کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد.

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

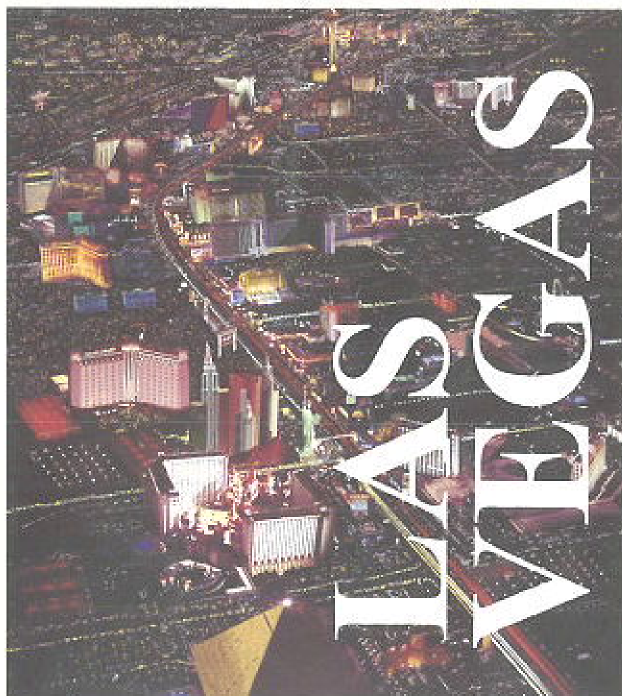
18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳٤٤-۷٤۷۳
۲۱۳-٦۲۲-۱۰۱۰
پیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰



از رحیم

بالا ترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر





بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879



Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
سرپرست شورای نویسندگان: دکتر هوشنگ ابرامی
با همکاری: شهره حکمتی نوفر - مینو مقیمی - ژاک فراست - مهندس آرام‌نیا - ایرج فرنوش - فلورا پوراتی - مسعود باباخانی - منیژه یومطوبیان - داوید فاخری - ناصر مرادپور - پوران سلیمانزاده - آلبرت دانش‌راد - منوچهر اسحق‌پور - مهناز شیرازی - دکتر م. سینا - کیوان بن داود - دکتر موسی میکائیل - کامیار مهرجو - مهندس امیر شوشانی - افسانه طالعی و یوسف سیانی.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر
مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۵۱۷۳-۲۷۴(۳۱۰)
با همیاری
اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

نوشتارهای این شماره

تصویر اهود باراک را از این روی برای روی جلد این شماره برگزیدیم که قرار است وی در ماه سپتامبر به دعوت سازمان سیامک و مجلهٔ چشم‌انداز مسائل سیاسی اسرائیل امروز را مطرح کند. ابراز عقاید مخالف و موافق در امور سیاسی اسرائیل یکی از بارزترین دلایل وجود دموکراسی در این کشور است.

با همیاری و همکاری پُر لطف و مهرآمیز شما عزیزان

سازمان سیامک

تنظیم: لیلی کاهن

در ایام اخیر این خدمات را به جامعه انجام داده است

● با برنامه جدیدی که در سازمان به اجرا در آمده طی ماه گذشته به چندین خانواده کوپن‌های غذائی ۵ دلاری، ۱۰ دلاری و ۱۵ دلاری داده شد تا بتوانند مواد خوراکی خود را از فروشگاههایی که با سازمان قرار دارند تهیه نمایند. مبلغ اهدائی کوپن‌های مذکور بستگی به تعداد افراد خانواده‌ها دارد و در مواردی جمعاً در ماه برای یک خانواده تا مبلغ ۱۲۰ دلار پرداخت می‌گردد.

● خانواده‌ای که اخیراً از ایران آمده بودند به وسائل منزل و سرویس اطاق خواب احتیاج داشتند که سازمان این نیاز را با کمک خانواده‌ای دیگر که اینگونه وسائل را در اختیار ما گذاردند برآورده کرد.

● دختر خانمی که دانشجوی کالج است و برای گذراندن زندگی خود به مدد مالی نیاز دارد از سازمان تقاضای کمک نمود. پس از بررسی گزارشهای تحصیلی و اطمینان به اینکه وی نمرات عالی دارد و پیمان او به اینکه پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی مثل چند تن دیگر که قبلاً عمل نموده‌اند در آینده به دانشجویان نیازمند کمک کند برای وی مقرری ماهانه دویست دلار از طرف سازمان تعیین گردید و نخستین چک خود را دریافت داشت.

● برای پوشاک اطفالی که خانواده‌های آنها زیر پوشش سازمان قرار دارند و از عهده این هزینهٔ روزانه بر نمی‌آیند اقدام گردید.

● لباسها و پوشاک دیگری که در ماه گذشته به سازمان هدیه شد بین خانواده‌های محتاج توزیع گردید.

● مشکل اعتیاد جوانان و زنان و مردان دیگر که مراحل خطرناکی را در اجتماع شهر ما می‌گذرانند یکی از مسائلی است که سازمان بطور جدی همه ماهه برای رفع آن سرگرم کار است. در چند هفتهٔ گذشته سازمان سیامک موفق شد که چند جوان معتاد را در مؤسسات ترک اعتیاد بستری کند.

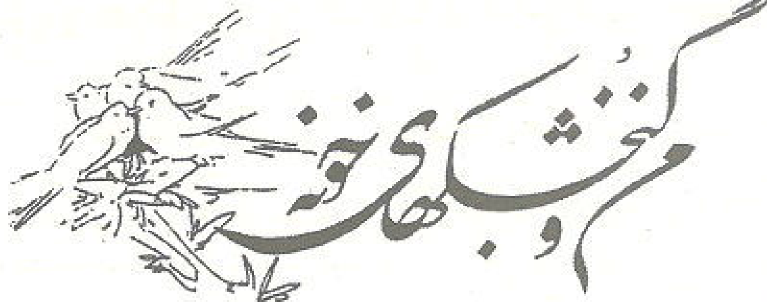
● در اواخر ماه گذشته، چند تن از همکاران سازمان در مراسم جمع‌آوری اعانه که در کنیسای نصح ایسرائیل بعمل آمد شرکت کردند و توانستند با فروش لحاف و ملافه‌هائی که در اختیار سازمان قرار گرفته بود، برای قسمتی از مخارج خانواده‌های نیازمند وجوهی را جمع‌آوری نمایند.

با گروهی از یاران جامعه آشنا شویم

سلیمان و مهدی بلور - امید بلور - مینا و مارک نجفی - Arden Family Dentistry - خانم حکیمه کدیور - مرجان صدق - مجید آبائی - The Blinds Factory - J. H. Minassian & Co. - دانیال یاشارل - فریبا نوریان.

سازمان سیامک به پیروی از تعالیم عالی یهودیت کوشاست در مواردی که امکان دارد به جای آنکه پول نقد در اختیار نیازمندان بگذارد، آنان را تشویق به انجام کار برای افراد جامعه نمایند تا بتوانند در مقابل کار، پاداش بگیرند. اخیراً خانمی با همکاری سازمان حاضر شده که در منزل خود با بهای مناسب در آماده کردن مواد خوراکی برای طبخ مثل تهیه بسته‌های سبزی سرخ کرده به کار بپردازد. خوانندگان می‌توانند از طریق سازمان به این بانو سفارش دهند و در ترویج این رسم شایسته با ما همکاری نمایند.

از کلیه خوانندگان گرامی به ویژه از کسانی که دارای کسب و کاری هستند که کسانی را به استخدام در می‌آورند تقاضا می‌شود برای استخدام فرد مورد احتیاج خود با سازمان تماس بگیرند. بسیاری از افراد جامعه ما که بعضی از آنها دارای مدارک ارزنده و سوابق کار هستند در این مورد از سازمان همکاری می‌خواهند. نیز افرادی برای نگهداری از فرزندان کوچک یا بزرگسالان و همینطور انجام امور منزل از قبیل آشپزی و غیره داوطلب استخدام موقت یا دائم هستند. تمنی داریم در این مورد با سازمان در تماس باشید.



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

صد بار تو را گفتم

نوشتهٔ: داریوش فاخری

صدمین شمارهٔ چشم‌انداز را روبرویمان داریم.

روزی که قرار شد این نشریه منتشر شود برای هدفی سترگ‌این بار عظیم را به دوش کشیدیم. خواستیم شرایط رشد جامعه را به وجود آوریم، جامعه‌ای آزاد، خردمند، فعال و مستحکم. خواستیم حرف‌های نزدنی را بزنیم. افکار و ارزش‌هایی که در جامعه بود و امکان بازتابش نبود را مطرح کنیم. خواستیم دموکراسی را تجربه کنیم. نشریه‌ای در شأن جامعه بوجود آوریم. سینه سپر کنیم و تنها حرف نزنیم بلکه عمل کنیم.

صد بار است که با گنجشکهای خونه درد دل کرده‌ام. صد بار گفته‌ام. صد بار شنیده‌ام. صد بار تجربه و بله به حرفم و حرفمان عمل هم کرده‌ام.

در این رابطه، سپاسگزارم که این بخش از نشریه و خود نشریه را خواندنی یافتید. اظهار نظر کردید. حمایت مالی و معنوی نمودید.

سرفرازم که شرمنده این همه احسان شما نماندیم. با شما زندگی کردیم، تجربه کردیم، امیدهایمان را نفس تازه‌ای بخشیدیم. و برای ترس‌هایمان، دنبال جان پناه گشتیم. افتخاراتمان را با هم جشن گرفتیم. امکاناتمان را با هم به کار انداختیم. نه یک بار بلکه صد بار.

اوراق چشم‌انداز را مروری دوباره کردم تا خط پای این صد رابطه را بازدید کنم. از شماره پیش از یک حتی. شماره‌های صفر که روی ۴ کاغذ کپی با دست خط من، سردبیری ابی سیانی، قلمزنی خانواده آقاری و همت بر و بچه‌های سازمان سیامک، در زمانهای سر در گمی و بیچارگی‌های اوایل سال‌های پس از انقلاب چاپ و پخش می‌شد. به احساساتی که در قالب شعر و برای مهاجرت برادران اتیوپی‌مان به اسرائیل در سال ۹۱ نگاه می‌کنم:

با پاهای برهنه،
و صورت‌هایی که از کشیدهٔ آفتاب، سیاه‌ست
با قطره اشکی، که سال‌های سال، دور از چشم آسمان
شلاق هجر ناخواسته، پشت مردمکانت پنهان نموده بود
از اوج آسمان،
بر منظرم نشسته‌ای
آه ای برادر رفته در سالیان دور
اینک تویی تجسم زیبای هر غزل که سلیمان سروده بود
بر بالای عقابِ نبوّت
با قامتی خمیده و چشمی پُر از امید
با کوله بار رنج هزاران سال
با پای پر از تاول
بی هیچ - هیچ
رو سوی شیر و عسل، تهلیل نام خدا میکنی به غزل
«متبارک باد نام تو»

به شمارهٔ ۶۰ چشم‌انداز نگاه می‌کنم:

از یهودیت و نقش زن در یهودیت می‌گوید و اعتبار خاصی که این دین در میان تمام فلسفه‌های این دوران به زن می‌دهد. از نجوم و نزدیکی علم به این فلسفه زندگی یهودی حرف می‌زند. به شماره‌های دیگر که با همت والا و منحصر بفرد شهرام سیمان و دهها نویسنده، پزشک، زن خانه‌دار، جوان و پیر و شاعر و کاسب، سعی در نشان دادن زیبایی‌های اخلاقی یهودیت دارند. به باورهای پوچ می‌تازند. با تحمیق دینی می‌جنگند تا کسانی در این جامعه به آسانی نتوانند در تملک روح و فکر انسانها پیروز شوند و انسان، خود بتواند در تعالی روح خود بکوشد. آن سان که یهودیت گفته و می‌خواهد.

نفس اعیاد مذهبی و چکیده افکار بزرگان دین را بشناسد. تا جایی که نویسنده‌ای به من بگوید که من دین یهود را از چشم‌انداز شناختم و یاد گرفتم چرا که نظریه تورات درمورد Coloning و سیگار و دیگر سئوالات مدرن جامعه را مطرح

ولی بزرگترین هدف و سعی من و ما در سازمان سیامک و چشم‌انداز این بود که اول، از ارزش‌های زیبای خداپسندانه و نه خودپسندانه حمایت کنیم و سعی کنیم خدا را خوشحال کنیم تا بنده خدا را.

کردیم. جای پای تلمود را در ادبیات ایران دیدیم. نوشته‌هایی در مورد نزول ازدواج - کاهش جمعیت یهود کم نیست. در سال ۱۹۹۷ در مورد فاشیزم نوع فرانسوی نوشتیم. روشنفکران!! و نویسندگان فرانسوی از فرانسوا میتران تا آندره ژید، از مالرو تا شانل (طراح مد) و ژان کوکتو و دیگران را معرفی کردیم و حالا داریم نتیجه این بذر پاشی نامیمون را در فرانسه دوباره مشاهده می‌کنیم و اثرش را می‌بینیم.

از اسرائیل نوشتیم از موضع سیاسی، اجتماعی و مذهبی آن. از دست آوردهای معجزه‌آسای این قوم نمردنی. از زمانی که در اسرائیل سئوال «چه کسی یهودی است» و افکار کسانی چون شیمون پرس. از مطالعات زنان در دانشگاههای اسرائیل، انتخابات، معرفی باراک، شارون، بگین و شمیر. از اینکه آیا ارکستر فیلارمونیک اسرائیل باید یا نباید از واگنر قطعه‌ای را اجرا کنند. از کمبود آب، از مهاجرین، از ورزش و کشاورزی و آری از امیدهای صلح. از ناباوری و شوک زایل شدن این امید، از کشته شدن سردار صلح، رابین و خونهای ریخته شده و بدنهای تکه تکه شده.

از اسرائیل نوشتیم از موضع سیاسی، اجتماعی و مذهبی آن. از دست آوردهای معجزه‌آسای این قوم نمردنی.

از میراثهای یهودی جهان نوشتیم. از فرانتس کافکا و عقاید صیونیستی‌اش. از مارکس و برداشتهای یهودی‌اش. ادبیات مدرن اسرائیل را شناساندیم از بیالیک شاعر تا پل بن حئیم و آرتو گلبرون موسیقی‌دان

(در هر دو بخش فارسی و انگلیسی چشم‌انداز).

شاعر تل آویو (آووت یشورون) را شناساندیم. از یوسف اسحق‌پور، مترجم و نویسنده ایرانی در اروپا، ژینا برخوردار نهایی، نویسنده پُر توان و معروف (آمریکا)، ریچارد دانیل‌پور موسیقی نویس (آمریکا) و شهره فیض جو نقاش شهیر یهودی (فرانسه) و مئیرا یدید صیون مجسمه ساز و نقاش شهیر (ایتالیا) و دیگران نوشتیم.

به اسرائیل بسنده نکردیم. از نامردمی دنیا نوشتیم. از **«بچه گی مرگ و دیگر هیچ»** که دنیای اسف بار بچه‌های دنیا را نشان می‌داد که ما بزرگترها، آینده آنان را به زور از آنها گرفتیم. از بربریت در یوگسلاوی. از بلای خانمانسوز ایدز، از شیلی و پینوشه از بردگی کودکان، که یهودیت بی تفاوتی را نمی‌پسندد و با جهل اغراق‌آلود دشمن است.

از ایران نوشتیم. از دیکتاتوری بی امانی که می‌روید و می‌کوبد. از انهدام مرکز یهودیان آرژانتین توسط کارگزاران جمهوری اسلامی. از بازداشت ۱۳ جوان بی گناه. و از دردهای تمامی ایرانیان. چه کوچک و چه بزرگ. و توسط نامه‌های سرگشاده و صفحات زمینه سیاه به رهبران فریبکار و خود رأی آن هشدار دادیم که جوابگوی تمام سیاهکاری‌های خود خواهند بود. به زودی و پیش از پایان سال ۲۰۰۴.

صفحات چشم انداز را ورق می‌زنم. صفحات آموزشی آن کم نیست. چگونه کمتر مالیات بپردازیم. بچه تربیت کنیم. به موزه برویم. رابطه زناشویی بهتری داشته باشیم. عکسهای پدران و مادران و گذشته تا یکصد سال پیش جامعه‌مان را ببینیم. با یک درجه جدایی، اخبار و واقع جوامع یهودی را در سراسر دنیا پیش رویمان داشته باشیم.

جوانان و مسائل و آینده‌شان پر اهمیت‌ترین هدف‌مان بوده و هست. بخش انگلیسی مجله برای بازتاب افکار آنان بوجود آمده. ولی در بخش فارسی نیز پدران و مادران با دنیای جوانان خود روبرویند. با مسائل مواد مخدر، عضویت در گنگها و آری حتی دست‌آوردهای افتخار آمیزشان.

ولی بزرگترین هدف و سعی من و ما در سازمان سیامک و چشم‌انداز این بود که اول، از ارزش‌های زیبای خداپسندانه و نه خودپسندانه حمایت کنیم و سعی کنیم خدا را خوشحال کنیم تا بنده خدا را و دوم اینکه فقط حرف نزنیم و مقاله ننویسیم بلکه در عمل سرمشق حرف‌های خودمان باشیم که به قول مولوی:

آینه‌ام، آینه‌ام، مرد مقالات نیم
دیده شود حال من از چشم شود گوش شما

از ایران نوشتیم. از دیکتاتوری بی امانی که می‌روید و می‌کوبد. از انهدام مرکز یهودیان آرژانتین توسط کارگزاران جمهوری اسلامی. از بازداشت ۱۳ جوان بی گناه. و از دردهای تمامی ایرانیان. چه کوچک و چه بزرگ.

رسیتال موسیقی برای نوجوانان در سال ۹۱ - پخش و انتشار نظرخواهی از جوانان - معرفی جوانان موفق - کلاس پذیرش دانشگاه - روانشناسی - کوهنوردی - اسکی - سفر - کمک به ازدواج بیشتر در جامعه و روز بزرگداشت پدر و مادربزرگها توسط نوه‌های جامعه. شرکت جوانان در تغذیه افراد گرسنه و بی خانمان در داون‌تاون لس‌آنجلس بی توجه به نژاد، مذهب و ملیت این افراد - راه مشترک ما و جوانمان بود.

وقتی بچه‌های باغ خدا (بیماران مبتلا به دان سیندروم) را

معرفی و کمک کردیم. از بیماری خانمانسوز جوانان (HIBM) در سال ۹۷ نوشتیم و کمک کردیم. بچه‌های بی سرپرست «ویســـتادل‌مار» را دیدیم و دردشان را کاهش دادیم. تیم بسکتبال دختران و پسران ترتیب داده شد و کمک به شهره بندری بیمار دم مرگ کردیم. می‌دانستیم جوانانمان دارند نگاهمان می‌کنند.

وقتی معایب اجتماعی‌مان را مطرح کردیم چون اعتقاد داشتیم برای جامعه‌مان راه درست می‌رویم و هیچکس بی دامن‌تر نیست اما دیگران
باز می‌پوشند و ما بر آفتاب افکنده‌ایم.
می‌دانستیم جوانانمان دارند نگاه می‌کنند.
جوانانمان دیدند که به یاری زلزله زدگان ایران و
هند رفتیم. به داد مسلمانان تحت ظلم بوسنیا شتافتیم. مهاجر ایرانی دربند اداره مهاجرت آمریکا را آزاد کردیم و کمک کردیم سر پایش بایستد. که درد اگر درد بود و رنج اگر رنج، درد و رنج ما بود و هرگز گنج ما نشد. ما فقط از «بچه‌های خانه رنگین کـــمان»، بچه‌های مبتلا به ایدز هائیتی ننوشتیم و قتل ۶۱ کشاورز هند توسط اوباشان اجیر شده توسط مالکان هند. تمایلات ضد یهودی پاتریک بوکانان و دیوید دوک را در سال ۱۹۹۲ به جامعه‌مان شناساندیم و در «جرقه‌ای از ملکوت» دیپلماتِ ژاپنی در روسیه را که به یاری یهودیان جنگ زده شتافت و از مرگ حتمی نجات داد را از زبان هارولد شول وایتز به جامعه شناساندیم. چون جوانانمان داشتند ما را نگاه می‌کردند.

به جوانانمان یاد دادیم که «بشر دوستی خودمانی» غلط است. تحلیل‌های توخالی و مغرضانه نویسندگان ایرانی و اروپایی و آمریکایی را زیر سئوال بردیم. برایشان برنامه‌های آموزشی و اجتماعی ترتیب دادیم و می‌دهیم. در افتخاراتشان و افتخارات قوم‌مان با آنان سهیم می‌شویم و در ضمن یادشان می‌دهیم که بر اساس تجربیات گذشته و توقعات آینده ببینند.

من، صفحاتِ «من و گنجشکهای خونه» را همیشه به عشق نوشتم. چون تو، خواننده را فقط از این راه می توانستم بشناسم و رابطه برقرار کنم. گاه دلم عاصی، گاه نگران، گاه خوشبین و امیدوار. همیشه خواستم با هم باشیم و نه در کنار هم. وابسته نباشیم بلکه هم بسته بمانیم. در این راه گاه درست، گاه غلط، صد بار به میهمانی خلوت‌تان آمدم. برای همین حضور از یکایک شما سپاسگزارم.

شالم

اهود باراک: سرباز یا سیاستمدار؟

تهیه، ترجمه و تنظیم: داوید فاخری



یکی از واحدهای برجسته وابسته به ارتش دفاعی ایسرائل به نام واحد گشتی ستاد کل ارتش معروف می‌باشد که افراد آن از میان نخبه‌ترین و برجسته‌ترین افراد از واحدهای مختلف انتخاب می‌شوند. به طور کلی می‌توان این افراد را به جیمزباند معروف تشابه داد که از همه گونه تبحر و دانائی و شهامت و شجاعت و تیزبینی و تیزهوشی و نیز توانائی استفاده از هر دستگاه و وسیله ویژه‌ای که تنها برای آنان فراهم آمده برخوردار می‌باشند. امّا هر چه که جیمزباند یک قهرمان خیالی است آنان حقیقی بوده و در میان صدها عملیاتی که در جبهه‌ها و سرزمین‌های دور و نزدیک دشمن انجام داده‌اند چند نمونه را که تا کنون فاش گردیده می‌توان نام برد: عملیات خارق‌العاده (انتبه)، آزاد سازی هواپیمای سابنا (Sabena) از دست گروگان گیران و عملیات بهار جوانان که به منظور سوء قصد به جان سران خرابکاران در بیروت انجام گرفت.

از زمانی که در سال ۱۹۵۸ بنیاد این واحد توسط (اوراهام ارنون) گذارده شد دائم با مخالفت مقامات بالاتر همراه بود اما به مرور زمان با فداکاریها و شجاعتها و کاردانی‌هایی که توسط جوانان جنگجوی این واحد مانند (اهود باراک) انجام گرفت نام این واحد چنان بالا گرفت که از میان آنان سیاستمداران و بزرگانی هم چون (شائول مفاض) و بنیامین نتنیاهو برخاستند.

آغاز زندگی:

اهود باراک (بورگ) فرزند ارشد ایسرائل و استر در سال ۱۹۴۲ در کیبوتص هشارن به دنیا آمد او پسرکی لاغر و کوتاه و با چهره‌ای کودکانه بود. در ۱۹۵۹ مدرسه را به حال خود رها کرد و به سوی رانندگی تراکتور در «نگو» روی آورد. در همین سال قبل از اینکه به سن ۱۸ سالگی برسد خود را برای خدمت سربازی معرفی نمود. در آغاز علاقمند به خدمت در واحد خلبانی بود ولی به علت ناراحتی که در گلو داشت در آن پذیرفته نشد و به واحد تانک معرفی گردید. ماههای خسته کننده اولیه را به هر نحوی بود گذراند اما هر چند در واحد خود به عنوان فردی زورمند و قوی هیکل شناخته نشده بود، اما استعداد شگفت وی در ردیابی در نقشه و به خاطر سپاری مکانها و بازیابی آنان چنان معروفش ساخته بود که نام وی به گوش اوراهام ارنون رسید و وی را به خانه خود دعوت نمود. در ابتدای ملاقات با جوانی که لاغر اندام با چهره‌ای که ۱۵ ساله می‌نمود روبرو گردید اما بعد از اینکه چند آزمایش از وی نمود بخصوص در مورد ردیابی و به خاطر سپاری نقشه یروشالیم چنان از دقت نظر و تبحر وی به شگفت آمد که بلافاصله تقاضای جابجایی وی را از واحد تانک به واحد خود نمود. امّا متأسفانه در این واحد نیز که چندان مورد توجه مقامات بالا نبود روزها به تمرینات می‌گذشت تا آنکه روزی توانست نقش حیاتی خود را در دفاع از کشور به ثبوت برساند. در یکی از تمرینات بود که این جوان لاغر اندام و کوچک جثه اشکنازی که در بین سایر هم رزمان سفارادی قوی و بزرگ اندام دیگر همواره گم بود توانست با شم قوی و تبحر خاص خود در ردیابی و نقشه خوانی و یافتن موقعیها باعث نجات افراد واحد که در بیابان یهودا گم شده و بیش از یک قمقمه آب برای تمام واحد ذخیره‌ای نمانده بود گردد آنان را به محل امن رساند که باعث تشویق و محبوبیت بیشتر وی گردید.

باراک سرباز:

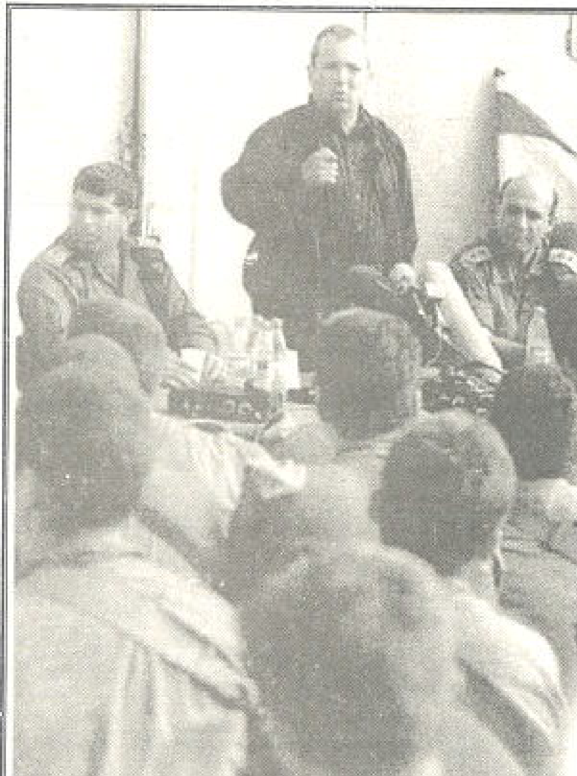
در سال ۱۹۶۲ دوره افسری را با موفقیت تمام گذراند که با ارائه روش جدید و ابداعی وی تغییر مهمی در مسیر واحدی که در آن خدمت میکرد برای همیشه اثر گذارد. او در این زمان درجه افسری خود را از دست شادروان اسحق رابین که معاون رئیس ستاد ارتش بود دریافت داشت.

در این سال ۵ سرباز به اسارت سوریها در آمده و با هیچ طریقی سوریها حاضر به آزاد سازی آنان نبودند، از جانب ستاد ارتش به واحد اهود باراک دستور آزاد سازی آنان داده شد. در عملیات متهورانه‌ای که شامل ورود به خاک دشمن، عبور از زمین‌های مین گذاری شده و قرارگاه‌های آنان گردید و با در نظر گرفتن تنها چند ساعت عملیات شبانه محدود توسط گروه که به رهبری عملیاتی اهود باراک انجام گرفت منجر به آزادی اسرای اسرائیلی و بازگشت سالم آنان به خاک کشور گردید و در نتیجه اولین مدال شجاعت را برای وی به ارمغان آورد. از سال ۱۹۶۵ که وی به فرماندهی واحد برگزیده شد تا قبل از وقوع جنگ شش

روزه (۱۹۶۷) او بـه خـاطر رهـبری و راهنمایی و دست یـابی بـه مـوفقیت‌های بسیار شگفت آوری که نصیب ارتش نمود موفق به دریافت سه مدال دیگر شـهامت گردید و در پایان خدمتش در واحد مزبور مـوفق بـه دریـافت مـدال افتخار کـه بـزرگ‌ترین مـدال ارتشی در اسرائیل میباشد شد که آن را از دست رئیس ستاد ارتش داویـد العـازار دریـافت نـمود. در مراسم دریـافت مـدال از جـمله مشخصاتی که دربارهٔ وی گفته شد چنین بود: سربازی با شهامت و شـجاعت کـم نـظیر، دقت و وابستگی بـه عـملیات، تـصمیم گیریهای بسیار سریع و مثبت در زمـانهای بسـیار حسـاس و خطرناک. روش‌ها و اصولی به نام وی در کتابهای آمـوزشی واحـد گشتی ستاد ارتش به ثبت رسیده که هر کدام در سطح جهانی مورد اسـتفاده قـوی‌ترین ارتش‌هـای جهان قـرار مـی‌گیرند. در سـال ۱۹۶۷ موفق به دریـافت درجـه سرگردی از دست (حئیم برلو) که در آن زمان معاون رئـیس سـتاد ارتش بود گردید. در ۱۹۶۵ بعد از ترک واحد خود به منظور ادامهٔ تـحصیلات در رشـته‌های ریاضیات و فیزیک بـه دانشـگاه عـبری اورشـلیم روی آورد و در ایـن زمـان بـرای تأمـین کـمک هـزینهٔ تحصیلی ساعات فراغت را در یک بنگاه کارآگاهی خصوصی مشغول به کار گردید. هـم چـنین زمـانی هـم در یک شـرکت تبلیغاتی به کار مشغول شد و برای آنان به عنوان مصاحبه‌گر با مردم در مورد فراهم آوردن آمارهای مختلفْ انجام وظیفه نمود ولی هم چنان به وظایف ملی خود در مورد خدمت‌های نوبتی یا غیر نوبتی در ارتش کـه بـیشتر بـاعث فـرار وی از کـلاسهای دانشگاهی میشد ادامه می‌داد.

با بروز جنگ شش روزه بلافاصله بـه ارتش بازگشت و این خبر مهم به فرمانده واحدش که به نام (پدر خوانـده) مـعروف بود و در آن زمان رئیس سـتاد اطـلاعاتی ارتش بود رسید که باعث خوشحالی وی گردید. در ۱۹۶۹ به معاون واحد گشـتی سـتاد ارتش بـرگزیده شـد. بـعد از آن دو مرتبه به واحد تانک روی آورد و فرمانده گردان تانک گردید. در آن زمان برای ادامهٔ تحصیلات ناتمام خود در رشتهٔ فیزیک به مؤسسه وایزمن وارد شد و بعد از اتمام آن به عنوان فرماندهٔ واحد گشتی ستاد ارتش برگزیده شد (۱۹۷۱).

اهود باراک هـمواره مـورد تـحسین و پشتیبانی جدّی فرماندهان بالاتر از خـود برخوردار بوده امّا کـم حـوصلگی و تـند خوئی زودگذر او مورد تحمل همراهـانش قرار نمی‌گرفته است. او برای رسیدن بـه اهـداف عـملیاتی خـود و بـرای اجـرای نقشه‌هایش از هیچ گونه اقدامـی فـروگذار نمی‌کرد از جمله سخت‌ترین آنها استفاده از تمام افراد و مهره‌هائی بـود کـه در هـر گوشهٔ واحدی خدمت می‌کردند و بـه هـر قیمتی که بود ترتیب جابجائی آنان را بـه واحد خود می‌داد. صورت گرد و کم موی وی بـیشترین مـوقعیت را در اخـتیار وی می‌گذشت که در بعضی عملیات نقش زن را به عهده بگیرد همچنان که در عـملیات (بهار جـوانـان در بـیروت) نـقش هـمسر جنگاور دیگر (موکی بـاتسار) را به عهده گرفت.



باراک سرباز

از مـیان تـعداد بسـیاری از عملیاتی که به رهبری اهود باراک انجام گرفته تنها سه مورد از آنان اجازه نشر یافته و بقیه هـنوز در صندوقخانه‌های مرکز اطـلاعاتی نگـاهداری مـی‌شوند. اوّلیـن عملیات باکد (جعبه) می‌باشد که به منظور رهائی ۵ اسیر اسرائیلی از دست واحـدهای سـوری بـه انـجام رسـید (۱۹۷۲). در ایـن عـملیات کـه در مکـان بسـیار خطرناک و پر مخاطره‌ای واحـد اهود باراک شرکت داشت مـرکز فـرماندهی بـه نـاگـهان تـصمیم می‌گیرد به خاطر احساس خـطر نسبت به جان افراد واحد آنان را بلافاصله فرا خواند. اهود بـاراک بر خلاف روش معمول تصمیم به انصراف از فرمان مـی‌گیرد و بـه مسئول بی سیم همراه خود دستور میدهد تا دستگاه را خاموش کرده و دیگر با مرکز فرماندهی در تماس نباشد. بعد از خـاتمه عملیات در زمانی که تمام افسران عالیرتبه ستاد ارتش مأیوس از مـوفقیت عـملیات بوده و تصمیم به فرستادن واحـد نـجات برای خلاصی آنان نموده‌انـد بـه نـاگـهان صدای باراک را از دستگاه مـی‌شنوند کـه بشارت آزادی اسرا را با موفقیت داده کـه هم اکنون در راه بازگشت می‌باشند.

در بازگشت باراک به شدت به رئیس

ستاد ارتش وقت داوید العازار می‌تازد که وظیفه شما گزارش موقعیتی است که ما باید بدانیم نه تصمیم به بازگشتن «و بهتر است کاری نکنید که گروههای عملیاتی به شما دروغ بگویند».

ایراد این سخنان از جانب وی به بزرگترین مقام ارتشی نشانه خودرأیی و کله شقی وی نمی‌باشد بلکه به شهادت بسیاری از همرزمان وی نشانه واقع بینی او از برداشت تصویر زمان و مکان عملیاتی است.

اسلامی و پشتیبانان آنان را با خط تسلیم نشدن به تروریسم آشنا سازد.

عملیات معروف سوم طرح سوء قصد به جان سران تروریست‌های فلسطینی در بیروت می‌باشد که نام (عملیات بهار جوانی) شناخته شده که در آپریل ۱۹۷۳ به مرحله اجرا در آمد. در این عملیات که از چهار واحد زبده اسرائیلی کمک گرفته شد نیروی گشتی دریائی شماره ۱۳ به فرماندهی سرهنگ تمام (شائول زیو) نیروی چترباز به فرماندهی سرهنگ



باراک سیاستمدار

(عاموص یارون) واحد دوم چترباز به فرماندهی سرهنگ تمام (امنون شاحک) و نیروی وابسته به واحد گشتی ستاد ارتش به فرماندی سرهنگ تمام (اهود باراک) هر کدام از این نیروها به صورت مجزا با وظایفی متفاوت انجام وظیفه می‌کردند. واحد باراک از ۱۶ جنگجو تشکیل می‌شد که به پنج دسته تقسیم شده بودند. آنان توسط قایق‌هایی که از جانب ملوانان نیروی دریایی راهنمایی می‌شد به ساحل لبنان رسانده شدند. جنگجویان بلافاصله بعد از پیاده شدن نایلون‌هایی را به منظور جلوگیری از مرطوب شدن کفش‌هایشان به پا کرده بودند را خارج کرده و سوار سه اتومبیل شورلت آمریکایی که توسط افراد (موساد) تهیه و رانندگی می‌شد به سوی اهداف مورد نظر که دو ساختمان واقع در خیابان (وردن) که در قلب مرکز شهرنشینی بیروت قرار داشتند آورده شدند. هر دو نفر که به صورت یک زوج عاشق دست در دست هم حرکت می‌کردند به صورت مرد و زن بودند که نقش یکی از زنها را با موی طلایی اهود باراک بازی می‌کرد. در بین راه به دو نفر ژاندارم شبگرد برخورد کردند که در پیاده‌روکم عرض می‌بایست یکی از آن دو به دیگری با تغییر مسیر به خیابان راه میداد که البته در این مورد جنگاوران اسرائیلی به آن دو راه ندادند و بیشتر همدیگر را در آغوش فشردند و بسیار خونسرد از کنار آنان گذشتند.

بعد از رسیدن به ساختمانها هر کدام از فرماندهان گروه شروع به اجرای نقشه نمودند که با باز کردن در ساختمان‌ها شروع گردید. افراد مورد سوء قصد به نام‌های (کمال ادوان) و (کمال ناصر) از سران بسیار سخت سر وابسته به (الفتح) بودند که حکم قتل آنان از جانب اداره اطلاعات ارتش صادر شده بود. هم چنین جزو لیست (ابو یوسف نجار) معاون عرفات و طراح حمله به ورزشکاران اسرائیلی در المپیک مونیخ قرار داشت که مورد اولین سوء قصد گرفت و با همسرش گلوله باران گردید و بلافاصله دستش مورد بررسی (یونی نتنیاهو) قرار گرفت تا مطمئن شود فردی اشتباهی به هلاکت نرسیده که با دیدن عدم انگشت کوچک دستش که نشانهٔ وی بود خیالش راحت گردید.

دو تن دیگر نیز توسط گروههای دیگر به قتل رسیدند و بلافاصله بعد از اتمام این عملیات سریع به خیابان بازگشته و توسط سه اتومبیل آمریکائی (موساد) جمع‌آوری شدند اما نه قبل از اینکه با اتومبیل‌های

دومین عملیات، آزاد سازی گروگان‌هایی بود که توسط تروریست‌های فلسطینی در خطوط هواپیمایی (سابنا) ربوده شده و آن را به فرودگاه بن گوریون آورده تا ترتیب آزاد سازی تروریست‌های دربند در اسرائیل را با تهدید به جان مسافران هواپیمای مزبور بدهند.

واحد عملیات نجات مسافران به فرماندهی اهود باراک با تغییر لباس به صورت کارگران تعمیر هواپیما با حمله به داخل هواپیما و کشتن و به اسارت گرفتن تروریست‌ها توانست برای اولین مرتبه در تاریخ ارتش‌های جهان به رهاسازی گروگان‌ها موفق گردیده و جهان عرب و

ژاندارمری لبنانی برخورد کرده و آنان را نیز از سر راه بردارند.

از آن سوی دیگر واحد چتربازانی که در قبل از آنان سخن گفته شد مرکز فرماندهی (نایف خواتمه) را مورد حمله قرار دادند و آن را نابود ساختند و واحد شماره ۱۳ نیروی دریایی مرکزی را در سواحل بیروت مورد حمله قرار داده و خسارت‌های لازم را به آنان وارد آوردند. امّا اثر اصلی این عملیات همانا کشتن سه فرمانده جبهه آزادی فلسطین بود که در آن زمان سر و صدای زیادی بپاکرده و افتخار دیگری برای سرهنگ تمام اهود باراک در بر داشت که تمام این عملیات به پیشنهاد و طرح ریزی و اجرای او بود از آغاز تا پایان. در آغاز جنگ یوم کیپور باراک در دانشگاه استانفورد کالیفرنیا تحصیل می‌کرد. با شنیدن خبر بلافاصله به وطن باز گشت و فرماندهی یک گردان تانک را به عهده گرفت بعد از پایان عملیات در (جولیس) بلافاصله به سینا آمد او اولین فرمانده واحد تانکی بود که از او خواسته شد به کمک گردان ۸۹۰ تانک که در یک نبرد پر از تلفات گرفتار آمده بود بشتابد.

باراک اولین فرماندهی بود که در سن ۳۹ سالگی (۱۹۸۲) به دریافت درجه ژنرالی نائل آمد.

در ۱۹۹۴ به ریاست اداره اطلاعات ارتش و بعد از آن به فرماندهی سپاه مرکز و اندکی بعد به معاونت ستاد کل ارتش و در سال ۱۹۹۱ به عنوان ریاست کلّ ستاد ارتش ایسرائل انتخاب گردید.

در زمان خدمتش به عنوان رئیس ستاد بود که حادثه ناگوار (سالم بت) اتفاق افتاد و پای وی را به جنجالی شرم‌آور کشاند. در یک تمرین نظامی که به گفتهٔ گزارشگران خارجی (۱۹۹۲) به منظور از میان برداشتن (صدام حسین) انجام گرفت ناگهان دو موشک خارج از زمان در میان گروهی از سربازان منفجر گردید که همه سراسیمه به طرف سربازان به منظور نجات آنان دویدند امّا به گفته‌ای اهود باراک با تأخیر به آنان رسید. در شکایت روزنامهٔ (یدیعوت اخرونوت) از وی با آنکه او از تمام اتهامات مبری گردید ولی در زندگی سیاسی‌اش همواره مورد تعقیب آنان بود.

باراک در دو عملیات معروف کشتار سران فلسطینی به عنوان طراح و فرمانده شرکت داشت. اوّلی از میان برداشتن سران فلسطینی در بیروت و ۱۵ سال بعد کشتن خلیل الوزیر ملقب به (ابو جهاد) در تونس.

باراک سیاستمدار:

در زندگی تقریباً کوتاه سیاسی باراک می‌توان به رویدادهای بسیار برخورد. در زمان عقد قرارداد اسلو به شدت با این قرارداد مخالفت می‌نمود ولی بالاخره در سال ۱۹۹۳ که قرارداد با فلسطینی‌ها به امضاء در آمد او در صدد تهیهٔ ترتیبات امنیتی که بتواند حضور فلسطینی‌ها را بدون مخاطره برای شهروندان اسرائیلی نماید برآورد، قبل از پایان خدمت ارتشی‌اش دو مرتبه با رئیس ستاد ارتش سوریه ملاقات نمود. در اول ژانویه ۱۹۹۵ دخالت باراک و سایر افسران در تصمیمات کشوری مورد انتقاد شدید حزب مخالف قرار گرفت. بعد از پایان خدمتش به منظور تمدید اعصاب به آمریکا مسافرت نمود و در مصاحبه‌ای که با واشنگتن تایمز نمود پیشنهاد استفاده از کوره راه مستقیم و بی پیرایه‌ای که بین دو مسیر تندرو چپ و راست می‌باشد به منظور احراز صلح ارائه نمود. در سال ۱۹۹۵ به وزارت داخله در کابینه اسحق رابین منصوب گردید و بعد از قتل شادروان رابین در کابینه شیمعون پرز به وزارت امور خارجه گماشته شد. در سال ۱۹۹۶ از جانب حزب کارگر به عنوان نماینده پارلمان (کنست) در مجلس چهاردهم انتخاب گردید. اهود باراک بعد از شکست شیمعون پرز در انتخابات کشوری به عنوان نخست وزیر، خود را کاندیدای ریاست حزب کارگر و کاندیدای نخست وزیری نمود. در ۱۹۹۷ به نام حزب کارگر از مهاجرین شرقی تبار به خاطر فرقی که از جانب آنان بین شرقی‌ها و غربی‌ها در اولین سال‌های مهاجرت گذارده شده معذرت خواهی کرد.

در ۱۷ ماه می ۱۹۹۹ در انتخابات مجلس پانزدهم و کسب مقام نخست وزیری از رقیب انتخاباتی خود (بنیامین نتنیاهو) با ۵۶/۸ درصد پیشی گرفت و به مقام نخست وزیری رسید. بلافاصله بعد از رسیدن به این مقام قول داد که در عرض یک سال ارتش را از لبنان خارج خواهد ساخت و واقعاً در ۲۴ ماه می ۲۰۰۰ ارتش از لبنان خارج شد که از جانب گروههای مختلف به صورت‌های گوناگون - خروج - فرار و عقب نشینی نامگذاری گردید.

تمام سعی وی برای رسیدن به صلح با سوریه و فلسطینی‌ها بی نتیجه ماند.

با اینکه او حاضر بود به گذشت‌های زیادی دست بزند همچون بازگشت به مرزهای بین‌المللی با سوریه اما نه مرزهای ۴ جون ۱۹۶۷ که می‌توانست سوریه‌ها را درکنار دریاچه کینرت بنشاند و یا شناختن کشور فلسطینی و حتی صحبت در مورد اداره یروشالیم توسط هر دو کشور ولی بدون تفوق فلسطینی‌ها بر اماکن مقدسه یهود (هرهبیت) و یا مخالفت با حق بازگشت فلسطینیان رانده شده (فراری) به کشور اسرائیل که باعث شکست مذاکرات گردید.

در زمان وزارتش متوجه اشکالات بسیاری گردید بخصوص در مورد تغییری که زمینه اقتصادی به نفع مردم انجام نگردید. با اینکه در زمان وی واقعاً وضع

اقتصادی به صورت چشم‌گیری به خوبی تغییر یافته بود و مردم غیر مذهبی که از وی انتقاد میکردند چرا در مورد به خدمت سربازی رفتن جوانان مذهبی سعی نکرده و قانون آن را از مجلس نگذرانده.

در مورد مذاکرات کمپ دیوید که به ابتکار بیل کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا به منظور بستن پیمان صلح بین ایسرائل و فلسطینی‌ها در جولای ۲۰۰۰ تشکیل گردید با این که اهود باراک حاضر به گذشت‌های غیر قابل باوری به نفع فلسطینی‌ها گردید و هم چنان که میدانیم (یاسر عرفات) حاضر به پذیرفتن آنان نشد و مذاکرات با شکست مواجه گردید و این باعث شد که احزاب ائتلافی با وی یکی پس از دیگری از کابینه خارج شده و با اضافه بر آن بروز اغتشاشات در سرزمین‌ها که در آخر سپتامبر به وقوع پیوست و یکپارچگی فراکسیون‌های مختلف در مجلس به منظور براندازی دولت باعث گردید که نخست وزیر اهود باراک در تاریخ ۵ دسامبر با اجرای انتخابات زودرس موافقت نموده و در دهم دسامبر از مقام نخست وزیری استعفا دهد.

انتخاب اهود باراک از جانب رأی دهندگان همراه با امیدواری‌های بسیاری در تغییرات عمده در سطوح مختلف کشور بود که متأسفانه به خاطر موفقیت‌های لغـزنده و شکست خوردهٔ (حزبش) به ناکامی کشانده شد.

باراک با همسر خود که در زمان خدمت در اداره اطلاعات ارتش به نام (ناوا) آشنا شده بود ازدواج کرد. آنان دارای سه دختر به نام‌های میخال، یاعل و عنت می‌باشند. خانوادهٔ باراک در منطقهٔ (کوخاو یائیر) زندگی می‌کنند. برادر همسر وی وکیلی است به نام دورون کهن که او هم از جنگجویان واحد گشتی ستاد ارتش بوده و دوست نزدیک و رازدار وی محسوب می‌شود. دورون با (هیلا) ازدواج کرده که دختر (داوید العازار) اولین فرمانده باراک می‌باشد که او هم در واحد باراک خدمت کرده. □

منابع مورد استفاده:

۱ - آرشیو ستاد ارتش ایسرائل.
۲ - آرشیو پارلمان ایسرائل.
۳ - کتاب گشتی‌های ستاد ارتش (مشه زوندار) سال ۲۰۰۰.
۴ - گزارش (موشه زوندار) روزنامه معریو با تیتر برگزیدگان ۵/۲۷/۹۴.
۵ - کتاب (اهود باراک سرباز شماره یک) نوشته بن کسپیت و ایلان کفیر.

آیا جامعهٔ ما بیمار است؟

می‌گویند و گاه می‌نویسند که جامعهٔ یهودیان مقیم این دیار جامعه‌ای بیمار است. و بر این سخن شواهد بسیار می‌آورند: جامعهٔ ما جامعه‌ایست فرو افتاده در منجلاب تظاهرات و چشم هم چشمی‌ها. جامعهٔ ما جامعه‌ایست که بدون اندیشیدن بر این حقیقت که شایعه سازی و دروغ پردازیِ ضد یهودیان در طول تاریخ چه بلاهائی بر سر پیروان موسی آورده خود پشتِ سر این و آن شایعه می‌سازد و دروغ می‌پردازد. جامعهٔ ما جامعه‌ایست که از یک دستگی و یک پارچگی بدور مانده و چون آئینه‌ای افتاده بر تخته سنگ به صورت تکه‌هائی جدا افتاده از هم در آمده. جامعهٔ ما جامعه‌ایست که در میدان دین و مذهب نمی‌داند به کجا دارد می‌رود، شیفته و فریفتهٔ همهٔ زشتی‌ها و تباهی‌های اجتماع غرب شده، جوان‌هایش راه به سوی مواد مخدر برده‌اند، پیرانش تنها و بی پناه و عزلت نشین شده‌اند و میزان جدائی و طلاق در آن فزونی گرفته. جامعهٔ ما جامعه‌ایست بیمار زیرا که چنین است و چنان است. و این رشتهٔ بیمارشناسی سری دراز دارد و گاه «صاحب نظران» بدان حد در تشخیص بیماری‌ها داد سخن می‌رانند که جای هیچگونه شک و تردید برای بیمار بودن این جامعه نمی‌گذارند.

آیا به راستی جامعهٔ ما بیمار است؟ آیا می‌توان این شواهد و دلایل را نادیده گرفت و به خود فریبی دل خوش کرد؟ آیا حرف‌های این بیمار شناسان بر پایهٔ عدد و رقم و آمار و تحقیق است یا اینکه گفته‌هایشان صرفاً از بهر اظهار عقیده و ابراز نظر است؟ می‌گوئید آنچه را که می‌بینیم چه نیازی به بررسی و پژوهش دارد؟ پس دیدگان بگشائیم و بی آنکه بخواهیم شعار بدهیم و از خوش بینی دم بزنیم با دیدی واقعیت گرانه به میدان گسترده‌تری از جامعه خود چشم بدوزیم.

> **کافی است که یک روز به دنبال آنان، این پسران و دختران یهودی ایرانی، در دانشگاهها، آزمایشگاهها، مراکز هنری، کانونهای صنعتی، سازمانهای علمی و انجمن‌های پژوهشی شهر بگردیم و ببینیم چه غوغائی برانگیخته‌اند این نسل تازه نفس ما.**

چه می‌بینیم؟ دنیائی به کلّی متفاوت با دنیائی که دربارهٔ آن شب و روز گفته‌های نقد آمیز می‌شنویم. دنیائی پُر شکوه، انسانی، هیجان انگیز، تکان دهنده و سازنده. چه قهرمانان ارزنده بزرگواری در این جامعه بسر می‌برند. لازم نیست که تولستوی و داستایفسکی و هوگو و دیکنس باشیم تا در عالم تخیل این قهرمانان را خلق کنیم. این‌ها هستند. وجود دارند. نفس می‌کشند. راه می‌روند و مظهر عالی‌ترین ویژگی‌های انسانیت‌اند.

پدری را می‌بینیم که پیش از کوچ اجباری پزشکی بود معروف و صاحب مقام. زندگی مرفهی داشت و از احترام بسیار برخوردار بود. و اینک پس از چند بار شکست در امتحانات دشوار پزشکی در آمریکا، بی آنکه خود را ببازد، از پای بی‌افتد و در کارزار پُر تلاطم زندگی شکست بخورد مرد و مردانه برای آنکه همچون گذشته حامی و نگهبان خانواده خود باشد در بازار پارچه فروشان لس‌آنجلس به کاری مشغول است که هر چند مثل هر شغل دیگر قابل احترام است امّا چیزی درخور درجهٔ تحصیلی و حرفهٔ اصلی او نیست. آنچه برای این پدر اهمیّت دارد تلاش او برای حفظ زندگی آبرومندانهٔ خانواده‌اش است. راهی است که هموار می‌کند تا فرزندانش بتوانند درس بخوانند و ادامهٔ تحصیل بدهند و او در این راه حاضر است که خود در خفا رنجی کُشنده را تحمل کند امّا لب به شِکوِه باز نکند.

و می‌بینیم پدری دیگر را که به شکرانه بی نیازی و یا رفاه مالی خویش در سازمانی که مورد علاقه اوست پول و وقت می‌گذارد، کمک می‌کند، می‌کوشد انساندوست باشد و جامعه را خانوادهٔ بزرگ خویش می‌داند. اگر رَوشِ کار او مورد پذیرش همگان باشد یا نباشد، قلب او برای خدمت به جامعه‌اش می‌تپد. از ساعاتی که باید با همسر و فرزندانش باشد می‌زند تا شاید بتواند در امری که به سود جامعه است سهیم باشد.

و مادری را می‌بینیم که تا دیروز بانوی خانه بود و غم نان نداشت ولی امروز همپای همسرش از صبحگاهان تا شامگاهان در «بیزینس» کوچکی که به راه انداخته‌اند، تقلا می‌کند، سر پا می‌ایستد، به حساب و کتاب می‌رسد، مشتری راه می‌اندازد و بعد به خانه که می‌آید غذای شب و فردا روز را آماده می‌کند، به کارهای خانه سر و سامان می‌دهد و ای بسا که در طی روز نیز بچه‌هایش را به مدرسه و کلاس می‌برد. کجا سراغ دارید چنین فرزانه زنی را؟

و مادر دیگری را می‌بینیم که تنها نان‌آور خانه است. خود را فراموش کرده. جانفشانی می‌کند. در شبانه‌روز ساعتها کار

می‌کند. حتی گاه کار دوّم و سوم دارد. بیدار می‌ماند. راه‌های دور می‌رود. با آدمهای جورواجور سر و کله می‌زند. زحمت می‌کشد و آنچه را در می‌آورد خرج رخت و لباس و آرایش و پیرایش خود نمی‌کند بلکه همه را به مصرف خانواده می‌رساند و فرزندانی تربیت می‌کند که به دانشگاهها راه می‌یابند و از برای جامعه افتخار آفرین می‌شوند.

و باز مادری دیگر را می‌بینیم که گوئی این یک، نه تنها خود بلکه خانواده خود را نیز از یاد برده است. فرشته‌وار خویشتن را فدای گرسنگان و بیماران جامعه کرده است. در نقش خادم بی ریای اجتماع صبح را به شب و شب را به صبح می‌رساند. او را می‌بینیم که به خانهٔ حقیرانه‌ای که در آن مادر و دختری زندگی می‌کنند می‌رود تا به داد آنها برسد و او را می‌بینیم که از این و آن کمک مالی می‌طلبد تا جوانی را که به بیماری کُشنده‌ای مبتلا شده از مرگ زودرس نجات دهد.

و می‌بینیم جوانهائی از جامعه‌مان را که موفقیت آنها اشک شوق به دیدگانمان می‌آورد. این جوانها گر چه زیر شلاق دگرگونی‌های اجتماع از جمله همسرگزینی و ازدواج با ناملایمات روبرویند اما نه تنها برای خانواده خویش که برای جامعه خود چه غرورها که نمی‌آفرینند! کافی است که یک روز به دنبال آنان، این پسران و دختران یهودی ایرانی، در دانشگاهها، آزمایشگاهها، مراکز هنری، کانونهای صنعتی، سازمانهای علمی و انجمن‌های پژوهشی شهر بگردیم و ببینیم چه غوغائی برانگیخته‌اند این نسل تازه نفس ما. باورمان نخواهد آمد. در میان اینان کسانی را می‌بینیم که در جمع صد صد و هزار هزار رقیبان خویش به بالاترین درجه رسیده‌اند، پاداش و مدال و سپاسنامه گرفته‌اند و دارای مشاغل حساس و والا شده‌اند.

و می‌بینیم خردسالان و نوجوانانمان را که در چنان راه شکوهمند تازه‌ای پیش می‌روند که برایمان شگفت‌انگیز و باور ناکردنی می‌آید.

و این قهرمانان جامعهٔ ما، یکی و دو تا و ده تا و صد تا و هزار تا نیستند. بی شمارند. ای کاش می‌شد در اینجا نمونه‌های بسیار دیگری را آورد.

جامعهٔ ما جامعه‌ای بیمار نیست. جامعه‌ای سرگردان است. سرگردانی به خاطر جابجائی مداوم قومی از ویژگی‌های اجتماعی و تاریخی ما است. همیشه با ما بوده است. شوخی نیست که گروهی از یک اجتماع سنتی شرق یکباره وارد اجتماع پُر آشوب غرب - آنهم نه به سادگی بلکه بعد از یک انقلاب بنیان کن - بشوند و بتوانند با دشواری‌ها بجنگند و پیروزمندانه به حیات خویش ادامه دهند.

جامعهٔ ما جامعه‌ای بیمار نیست. جامعه‌ای بی رهبر است. ما به رهبری نیاز داریم که قادر باشد ما را از این سرگردانی برهاند. رهبری می‌خواهیم که شاگرد کوچکِ مکتبِ بزرگ موسی باشد. صبور و دورنگر و مردم دوست و در عین حال قاطع و مدیر و مدّبر و کاردان. رهبری که جدا از رسوم و سنن و دعاها و نیایش‌ها بتواند یهودیت اصیل را به ما بیاموزد. رهبری که با کلامی سرشار از مِهر به ما بگوید:

جامعهٔ ما جامعه‌ای بیمار نیست اما مثل هر جامعهٔ دیگر خالی از افراد «بیمارِ فکری» هم نمی‌تواند باشد. به هر یک از چنین بیمارانی در جامعه‌مان اشاره کنیم او را فردی خواهیم یافت که از اصول اصیل یهودیت به دور مانده. اگر آن مادر رنگ پریده، آن جوان تیره روز و آن مرد نگون بخت دچار بلای اعتیاد شده‌اند از آن روست که به آنان نیاموخته‌ایم که در یهودیت «جان» گرانبهاترین نعمت پروردگار است و زندگی را نباید به خطر انداخت. حفظ سلامتی و پرهیز از آنچه تن و روان را به مخاطره می‌اندازد از برترین این فرامین الهی است. اگر آن خانواده به عنوان تظاهر و تقلید مبالغ گزافی را در مهمانی‌ها به مصرف می‌رساند از آن روست که به او نیاموخته‌ایم که بدون آنکه کوچک‌ترین لطمه‌ای به شادی و جشن و شادمانی‌اش وارد آید می‌بایست در اندیشهٔ گرسنگان و نیازمندان هم باشد. نیاموخته‌ایم که یهودیت می‌گوید باید شاد بود، شادی کرد و جشن گرفت و در عین حال برادران و خواهران فداکاری که سخت‌ترین ایام زندگی را در ایسرائل می‌گذرانند تا در آینده شادیها و جشنهای فزون‌تری را برای ما فراهم آورند نیز نباید از یاد برد.

ما به رهبری نیاز داریم که قادر باشد ما را از این سرگردانی برهاند. رهبری می‌خواهیم که شاگرد کوچکِ مکتبِ بزرگ موسی باشد.

اگر آن زن و مرد به بیماری سخن چینی گرفتارند از آنروست که به آنان نیاموخته‌ایم که در یهودیت اینکار خیلی صریح و روشن و بی پرده از گناهان بزرگ شمرده شده و آنکه می‌خواهد یهودی راستین باشد باید جداً از این عمل زشت دوری جوید. اگر در جامعهٔ ما زوج‌هائی پیدا می‌شوند که به علل ساده و پیش پا افتاده بنای خانواده را بر هم می‌زنند از آنروست که به آنها یاد نداده‌ایم که در یهودیت به گواهی همان ده فرمانی که گروهی آن را عصارهٔ دین یهود می‌دانند تقدّس خانواده پس از تقدّس خدا آمده است و آنکه خود را یهودی می‌داند نباید به کانون خانواده خودسرانه لطمه وارد آورد و به هر بهانهٔ بی اساس پایه این کانون را از هم بپاشد. اگر در جامعهٔ ما اینهمه چند دستگی وجود دارد از آنروست که اصول یهودیت را نادیده گرفته‌ایم و به فروع آن پنجه انداخته‌ایم. یاد نگرفته‌ایم که دین یهود، خیلی بیش از آنکه یک امر خصوصی و فردی شخصی باشد رسالت در خلق یک اجتماع انسانی دارد. اجتماعی که بتواند نمونه‌ای از

برای همه ملّت‌ها باشد.

با آموزش‌های چنین رهبریست که ما می‌توانیم پی ببریم بیماران جامعه ما کسانی‌اند که از مسیر تعالیم یهودیت به دور افتاده‌اند و آنها که در حفظ اصالت جامعه کوشایند کسانی‌اند که دانسته یا نادانسته، خواسته یا ناخواسته از تعالیم موسی پیروی می‌کنند.

جامعهٔ ما با همه عیب و ایرادی که بر آن می‌گیرند جامعه‌ایست که به خاطر میراثی که از یهودیت دارد پُر بار و شکوفا است. جامعه‌ایست که به مدد در کنار هم بودن افرادش می‌کوشد از درد تنهائی و دور افتادگی و سرگردانی بکاهد. کنیسا درست کند و زیر یک سقف با همکیشانش هم نفس باشد. جامعه‌ایست که نسل جوانش تشنه دانش و دانش اندوختن است. جامعه‌ایست که پیوستگی و همبستگی افرادش گاه به افسانه می‌ماند. جامعه‌ایست که از آن سوی دنیا بدین سو آمده و در توفان سهمناک معیارهای متضاد اجتماعی تعادلش را حفظ کرده است. جامعهٔ ما جدی‌ترین مشوّق و حامی هنرمندان ایرانی است. بزرگ‌ترین مرکز انتشار کتاب و کتابفروشی ایرانیان خارج از ایران را یک یهودی در همین شهر لس‌آنجلس اداره می‌کند. پزشکان ما مثل تمام طول تاریخ، در همین جامعه‌ای که بیمارش می‌خوانند درمان کنندگان بدترین و مهلک‌ترین بیماری‌ها از بهر هم زبانانِ خود و دیگر کسانند.

جامعهٔ ما جامعه‌ای بیمار نیست. گمان می‌کنند که بیمار است. و این همان گمانی است که در طول دراز دوران پراکندگی ما ریشه دوانده است. دیگران، در اجتماعات گوناگون، به گمان خویش یهودیان را با هزار و یک عیب و ایراد می‌شناختند و اینک جامعهٔ ما، متأثر از همان روال کهنهٔ گذشته، خویشتن را به شیوه‌ای دیگر دارای عیب و ایراد می‌داند.

دریغا که به دنبال عدد و آمار نرفته‌ایم. امّا فرض کنیم که دست بالا ۵ درصد از آدمهای ما به طلاق و تریاک و هروئین و شایعه سازی و تظاهر و فخر فروشی و نادرستی و اینگونه بیماریها مبتلا باشند. پنج درصد نه، ۱۰ درصد، ناسزاست که به خاطر این درصد محدود معین که بی گمان انسانهای قابل شفا و درمان را در بر دارد، نود درصد دیگر را به همراه اینان در یکجا بیاوریم و همه را به یک چوب بزنیم. این کاریست که دشمنان ما با ما می‌کنند. چه درد جانکاه بزرگی خواهد بود که خود ما با خود نیز چنین کنیم.

جامعهٔ ما جامعه بیماری نیست. خوش بینی و بدبینی راکنار بگذاریم و واقعیّت نگر باشیم.

هوشنگ ابرامی

از ربای بپرسیم

ترجمه: یوسف سیانی

پرسش‌هائی که در این بخش می‌خوانید از سایت www.aish.com برایتان ترجمه می‌کنیم. سئوالهائی است که از ربای پرسیده‌اند و از او پاسخ گرفته‌اند.

چرا یهودی در دعوت غیر یهودی به یهودیت فعال نیست؟

س. لطفاً ناآگاهی مرا ببخشید ولی آیا ممکنست بگوئید که چرا یهودی‌ها فعالانه مردم دیگر را تشویق نمی‌کنند که دین یهودیت را بپذیرند و بدین طریق از نعمت تورا و آموزش‌های والای الهی بهره‌مند شوند؟ آیا وقتی که هدف‌های عالی یهودیت صلح و عشق و هماهنگی و فهم و تکامل عالم روحانی در دنیاست، نمی‌توان با اشاعه خرد و آموزش تورا و سهیم کردن دیگران در آن بهتر به این هدف‌ها رسید تا اینکه این مواهب را فقط برای ملتی نگه داشت که آنقدر خوشبخت هستند که یهودی آفریده شده‌اند.



طرح از: ژاک فراست

ج. برای یهودیت اینکه غیر یهودی را به این دین بخوانند ایجاد نوعی تبعیض می‌کند زیرا مفهوم چنین عملی آنست که هر انسانی که بخواهد با خداوند ایجاد رابطه کند و در تکامل دنیا تحت تعلیمات تورا شرکت کند حتماً باید یهودی باشد. در حالی که چنین نیست. این عقیده که دیگران را باید همکیش خود کرد احتمالاً به عنوان یک ایده‌آل مسیحیت برایتان آشناست. مثلاً مدتی نه چندان گذشته، گروهی از مسیحیانِ «باپتیست» در فلوریدا تریب یک میلیون دلار برای تهیه و توزیع ویدئویی خرج کردند که «عیسی» نام داشت. آنها به تمام خانه‌های منطقهٔ «پالم بیچ» که ۶۰ صد ساکنان آن را یهودیان تشکیل می‌دهند یک کپی از این ویدئو را ارسال داشتند.

امّا در یهودیت نیازی به این کارها نیست زیرا عقیده یهودی آنست که تورای موسی برای تمام بشریت، یهودی و غیر یهودی، حقیقت را در بر دارد. تورا (همان طور که در تلمود - سنهدرین 58b شرح داده شده) هفت فرمان را برای غیر یهودی لازم می‌شمرد. این هفت فرمان پایه‌های تمدن انسانی است و به نام «هفت قانون نوح» معروفند. نام نوح از آنروی بر این فرامین نهاده شده که همه انسانها از بازماندگان او بشمار می‌روند. این فرمانها چنین‌اند:

۱ - جنایت نکن. ۲ - دزدی نکن. ۳ - خدایان دروغین را پرستش نکن. ۴ - زنا نکن. ۵ - دزدی مکن. ۶ خطاکاران را عادلانه در دادگاه قضاوت کن. ۷ - عضو حیوان زنده را تناول نکن [دستوری است که پس از توفان نوح آمده].

موسی بن میمون معتقد است هر کس این فرمانها را اطاعت کند جایش در بهشت خواهد بود. بنابراین توراه به تمام بشریت تعلق دارد و لزومی به آن نیست که کسی مجبور به تغییر دین شود. به همین سبب است که می‌بینیم وقتی حضرت سلیمان معبد اوّل را بنا کرد در نطق روز گشایش صریحاً از خدا درخواست کرد که همهٔ غیر یهودیانی را که به سوی معبد می‌آیند رحمت کند (کتاب اوّل پادشاهان ۴۳-۸:۴۱). در واقع معبد مرکز جهانی دنیای روحانی بود و از همین روی ایشعیای پیامبر آنرا «خانه همه ملل می‌نامد». یکی از رسوم عید سایبان در معبد مقدّس قربانی کردن هفتاد گاو از جانب هفتاد ملت دنیا بود. تلمود می‌گوید اگر رومیان پی برده بودند که تا چه حد می‌توانستند از معبد بهره ببرند هرگز آن را منهدم نمی‌کردند.

امروزه گروه‌های فراوان غیر یهودی هستند که خود را «بنی نوح» می‌خوانند و ازهفت فرمان نوح پیروی می‌کنند. برای آشنائی بیشتر به آنها می‌توانید به سایت www.fastlane.net/~bneinoah رجوع کنید. □

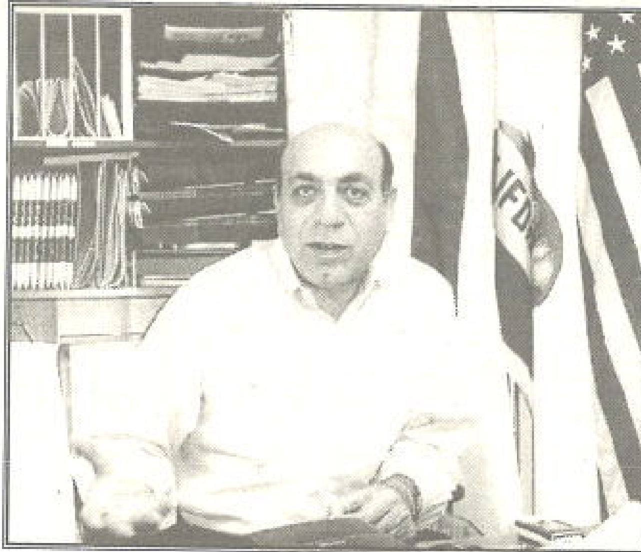
گفت و شنودی با داریوش فاخری

به مناسبت انتشار صدمین شمارهٔ چشم‌انداز

داریوش! گو اینکه در شماره‌های گذشته چشم‌انداز دربارهٔ سازمان سیامک و نشریهٔ آن حرف‌هایی که باید گفته بشود گفته شده امّا مناسب دانستیم که به مناسبت انتشار شمارهٔ ۱۰۰ با شما که هم در سازمان سِمَتِ مهمّی دارید و هم در مجلهٔ آن، گفتگویی داشته باشیم. این گفتگو مخصوصاً برای خوانندگان جدیدمان که روز به روز تعدادشان بیشتر می‌شود، لازم است. از سازمان شروع کنیم. چه شد اسم «سیامک» را انتخاب کردید؟ سازمان چرا، چگونه و با چه هدفی آغاز به کار کرد؟

سیامک را در سال‌های اولیه مهاجرت یهودی‌های ایرانی به لس‌آنجلس وقتی دور هم جمع شدیم که کمکی باشیم به این مهاجران به وجود آوردیم. دکتر عطاءالله دانش‌راد این اسم را که بر حسب اتفاق اسم پسرش هم بود پیشنهاد کرد. سیامک حروف اوّل عبارت «سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا» است. اسم با مسمائی بود بخصوص از این جهت که یک شعبه هم در «سن حوزه» باز کردیم و فعالیت ما در آن موقع مربوط به کالیفرنیا می‌شد. ناصر زاغی و دوستانش مسئول شعبهٔ سن حوزه بودند که چندین سال فعالیت داشتند. حتی وقتی خواستیم جایزه سپاس به مرتضی نی‌داودبدهیم به آن شهر که محل اقامت او بود رفتیم.

سازمان سیامک به این دلیل به وجود آمد که من در آن موقع در مقاله‌ای خواندم که یک آقای سرهنگی رفته بود پیش خمینی که حزبی درست کند با ایدئولوژی نازی‌ها. این مقاله را در مجلهٔ امید ایران چاپ تهران که برایم می‌فرستادند خواندم. بعد از مطالعهٔ آن به دوستم «ابی سیانی» گفتم که این مقاله برای ما زنگ خطر است. با ابی رفتیم دفتر C.R.C. در فدراسیون یهودیان آمریکا و با مسئول آنجا که خانم نازنینی بود مسئله را مطرح کردیم. اوّلین سؤالی که او از ما کرد دربارهٔ «یهودی ایرانی» بود که من و ابی برایش یک ساعتی از گذشته تا امروز را توضیح دادیم. از کمک یهودی‌های ایرانی که به یهودی‌های افغانی وقتی که محمد ظاهر شاه افتاده بود و به یهودی‌های عراقی بعد از استقلال ایسرائل کرده بودیم گفتیم. و گفتیم ما یک وقت در موقعیتی بودیم که به یهودیان کشورهای دیگر کمک می‌کردیم و حالا خود احتیاج به کمک داریم. خیلی تحت تأثیر حرفهای ما قرار گرفت و بعد پرسید: «حالا چه می‌خواهید؟» گفتیم: «یک محلی، جائی می‌خواهیم که مردم را، یهودیهائی را که تازه از ایران می‌آیند دور هم جمع کنیم» جائی در کنیسای «استیون وایز» بالای «مال هولاند» به ما داد و ما خوشحال C.R.C. را ترک کردیم. بعد با کمک همدیگر تلفن‌های تازه واردان را در یک دفترچه جمع کردیم که جمعاً سیصد چهارصد براخا می‌شدند. به آنها تصمیم خود را برای کمک به موج مهاجرانی که از ایران سرازیر شده بود در میان گذاشتیم و سازمان برای کمک به این گروه به وجود آمد.



بین عده‌ای شهرت دارد که سازمان سیامک را مردمی از اهل شیراز به وجود آوردند. آیا این حرف درست است؟

نه! نه! به هیچ وجه. بعد از دو سه جلسه اوّلی که ما دنبال اینکار بودیم کسانی که با ما همکاری کردند خانوادهٔ آقای آفاری بودند. الان خانم ژانت آفاری درجهٔ دکتری دارند و در دانشگاه «پرلود» تدریس می‌کنند. ایشان و مادرشان و پدرشان آقای نعیم آفاری و کامران برادرشان، مونا خواهرشان که در سانفرانسیسکو هستند، اینها واقعاً بزرگ‌ترین دین را به سر این سازمان سیامک دارند. اطاقی در دفتری که مال خودشان بود به ما دادند و ما کار سازمان را با یک بودجه ۱۷ دلاری شروع کردیم. همه‌مان کاری بودیم و پولی در بساط نداشتیم. آقای آفاری به ما جائی داد

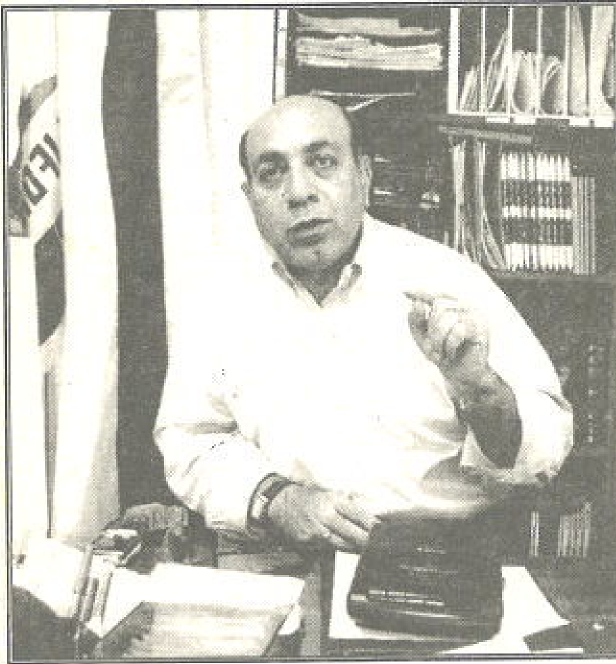
و ما هم تلفنی کشیدیم. دفترمان اوّل در ۹۷۰۷ ویلشر محلی بود که ایشان لطف کرده بودند.

در اوائل آقای فولادی به ما ملحق شد. آقای دکتر دانش‌راد هم بودند. اینها هیچکدام شیرازی نبودند. بعدها آقای روبن ملکان به‌ما پیوست. آقای دیگری بود که عراقی‌الاصل بود و اسمش الان خاطرم نیست. تنها شیرازی در این وسط من بودم و دوست دیگرم ایی سیانی. به هر حال ایجاد سازمان سیامک هیچ ربطی به شیرازی بودن افرادش نداشت.

این سازمان که در اصل برای کمک به مهاجران یهودی ایرانی به کالیفرنیا به وجود آمده بود. بعد از اینکه این موج فرو نشست چه شد که روز به روز گسترده‌تر شد. «سیامک» به سوی چه هدفهائی می‌رفت؟

بله، در اوائل خیلی از یهودی‌هائی که از ایران بخصوص از لندن و شهرهای دیگر اروپا می‌آمدند، یک شماره تلفن در اختیار داشتند و آن هم شمارهٔ سازمان سیامک بود. اینها به علّت عدم آشنائی با این محیط نمی‌دانستند باید کجا آپارتمان بگیرند، بچه‌هاشان را کجا بفرستند، کدام مدرسه بروند، به کدام مؤسسه رجوع کنند. آن موقع کسی که وارد لس‌آنجلس می‌شد بزرگ‌ترین مشکلش سکنی گزیدن و آشنائی با فرهنگ اینجا بود.

ما برای این که این گیجی و سرگردانی را از میان برداریم اقدام به ایجاد کلاس‌های مختلف کردیم. در آن موقع چشم‌انداز که در چهار صفحهٔ ۱۱ x ۸/۵ منتشر می‌شد مطالبش دربارهٔ همین کلاس‌ها بود. راجع به مسائل مختلف کلاس می‌گذاشتیم تا مردم را با محیط جدید آشنا کنیم. خیلی از مردمی که در آن سال‌ها وارد لس‌آنجلس می‌شدند هیچ کس را نداشتند. حالا ماشاءالله هزار ماشاءالله



اگر یک نفر بیاید این شهر، پاگشا بخواهند برایش بگیرند باید پانصد نفر را دعوت کنند.

امّا دلیل اینکه پس از این جریان، سیامک نه تنها از بین نرفت بلکه رشد هم پیدا کرد اینست که ما در سیامک همیشه سعی کرده‌ایم خودمان را با مشکلات و مسائل جدید محیط مطابقت بدهیم. یعنی الان دیگر ما سمینار مالیات و مسکن و مدرسه نمی‌گذاریم. راجع به قوانین ادارهٔ مهاجرت کلاس نمی‌گذاریم.

ما نه می‌خواستیم که کنیسا باز کنیم و نه اینکه وسیله‌ای بشویم برای بانک‌ها که با دریافت بهره از ما و جامعهٔ ما پولی برای خود بسازند.

کارهائی که آن موقع می‌کردیم دیگر دنبالش نمی‌رویم. کارهائی می‌کنیم که امروزه روز مردم اینجا به آنها نیاز دارند. در آن موقع ما درد اعتیاد نداشتیم ولی الان داریم. آن موقع درد گرسنگی بین افراد جامعه‌مان نادر بود. بنابراین الان ما به معتادان و نیازمندان کمک می‌کنیم. هدف ما که بر اساس کمک به جامعهٔ یهودی ایرانی است با شرائط زمان نحوهٔ اجرایش دگرگون می‌شود. هدف یکی است امّا شکل اجرا قابل انعطاف است. ممکنست ده سال بعد از این لازم نباشد کارهائی را که امروز می‌کنیم لزومی به انجامش باشد. در آن موقع سیامک باز هم به دنبال کمک به نیازهای جامعه در رفع مشکلات افراد جامعه خواهد بود. اگر به مرامنامهٔ سازمان رجوع کنید و امیدوارم که آن را در این شماره برای یادآوری دوباره چاپ کنیم می‌بینید که سیامک یک کاتالیزوری برای تغییر و دگرگونی است. با زمان و شرایط زمان پیش می‌رود. ما سنّت ایرانی را، سنّت یهودیت را نگه می‌داریم و در عین حال می‌کوشیم که با تحوّل محیط هم هماهنگ باشیم.

به نیازهای متغیّر و متحوّل جامعه اشاره می‌کنید. یکی از نیازهای جدّی جامعهٔ ما ایجاد کانونی برای جوان‌های یهودی ایرانی است. آیا در برابر سازمان‌های دیگری که اغلب به دنبال ایجاد کنیسا هستند در این دو دهه و چند سالی که از عمر سیامک می‌گذرد هیچ به فکر این بوده‌اید که کانونی برای جوان‌های به وجود بیاورید؟

ما هیچ وقت نخواسته‌ایم در یک ساختمان فیزیکی سرمایه‌گذاری کنیم. برای اینکه از عهده ما خارج است. ما نه می‌خواستیم که کنیسا باز کنیم و نه اینکه وسیله‌ای بشویم برای بانک‌ها که با دریافت بهره از ما و جامعهٔ ما پولی برای خود بسازند. کسانی که به ما لطف می‌کنند و به ما کمک‌های مالی می‌کنند ما این وجوه

را برای خود جامعه به مصرف می‌رسانیم. ما نمی‌خواهیم کاری که سازمان‌های دیگر کرده‌اند و تکمیل هم کرده‌اند، بیائیم دوباره انجام بدهیم. مثلاً یک سازمانی می‌آید و برای یهودیان ایرانی یک کنیسای ارتدکس باز می‌کند در حالی که همان کنیسا را در حد کمال آمریکائی‌ها قبلاً به وجود آورده‌اند. بعد هم تازه خود ایرانی‌ها دوباره کاری می‌کنند مثلاً در منطقهٔ ولی از خیابان «رسیدا» تا خیابان «وایت اوک» یعنی بین دو تا چراغ راهنمائی در حدود شش تا کنیسا داریم. همین طور هم سازمان‌های اجتماعی دیگر.

ما فکر می‌کنیم آینده‌ای که می‌خواهیم برای جوانانمان درست کنیم از عهدهٔ بسیاری از این سازمان‌ها خارج است. چون اینها بیشتر در گذشته زندگی می‌کنند و قابلیت انطباق با زمان را در نظر نمی‌گیرند و بعلاوه جوان‌ها قبول ندارند که این‌ها کاری برایشان بتوانند انجام بدهند. ما الان در جامعه به موقعیتی رسیده‌ایم که جوان‌هامان به جای اینکه بیایند و عضو یک کانون خاص ایرانی بشوند با موفقیت‌های تحصیلی و مالی که پیدا کرده‌اند کسانی بشوند که در مقام رهبری اجتماع قرار بگیرند، در ADL، یا AJC، یا فدراسیون یهودیان آمریکائی کارساز ششصد هزار یهودی این شهر بشوند. محدود کردن در جامعه کوچک خودمان مانع از آن خواهد شد که در برابر جامعه بزرگ‌تر، جامعهٔ جوانان یهودی ایرانی مقیم این شهر بتواند ادامهٔ حیات پیدا کند. ما بدون اینکه ساختمان فیزیکی را مبداء قرار بدهیم برای جوان‌ها گروهی را به وجود آورده‌ایم به نام One Degree of Separation (یک درجه جدائی) که چهارده نفرشان را به کنفرانس قبلی AIPAC در واشنگتن فرستادیم. هزینهٔ سفرشان را دادیم که بروند و با جامعه وسیع‌تری از آمریکائیان یهودی در سطح ملی همکاری داشته باشند. ما این جوان‌ها را در آینده پاره‌ای از جامعهٔ بزرگ‌تر یهودی‌های این سرزمین می‌بینیم و به جای دور کردن آن‌ها سعی داریم با اجتماع فردایشان آمیخته بشوند. ما قصد داریم از طریق تشریک مساعی جوان‌ها را داخل جامعه‌ای بزرگ‌تر وارد کنیم.

چند وقت پیش یک عده از جوان‌های یهودی ایرانی را به مکزیک فرستادیم برای اینکه بتوانیم بین آن‌ها و جوان‌های یهودی مکزیکی امکانات ازدواج را فراهم کنیم. برای آرژانتین هم همین خیال را داریم. یک عده از بچه‌ها که برای کمک به درماندگی یهودی‌های آنجا رفته بودند برگشتند. ما قریب بیست هزار دلار برای یهودی‌های آرژانتین جمع کردیم که با داروهای اولیه برایشان فرستادیم. و یک گروه دیگری در آینده نزدیک عازم آرژانتین‌اند.



فراموش نکنید که بچه‌های ما بچه‌های کاملاً ایرانی نمی‌توانند باشند و به همین جهت سیاست کلی سیامک اینست که جوان‌ها را چه سفارادی باشند و چه اشکنازی و چه ایرانی باشند و چه آمریکائی در اجتماع بزرگ‌تر و وسیع‌تری ببینند.

در گفته‌هاتان مطالبی گفتید که تازگی داشت و آن کمک‌های مالی سازمان به جوانان است. می‌گوئید جوان‌ها را به هزینهٔ سازمان به AIPAC فرستاده‌اید، به مکزیک و آرژانتین فرستاده‌اید و یا هزینه‌های دیگری را از این قبل را تأمین کرده‌اید. چرا این‌ها را به اطلاع مردمی که می‌پرسند سازمان سیامک چه می‌کند نمی‌رسانید؟

اهمال ما است. کم وقتی است. چون اغلب کسانی که با ما هستند به طور داوطلبانه کار می‌کنند برایشان مشکل است که بیایند و مثل یک کمپانی انتفاعی گزارش بنویسند و بگویند چه کارها کرده‌اند.

این حرف قانع کننده نیست. سازمان دارد این همه این طرف و آن طرف کمک می‌کند امّا مردم را آگاه نگه نمی‌دارد که چه می‌کند. قضیه تواضع نیست. آگاهی است. اگر عکس آن آمبولانس روی جلد چشم‌انداز چاپ نمی‌شد مردم از کجا می‌دانستند که سیامک دو تا آمبولانس که هر کدامش هفتاد هشتاد هزار دلار قیمت دارد به ایسرائل اهداء کرده. گزارش‌های مالی سالانه شما کافی نیست.

تک و توک نوشته‌ایم و اطلاع داده‌ایم ولی نه به طور منظم و مرتب. فکر کنم مسئول هر بخش اگر تهیه گزارش را به عهده بگیرد این مشکل رفع شود. مثلاً در گروه «یک درجه جدائی» مسئول این کار آقای نیما احدیان است. یا آقای مهندس آرام که هر هفته روزهای یکشنبه از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر در دفتر سازمان افتخاراً برای بخش «پیوند دلها» با سازمان همکاری می‌کنند اطلاعاتی را برای چاپ در نشریهٔ سازمان در اختیار ما می‌گذارند. ما به مهندس آرام خیلی افتخار می‌کنیم.

این نکته‌ای که شما می‌گوئید سؤال دیگری را پیش می‌آورد. سیامک چه بخش‌هائی دارد که مسئولین آن دربارهٔ فعالیت‌هایشان مردم را آنطور که باید مطلع نگه نمی‌دارند؟

آقای فولادی و آقای آرام مسئول کنیسای ایام روش هشانا و کیپور هستند. در ضمن آقای فولادی در امور «جمع‌آوری اعانه» به سازمان کمک می‌کنند. آقای سعید بنایان، خانم منیژه یومطوبیان و خانم منیژه یوآبیان مسئول رسیدگی به امور

نیازمندان جامعه‌اند. آقای دارا آبائی مسئول رسیدگی به ترک اعتیاد معتادانست. خانم اختر برلوا و خانم مرجان میر مسئول امور جمع‌آوری کمک‌های مالی هستند. خانم لیلی کاهن مسئول امور اداری سازمان‌اند. خیلی از کارها از جمله امور مربوط به روابط خانوادگی یا کارهائی که مردم می‌خواهند من حتماً با آن‌ها باشم به خود من رجوع داده می‌شود. در اختلافات مالی بین «بیزینس من»های دان‌تاون آقای فولادی از طرف سازمان بسیار فعالند. جالب است که اغلب، خادمان سازمان را به اسم سیامک می‌شناسند. مثلاً به آقای فولادی یا مهندس آرام می‌گویند «آقای سیامک» بارها شده مرا «آقای دکتر سیامک» خطاب کرده‌اند در حالی که من نه دکتر هستم و نه اسم سیامک است.

دلیل اینکه در ایام روش‌هشانا و کیپور کنیسای سیامک که اینهمه مورد علاقه و توجه مردم است و بلیط‌هایش از یکی و دو ماه قبل پیش فروش می‌شود، هر سال جابجا می‌شود چیست؟

اوّلاً علاقهٔ مردم به خاطر عادت آنها به ما است. ما به آنها عادت کرده‌ایم و آنها هم به ما وگرنه ما کار خارق‌العاده‌ای نمی‌کنیم. امّا اینکه چرا جابجا می‌شویم برای این است که در این محیط اغلب کارها روی پول و درآمد حساب می‌شود. وقتی یک هتل می‌بیند که در ایام مقدس فقط از ما اجارهٔ محل را می‌گیرد و شرکت کنندگان پول خود را برای صرف غذا و مشروب در آنجا مصرف نمی‌کنند و برای هتل عایدی تولید نمی‌شود ترجیح می‌دهند که در را برای سال بعد روی ما ببندند.

برویم به سراغ نشریهٔ سازمان، مجلهٔ چشم‌انداز. لطفاً همانطور که در مورد سازمان گفتید، دربارهٔ چشم‌انداز هم یک تاریخچهٔ خلاصه‌ای بگوئید. چه جور شروع شد و چه شد که بدون تعطیلی همینطور ادامه یافت و پا بر جا ماند؟

چشم‌انداز را هم با «اِبی سیانی» در می‌آوردیم که آن موقع سردبیرش بود. چهار صفحه بیشتر نداشت. یعنی دو تا صفحهٔ معمولی هشت و نیم در یازده را من برمی‌داشتم با دست می‌نوشتم و از روی دستنویس کپی می‌گرفتیم. اوائل سال ۱۹۸۰ منتشر می‌کردیم و بین مردم توزیع می‌کردیم. چشم‌انداز به این دلیل به وجود آمد که حرف نگفته را بگوید. ما بعد از سال‌های دراز محدودیت می‌خواستیم مجله‌ای داشته باشیم در شأن یهودیت و بعد بهٔ عنوان روزنامه نگار حرفی را که می‌خواستیم بزنیم آزادانه بگوئیم. در ضمن اگر کسی هم می‌خواست بر خلاف نظر سردبیر و ناشر و نویسنده مجله چیزی بنویسد میدان برایش باز باشد.

دربارهٔ مقالات چشم‌انداز از ابتدای آن شروع کنیم. از «من و گنجشکها». این عبارت در این جا به چه معنی است؟ برای خیلی‌ها گنگ و نامفهوم است. غرض از این عنوان همیشگی چیست؟

من و گنجشکها نسبت قومی مرا می‌رساند با کسانی که مقاله را می‌خوانند. این عنوان حالت قومیت ما را دارد. ولی این سئوالی را که هر یهودی باید از خدای خودش بکند اینست که برای چه اینجاست؟ و ماها که بعد از دو هزار و پانصد سال مثل یک خرچنگ که از آب سرد درش بیاورند و بیاندازندش داخل آب داغ، از یک فرهنگ یکنواخت در آمده‌ایم و داخل یک فرهنگ پر تکاپوی پُر جنب و جوش شده‌ایم، در جستجوی چیزی به اینجا آمده‌ایم. هر بار جلو خودم و جلو گنجشکها که همه مربوط به یک قوم هستیم این سئوال را می‌گذارم که ما دنبال چه بوده‌ایم که به اینجا آمده‌ایم؟ این عمده‌ترین سئوالی است که هر انسان یهودی هر روز باید از خودش بکند. ما با سه خصلت جدا یعنی یهودی بودن، ایرانی بودن و بعد آمریکائی بودن وسط این تمدن پُر متلاطم قرار گرفته‌ایم و از خودمان می‌پرسیم برای چه آمده‌ایم؟ چه چیز را جستجو می‌کنیم؟ این سئوالی است که تحت تیترهای فرعی دیگری که در آن ماه برایم مهم است می‌گذارم و همیشه از خودم آنرا می‌پرسم.

سئوال دیگری که درباره سرمقاله‌های شما مطرح است اینست که کسانی که داریوش فاخری را نشناسند با خواندن بعضی از این نوشته‌ها او را یک شخص خشن جنگنده‌ای که همیشه دعوا دارد و می‌خواهد بر خلاف جریان آب شنا کند و جنجال برانگیز باشد تصور می‌کنند. ولی وقتی خود شما را می‌شناسند می‌بینند که چه قلبی سرشار از محبت به یهودیت دارید. یعنی بعضی از نوشته‌های شما آنطوری که باید شما را به خواننده نمی‌شناساند. مخصوصاً وقتی که در مقاله‌هاتان اسم افراد را می‌برید.

> **به قول حمید مصدق: «درد را باید گفت، حرف را باید زد، سخن از مهر من و جور تو نیست، سخن از متلاشی شدن دوستی است و عبث بودن پندار سرودآور مهر».**

خیلی ممنون از این سئوالی که پیش آوردید. اتفاقاً مقالاتی که من می‌نویسم گویای واقعی نویسنده آنست. بعضی‌ها با این واقعی بودن «داریوش» مشکل دارند. من یک روزنامه نگار مسئولم. به حرفی که می‌زنم عمل می‌کنم. وقتی مقاله‌ام را نوشتم دنبال آدم محتاج، آدم معتاد و گرسنه و بیمار آرژانتینی می‌روم و به آنچه می‌نویسم اعتقاد دارم. بین یک فرد که اسم می‌برم از او و بین جامعه‌ام، وقتی مسئله‌ای را می‌بینم نمی‌توانم جامعه را فدای فرد کنم.

این کارِ یک روزنامه نگار مسئول نیست. مثلاً به طور مثال آقائی که رفته هر نوع کم و کاستی توی بیزینس کرده، خون مستأجرهایش را در دان‌تاون توی شیشه کرده بطوری که پشت سرش دارند نفرینش می‌کنند چون آنها را به خاک سیاه نشانده، بعد می‌آید یک میلیون دلار چک می‌کشد برای یک کنیسا و به خاطر این کارش مورد حمایت یک شخص که جامعه به او اعتماد کرده قرار می‌گیرد من اینجا باید یکی از دو مورد را انتخاب کنم. یا عمل آن شخص «مورد اعتماد» را تأیید کنم و یا او را مورد انتقاد قرار بدهم.

دکتر بودن، یا روحانی و یا وکیل بودن به طور اتوماتیک آدم را شایسته احترام نمی‌کند. بلکه این نحوه عمل آنهاست که آنها را قابل احترام می‌کند. مثلاً در همین شهر ناظر ربائی هستم که ۲۲ سالش است و قابل ستایش با آن روحانی هفتاد هشتاد ساله ایران که دربارهٔ امور مذهبی اطلاع کامل داشت نیست. چطور می‌توانیم که ما همان احترامی را که به آن روحانی پیر می‌گذاشتیم به این ربای جوان بگذاریم. من یک روز از یکی از این رباهای بیست و دو سه ساله که قریب یک ساعت مردم را در هوای سرد، در یک مراسم ختم، ساکت نگه داشت و دربارهٔ حامصی و پاک کردن خانه از حامصی حرف زد پرسیدم: «همهٔ این حرفها و چگونه‌ها را گفتی. می‌توانی به من بگوئی دلیل این‌که توراه از آسمان آمده چیست؟» گفت که یک کتابی هست به اسم فلان کتاب بروید بخوانید. پرسیدم: به چه زبانی است؟ گفت: عبری. گفتم: من عبری نمی‌دانم شما که خوانده‌اید بگوئید. گفت: سه تا دلیل دارد یکیش یادم هست.

چطور من می‌توانم به این آدمی که «ربای» است و رِیش و کلاه هم دارد به عنوان یک روحانی احترام بگذارم. توجه به این نکته مهم داشته باشید که ما درباره اسم یک فرد، چه روحانی و چه غیر روحانی، صحبت نمی‌کنیم بلکه عمل و کردار اوست که مورد بحث قرار می‌گیرد. مسئلهٔ اسم را بگذارید کنار. ببینید اینکه داریوش دارد می‌نویسد از نکته نظر جامعه درست است یا نه.

قهرمانان یهودی ما ایشعیاء یرمیاء، مشه ربنو و مردخای‌اند. اینها کسانی‌اند که ساکت ننشستند. وقتی دیدند جامعه دارد رو به تباهی می‌رود بلند شدند و یک کاری کردند وگرنه ما ربایانی هم داشتیم که موجب به وجود آمدن عیسی مسیح شدند. هر دو اینها می‌توانند ربای باشند. هر دو اینها می‌توانند رهبر روحانی باشند.

به قول حمید مصدق: «درد را باید گفت، حرف را باید زد، سخن از مهر من و جور تو نیست، سخن از متلاشی شدن دوستی است و عبث بودن پندار سرودآور مهر».

> **دین یهود آنقدر زیبائی و قشنگی دارد که همه آن‌ها به خاطر محدودیت‌های دوران پراکندگی بر ما آشکار نشده.**

هدف اصلی از انتشار چشم‌انداز چه بوده. آیا برای سرگرمی و وقت گذرانی این نشریه را منتشر کردید یا اینکه قصد دیگری داشتید؟

دین یهود آنقدر زیبائی و قشنگی دارد که همه آنها به خاطر محدودیت‌های دوران پراکندگی بر ما آشکار نشده. هدف عمده آشنائی و شناسائی با این زیبائی‌ها بود. اگر شماره‌های گذشته را ببینید متوجه این نکته می‌شوید. ما در سراسر صفحه‌های یک شماره عبارات پُر معنی و عمیق تلمود و میدراش را چاپ کردیم. تفحص روی شماره‌های چشم‌انداز کم نبوده. زحمت فراوان کشیده شده. شماره‌های مخصوصی که منتشر کرده‌ایم به عنوان آثار پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد. یکی از خوانندگان ما می‌گفت من از طریق نوشته‌های چشم‌انداز توانستم معنای یهودیت را بفهمم. با این همه مجله ما یک نشریهٔ صرفاً مذهبی نیست. در آن خیلی از مطالبی پیدا می‌کنید که مورد نیاز جامعهٔ ما است.

و سئوال آخر اینکه چرا چشم‌انداز را پولی کردید و در این کارتان هم خیلی جدی عمل می‌کنید. به طوری که هر کس حق اشتراک سالانه‌اش را نفرستد برایش مجله نمی‌فرستید.

دلیل عمده این کار آنست که کسانی که به سازمان سیامک کمک مالی می‌کنند عموماً کمک‌هایشان برای منظور خاصی است. می‌خواهند پول آنها به مصرف گرسنگان برسد، یا به ایسرائل بفرستم، یا نیازمندان آرژانتین را دارو و غذا بدهیم. از اینرو درست نیست پولی که صرف یکی دو وعده غذای یک محتاج یهودی می‌تواند باشد به مصرف اشتراک مجله برای کسی برسد که پرداخت چنین وجهی برایش اصلاً اهمیت ندارد و اگر نمی‌پرداخته تا کنون برای عادت به رایگان دریافت داشتن مجله کرده که امیدواریم این عادت در میان جامعه ما از میان برود. البته دریافت حق اشتراک و پول آگهی‌ها قسمتی و نه تمام هزینه چاپ و انتشار را تأمین می‌کند و ما باید باید برای بخش دیگری از هزینه‌ها از افراد نیکوکار کمک بگیریم. اطمینان داریم که خوانندگان ما اجازه می‌دهند به ما که اینگونه درخواست کمک‌ها را برای کسان محتاج اختصاص بدهیم. و نه آنکه از افرادی مرفه وجوهی دریافت کنیم، آن وجوه را به مصرف چاپ «چشم‌انداز» برسانیم و بعد مجله را مجاناً برای افراد مرفه دیگری بفرستیم. این کار درستی نیست و قطعاً جامعه ما به مرحله‌ای رسیده است که در جلوگیری از این کار حامی ما باشد. □



هشت فرمول خوشبختی برای یک ازدواج موفق (۲)

ترجمه و تلخیص: مینو مقیمی (از Aish Ha-Torah)

۴ - نوای صدای شما چگونه است؟

بنا بر اصول تورا باید با دیگران به گونه‌ای صحبت کنیم که خوشایند و لذت بخش باشد. نوای صدای شما باید آرام کننده و خوش‌آیند باشد. صدای شما در عکس‌العمل فرد اثر می‌گذارد. تُنِ صدای عده‌ای مانند موسیقی زیبا و خوش‌آیند است و بر عکس صدای عده‌ای مانند ناخن کشیدن به روی تخته سیاه است. هر گونه تُنِ صدا یک واکنش و پیغام را به دنبال دارد. بالا و پایین رفتن صدای شما از احساسات داخلی شما خبر می‌دهد. هر گونه تغییرات احساسی در حالات صدای شما اثر می‌گذارد. بگذارید یک مثال بزنم. اگر شما زبان شخص دیگری را نمی‌فهمید و به آن زبان تکلم نمی‌کنید ولی از ندای صدای فرد می‌توانید احساسات او را درک کنید. خشم، خستگی، اضطراب، یأس و نومیدی را می‌توان در صدای افراد احساس و لمس کرد. هنگامی که از شخصی عذرخواهی می‌کنید اگر تُنِ صدای شما خشک و بی احساس باشد هیچگونه ارزش عذرخواهی نخواهد داشت.

اگر همسرتان را از اطاق دیگری صدا می‌زنید، مراقب باشید صدای شما بالا نباشد، قابل احترام باشد. اگر سر همسرتان فریاد می‌زنید که چرا حرف نامناسبی به شما گفته، اوّل به خودتان بیایید و بپرسید چرا خود من اینگونه فریاد می‌کشم و یا صحبت می‌کنم؟ اگر خواسته‌های شما با صدایی آرام و خوشایند بیان شود پیغام سریع‌تر و نتیجه سهل‌تر به دست خواهد آمد.

۵ - از خود بپرسید «من چه کنم که همسرم را ناراحت نکنم»

این سئوالی است که باید هر روز از خود سئوال کنید. حال که این سطور را می‌خوانید اگر همین سئوال را از خود بپرسید، متوجه می‌شوید که می‌توانید به راحتی چند مورد را به خاطر آورید. اگر فکر می‌کنید حافظهٔ قوی ندارید، از کسی که با او ازدواج کرده‌اید این سئوال را بپرسید.

۶ - عادت کنید که عادت ناراحت کردن همسر خود را ترک کنید.

از آنجایی که هر فردی با دیگری متفاوت است، بین زن و شوهر نیز تفاوت‌های بسیاری است که اغلب آنها ایجاد ناراحتی در طرف مقابل می‌نماید. رفتارهای متنوع و مختلف ممکن است در فردی تولید ناراحتی کند و در فرد دیگر هیچ گونه تأثیری نداشته باشد. عده‌ای از عادت‌های خود بی اطلاعند. اگر می‌بینید که در همسرتان عاداتی وجود دارد که از آنها بیزار هستید، سعی کنید که همسرتان را تشویق به ترک این عادت کنید و همزمان با ترک عادت او مقاومت و تحمل خود را بالا ببرید. یادآوری آرام و دوستانه و سرشار از محبت همسر به عادات ناپسند تدریجاً سبب برطرف کردن آنها می‌شود.

۷ - از تلافی کردن خودداری کنید.

تلافی کردن و انتقام جویی در خوی انسان بسیار طبیعی است بطور مثال اگر فردی از قرض دادن پول به شما خودداری کند و روزی نزد شما بیاید و از شما بخواهد پولی قرض کند، شما به او پولی قرض نخواهید داد.

اگر کسی سبب ناراحتی و رنج شود ما هم به آن صورت خواهان ناراحت کردن او می‌شویم. ولی در تورات (وَیِکرا ۱۹:۱۸) آمده که جداً از انتقام گرفتن خودداری کنید.

الگوی مکالمه بر این اساس است که «چون تو با من به طریقی صحبت کردی که باعث ناراحتی من شدی پس من هم با گفتارم تو را ناراحت می‌کنم. تو مرا مضطرب کردی، من هم تو را مضطرب می‌کنم». این رابطه «برابر شدن» نه تنها در بین زن و شوهر بلکه در میان دوستان، همکاران و حتی غریبه‌ها نیز امری متداول است. کسی که همواره در تلاش با «برابر شدن» با دیگران است، در واقع یک انرژی منفی ایجاد می‌کند که نه تنها خود بلکه دیگران را نیز رنج می‌دهد. به تلمود برمی‌گردیم «اگر تصور کنیم دست چپ شما هنگام قطعه قطعه کردن گوشت بریده شده آیا شما دست راست خود را برای انتقام جلوی چاقو می‌برید؟» رامبام می‌گوید: «تمامی اتفاقاتی که در این جهان هستی روی می‌دهد، آنقدر جزئی و بی اهمیت است که ارزش انتقام گیری ندارد».

۸ - ببخشید و تقاضای بخشش کنید.

در زندگی روزانه خود بیاموزیم که هر گاه موجب ناراحتی و ناخشنودی شخصی می‌شویم از او تقاضای پوزش کنیم، چه برسد به همسر خود.

هنگامی از کسی پوزش می‌خواهید، باید از صمیم قلب و با خلوص نیت این درخواست را انجام دهید، در غیر این صورت پوزش شما ارزشی ندارد.



به طور مثال عذر خواهی با صدایی سرد و بی تفاوت ارزش خود را از دست می‌دهد. هر گاه کسی از شما طلب بخشش می‌کند، در موارد عادی باید او را بخشود. به طور مثال در روز کیپور اگر زن و شوهر از یکدیگر طلب بخشش کنند هر دو از اینکه یکدیگر را به علل جزئی بخشودند خوشحال و راضی می‌شوند ولی در بعضی موارد بخشودن بسیار مشکل است، به خصوص اگر شدت جریحه‌دار کردن احساسات طرف زیاد باشد. در این موارد بخشودن تا حدی دلیرانه بنظر می‌رسد. در این زمان است که باید تمامی عملکردهای غلط خود را در نظر آورید و با بخشش از گناه طرف بکاهید.

من می‌خواهم یهودی بمانم

این همه پیرایه‌های ناموزون بر یهودیت از بهر چیست؟

نوشته: شهره حکمتی نوفر

برای انجام کاری به یکی از ایالت‌های دیگر رفته بودم. بارش یک ریز باران مرا که در سرزمین کم باران کالیفرنیای جنوبی زندگی می‌کنم به کلّی کلافه کرده بود. ساعتی قبل چترم به علّت باد شدید به دو نیمه شده بود. در پناه یکی از ساختمان‌های مرکز شهر ایستاده بودم تا باران کمتر شود. به رهگذران نگاه می‌کردم که با بارانی‌های بلند و چکمه و چتر بی خیال از مقابلم می‌گذشتند. تلفن دستی‌ام زنگ زد، خواهرم از کالیفرنیا بود. نمی‌دانم ما چطور قبلاً بدون این همه اختراعات جوراجور زندگی می‌کردیم. به هر حال خواهرم مطلبی را برایم تعریف می‌کرد و من در میان باران می‌خندیدم.

یکی از رهگذران ایستاد، نگاهی به من کرد و مرا بنام خواند. تعجب کردم. در این شهر غریب و در میان باران کیست که مرا می‌شناسد. رهگذر جلوتر آمد، دوباره مرا بنام صدا کرد و از صدایش دوست و همکلاس قدیمم را شناختم. بیشتر از ربع قرن بود که او را ندیده بودم. بعد ازروبوسی و احوالپرسی پرسیدم چگونه مرا شناختی؟ هر چه باشد این روزها همه به کمک آرایشگران و جراحان پلاستیک هر ماه شکل و قیافه جدیدی می‌گیریم چه رسد به قیافه مدرسه و تهران و روپوش ارمک. تازه چهره دوستم هم به کلّی تغییر کرده بود. نه موهای سیاه فرفری داشت نه صورت سبزه. چشم‌های قهوه‌ایش به نظر سبز می‌آمد.


آموزش یهودیت

در جوابم گفت: «از صدای خنده‌ات تو را شناختم. هنوز خاطرات دوران مدرسه و خنده‌هایمان را خوب به خاطر دارم». او اضافه کرد که چند قدم پائین‌تر رستورانی است که می‌توانیم برویم آنجا و از روزهای گذشته سخن بگوئیم.

دوستم پرسید: «شرقی هستی یا غربی» گفتم «لوس‌آنجلسی» با خنده گفت: «کاشر بودنت در چه حال است؟»

دوست دیرینه من یهودی نیست ولی از آنجائی که در تهران اکثر همسایه‌های او را یهودیان تشکیل می‌دادند و ۱۲ سال دوستی و همکلاسی بودن، من به او به طور افتخاری لقب یهودی داده بودم. گفتم: «تو که هنوز متلک پرانی. تو از کاشر بودن چه می‌دانی؟»

قهقه کنان گفت: «من هر جای دنیا بروم از دست شماها خلاص نمی‌شوم. اینجا همه که زندگی می‌کنیم تمام همسایه‌هایمان یهودی‌اند و چون بچه‌هایمان با هم دوستند من هم تقریباً نیمه کاشر شده‌ام».

من دستور خوراک قارچ دادم. دوستم نگاهی به من کرد و پرسید: «مگر تو قارچ می‌خوری؟» جواب دادم: «مگر قارچهای شهر شما سمّی است؟»

گفت: «آخه فکر کردم تو کاشری؟» مطمئن بودم دوستم مرا دست انداخته با این وجود خنده کنان گفتم: «ای بابا قارچ چه ربطی به کشروت دارد؟»

دوستم توضیح داد که همسایه‌های یهودیش که مذهبی هستند به دلیل اینکه قارچ در سایه می‌روید و ریشه ندارد و بیشتر انگل است تا سبزی آن را غیر کاشر می‌دانند. با هم از هر دری سخن گفتیم. از همسرانمان و بچه‌هایمان، از دوستان قدیمی و از پدر و مادرها که پیر شده‌اند و هر روز به دنبال دکتری جدید می‌گردند. باران بند آمد و با قول اینکه با هم در تماس باشیم هر یک سوئی رفتیم. چند روز بعد راهی لوس‌آنجلس شدم ولی هنوز از فکر قارچ خارج نمی‌شدم. به یاد دارم که مادر بزرگم علاقهٔ زیادی به گیاه قارچ داشت و چون تشخیص قارچ سمّی و غیر سمی که به صورت وحشی در کوهپایه‌ها می‌روئید آسان نبود مادر بزرگ کاسه فلزی داشت که به آن «جام روحی» می‌گفت و قارچ را در آن می‌جوشاند که ببیند سمّی است یا نه. از طرف دیگر یکی از دوستان در اسرائیل مزرعه قارچ دارد پس گفته دوستم چیست؟ روز شبات از ربای پرسیدم که آیا قارچ کاشر است؟ جواب شنیدم که تمام

سبزیجات کاشرند. از یکی از دوستان که در دانشگاه «جودائیسم» لوس‌آنجلس کار می‌کند خواستم که از یکی از استادان بپرسد و جواب شنیدم که بعضی از یهودیان اروپای شرقی قارچ را به خاطر نداشتن ریشه کاشر نمی‌دانند. موضوع بغرنج‌تر از سابق شد و چون من همیشه باید هر دو طرف یک موضوع را سبک و سنگین کنیم، بعد از چند روز تفکر به این نتایج رسیدم:

ما یهودیان ایرانی دارای فرهنگی غنی‌تر از یهودیان سایر کشورها هستیم به ما یاد داده‌اند در میان دیگر ملّت‌ها و سنن و قومیت‌ها بی سر و صدا زندگی کنیم و به دیگران و عقاید آنها احترام بگذاریم.

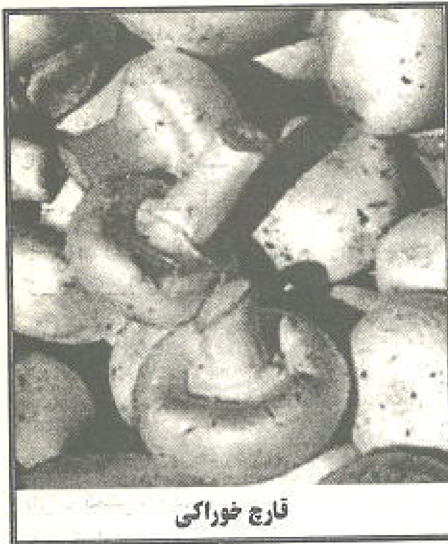
در ایران هر منطقه و محلی کنیسای کوچک و یا بزرگی داشت بعضی‌ها مجلل‌تر از سایرین و در شهرک‌ها کنیساهای ساده‌تر. همگی یک کتاب و صیدور و توراه را می‌خواندیم و همه به یکدیگر به یک چشم نگاه می‌کردیم. برای ما دو گروه وجود داشتند. یهودیان و غیر یهودیان (گوئیم). در آنجا که شبات روز اول هفته بود برای بسیاری که در ادارات دولتی کار می‌کردند و یا به مدارس غیر یهودی می‌رفتند کار کردن در شبات جزو وظایف کاری بود. برای آنها که شباتها به کنیسا می‌رفتند بعضی پیاده و بعضی با اتوموبیل می‌آمدند. برخی بعد از مراسم شبات به بازار می‌رفتند و یا مغازه‌هایشان را باز می‌کردند و دیگران شبات را بی چون و چرا نگاه می‌داشتند. کشروت را آنطور که یادگرفته بودیم رعایت می‌کردیم. بسیاری در رستوران‌ها غذا می‌خوردند و برخی هفته‌ها غذایشان نان و تخم‌مرغ بود چون غذایی را که غیر یهودی به آن دست زده بود نمی‌خوردند هر چه بودیم قومی پیوسته به یکدیگر بودیم و کسی برچسب بر دیگری نمی‌گذاشت.

امیدوارم نوشته‌هایم باعث کدورت در میان دوستان و خانوادهٔ بزرگ من و جامعه نشود. بلکه من به عنوان نویسندهٔ واقع‌بین باید حقیقتی را که در جامعه ما اکنون گریبانگیر همگی شده منعکس کنم. متأسفانه این روزها در گوشه و کنار شهر چیزهایی را می‌بینیم و سخنانی را می‌شنویم که گاهی باعث خنده است و گاه باعث شرم. در میان جامعه کسانی را می‌بینیم که چون مبلغان مسیحی قرن نوزدهم اصرار دارند که همه را به یهودیتی که آنها می‌شناسند برگردانند و اگر همچون آنان عمل نکنی از دین برگشته‌ای و تمام جنگ‌ها و خونریزی‌ها در سرزمین مقدسمان اسرائیل از نتایج اعمال تو است.

من گفتم و نوشتم چون جامعه‌ام را، مردمم را و خانواده بزرگ یهودی، ایرانیم را دوست دارم. من می‌خواهم یهودی باقی بمانم و می‌خواهم فرزندانم و فرزند فرزندانم نیز یهودی باقی بمانند.

یکی در سوپر مارکت به دنبال آب کاشر می‌گردد و دیگری در رستوران فرانسوی دستور پای قورباغه کباب شده می‌دهد. آن یکی گل کلم و براکلی را نمی‌خورد چون ممکن است خوب شسته نشده باشد و حشره‌ای در میانش مرده باشد و دیگری در رستوران ژاپنی غذای مارماهی و اختاپوس سفارش می‌دهد. کیترینگ کاشر اجازه استفاده از ظرفهای صاحب مهمان را نمی‌دهد چون کاشر بودنشان را قبول ندارد ولی سینی‌های نیمه زنگ زده و چرک بسته که بر آن نایلون کشیده شده قابل استفاده است.

پسر به مادرش اولتیماتوم می‌دهد که اگر ظرفهایش را به دور نیاندازد و آشپزخانه را آشین و ماسین نکند دیگر به خانه آنها نخواهد رفت و پسر دیگری از دست دخترها آنچنان به ستوه آمده که ترجیح می‌دهد با غیر یهودی ازدواج کند.



قارچ خوراکی

آن یکی روز شبات با خود چتر حمل نمی‌کند و در میان باران به خانه می‌رود و هفته‌ها به علت ذات‌الریه در بیمارستان بستری می‌شود و دیگری شبات را در میان قمارخانه‌های لاس وگاس به شب می‌رساند.

یکی آشپزخانهٔ مجزا دارد و صد در صد کاشر است ولی ظرفهای آنتیک را می‌خرد و به طریقه‌های مختلف کاشر میکند و قابل استفاده و آن دیگری را در روز موعد نیسان با پاکت مک دونالد در دست در خیابان می‌بینی و دستپاچه و بدون مقدمه جواب می‌شنوی که بچه هوس «فرنچ فرایز» کرده، سیب زمینی که حامص نیست. و هزارها نمونه دیگر که همه می‌دانیم و کسی به روی خودش نمی‌آورد.

در بلوار «ونچورا»، به فاصله دو مایلی بیش از ده کنیسای مختلف ایرانی وجود دارد که هر کدام با نظر دیگری مخالف است و به خانمی که بر اثر تصادفِ سخت، به روی صندلی چرخدار نشسته و برای خواندن براخای «گومل» به کنیسای محل رفته می‌گویند که در قسمت پائین که متعلق به مردان است نمی‌تواند بنشیند و اگر نمی‌تواند از پله‌ها بالا برود باید در خیابان بماند و یکی از آقایان برایش براخا

را بخواند. آنها فراموش کرده‌اند که بر طبق مقررات ایالتی و شهری در محل عمومی باید برای افرادی که از صندلی چرخدار استفاده می‌کنند تسهیلاتی فراهم کنند و باز فراموش کرده‌اند که کنیسا محلی برای عبادت است نه آزار دیگران. و در کنیسای آمریکایی‌ها و رفرم‌ها زنان را می‌بینیم که ربای شده‌اند و توراه را بغل می‌کنند و می‌خواهند بین زن و مرد ایرانی و آمریکایی، سیاه و سفید، اعیان و فقیر تبعیضی قائل نشوند. می‌کوشند تا با حرمت نفس و اتکای به نفس کوهها را بشکافند، دریاها را بپیمایند و به دنیا نشان دهند که ما یهودیان از یک خانواده‌ایم. یک نسل بعد از مهاجرت ما به آمریکا خانواده‌هایمان ثبات گذشته خود دارند از دست می‌دهند. یهودیت ما تبدیل به لحاف پُر وصلهٔ چهل تکه‌ای شده است. برخی از نسل گذشته هر آنچه را که خود نداشته آنچنان به فرزندانشان تزریق می‌کنند که گاهگاه نسل جوان نمی‌تواند بفهمد که کیست و به کجا می‌رود.

بعضی دخترها می‌خواهند هم پسرها تر و خشکشان کنند و نان‌آور خانواده باشند و هم خود صاحب اختیار و در حال دوره و گردش و خرید. بعضی پسرها به هر دختری که به آنان جواب سر بالا می‌دهد، انواع القاب ناروا را نسبت می‌دهند. عده‌ای آنچنان به عروس جواهر آویزان می‌کنند که انگار درخت کریسمس است و عده‌ای دیگر دختران تحصیل کرده را که وام دانشگاهی دارند چندان قابل زندگی نمی‌دانند.

با وجودی که بسیاری از جوانانمان به مقامات بالا رسیده‌اند و تعداد فارغ‌التحصیلان لیسانس و دکترا شامل درصد قابل توجهی از جوانان ماست، بعضی دیگر آنچنان نازپرورده شده‌اند که انسان را به یاد داستان علی مردان خان، پسرِ بی هنر عباسقلی خان می‌اندازند.

واهمهٔ من از این است که در آینده‌ای نه چندان دور ارزش‌های مالی مهم‌تر از ارزش‌های انسانی گردد. امیدوارم که این واهمه به حقیقت نپیوندد.

به قول مثل فارسی که می‌گوید «دوست گفت: گفتم و دشمن گفت: می‌خواستم بگویم». من گفتم و نوشتم چون جامعه‌ام را، مردمم را و خانواده بزرگ یهودی، ایرانیم را دوست دارم. من می‌خواهم یهودی باقی بمانم و می‌خواهم فرزندانم و فرزند فرزندانم نیز یهودیْ باقی بمانند. □

منشه امیر،

مفسر محبوب رادیو ایسرائل

در یک مصاحبه اختصاصی با چشم‌انداز از زندگی خود، نفوذ برنامه فارسی رادیو ایسرائل و فردای کشور ایسرائل سخن می‌گوید.

منشه امیر را که بار دیگر به دعوت شورای سازمان‌های یهودی ایرانی به لس‌آنجلس آمده بود با کمک ژرژ هارونیان فرد فعال این شورا به یک مصاحبه اختصاصی دعوت کردیم. دعوت ما را پذیرفت و ساعتی با او به گفتگو نشستیم. متن این گفتگو را در زیر می‌خوانید.



آقای ژرژ هارونیان پیش از اینکه گفتگوی خود را با آقای منشه امیر شروع کنیم لطفاً بگوئید دلیل اصلی که شورای سازمانهای یهودی مجدداً این دوست عزیز ما را به آمریکا دعوت کرده است چیست؟

دلیل اصلی این دعوت آنست که منشه امیر بهترین سخنگو و توضیح دهنده برای علائق دیرینه میان ایرانیان و یهودیان است. ایشان کسی است که می‌تواند مسائلی که برای بسیاری از ایرانیان درباره ایسرائل ناروشن است روشن کند. هدف اصلی ما این نبوده که فقط یهودیان ایرانی از اطلاعاتی که ایشان در اختیار ما می‌گذارند استفاده کنند بلکه جامعه بزرگ‌تری از اطلاعات منشه امیر استفاده بکنند.

با تشکر از ژرژ هارونیان و شورای سازمان‌های یهودی اولین سئوال خود را با شما آقای منشه امیر آغاز می‌کنیم. مسائل روز را شما طی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های دیگر به آگاهی ما می‌رسانید. در اینجا اجازه بدهید درباره خود شما و اینکه چه شد منشه امیر یکی از مفسران محبوب شد بپرسیم.

ببینید. واقعاً من به عنوان فرد منشه امیر مطرح نیستم و اگر محبتی به من می‌شود این محبت برای رادیو ایسرائل است، برای کشور ایسرائل است. من انسانی هستم که در ایران زاده شدم. در محلهٔ سرچال که محلهٔ یهودیان بود. افتخار می‌کنم که در همین محله فقیر نشین، در خیابان سیروس به دنیا آمدم. در دبستان نور و صداقت درس خواندم که یک مدرسهٔ میسیونری مسیحی بود که کودکان یهودی را به امید مسیحی کردن می‌پذیرفتند ولی هیچکدام از بچه‌های سرچال که در آن مدرسه درس می‌خواندند مسیحی نشدند. از کلاس ششم به بعد به اتحاد رفتم، یک سال هم در دبیرستان ادب بودم.

آشنائی من با کشور ایسرائل از طریق همکاری با مطبوعات شروع شد. از سن ۱۷ سالگی وارد کار مطبوعاتی شدم. در این سن برای اولین بار مطلبی را که به زبان فرانسه بود دربارهٔ زندگی رامبراند نقاش هلندی خواندم. نشستم و با علاقه آن را به فارسی ترجمه کردم. و بعد آن را با جسارت تمام به دفتر مجلهٔ روشنفکر بردم. آن موقع سردبیر روشنفکر آقای ناصر خدایار بود. خدایار نگاه سریعی به مطلب من کرد و گفت: «فردا تشریف بیاورید تا به شما جواب بدهم». فردا که رفتم به دیدار او، از پشت میزش بلند شد. مرا بوسید و گفت: «چه کار با ارزشی کرده‌ای، چقدر زیباست، چه فارسی تمیز و روانی، چقدر مطلبی که انتخاب کرده‌ای جالب است و ما ترجمهٔ شما را به صورت پیوستی برای مجلهٔ روشنفکر منتشر می‌کنیم».

از همانجا همکاری من با مطبوعات ایران آغاز شد. خدایار از من خواست که هر هفته مطلبی را برای مجلهٔ روشنفکر که یکی از بهترین مجله‌های هفتگی بود تهیه کنم، ترجمه کنم یا بنویسم. در همان دیدارهای اوّل خیلی ساده به او گفتم: «من یهودی هستم» این را که شنید چشمش از ذوق درخشید. بلند شد و گفت: «من هم یهودی زاده هستم» نمی‌دانم پدرش یا پدر بزرگش یهودی بوده و بعد مسلمان شده. اگر پدرش نبوده قطعاً پدر بزرگش یهودی بوده.

به خاطر علاقه‌ای که به کارهای مطبوعاتی داشتم. به روزنامهٔ کیهان رفتم و در کانون فرهنگی کورش کبیر در تهران فعالیت داشتم. در جلسات ادبی که توسط سلیمان حئیم ترتیب داده می‌شد شرکت داشتم. در سال ۱۹۵۷ کشور ایسرائل تصمیم گرفت هیئتی از فعالان جامعه را برای یک دوره یک ماهه به ایسرائل دعوت کند. من به عنوان جوان‌ترین عضو این هیئت انتخاب شدم. وقتی وارد ایسرائل شدیم و مورد استقبال قرار گرفتیم همه تعجب می‌کردند که در آن هیئت جوانی را به

سن و سال من می‌دیدند. آمدیم و دیدیم و من عاشق ایسرائیل شدم. بسیار فضای باز و آزاد. وجود دموکراسی در ایسرائل مرا جذب کرد. آن موقع کلاس یازده بودم. گفتم برمی‌گردم دیپلمم را می‌گیرم و برای ادامه تحصیل می‌روم ایسرائل. همین کار را هم کردم.

در تهران که بودم یک روزنامه نگار ایسرائلی به ایران آمد. با او آشنا شدم. شبی در منزل ما مهمان بود. پرسید از من که می‌خواهم بروم ایسرائل چه رشته‌ای تحصیل کنم؟ گفتم: «من قبولی‌ام را از دانشکدهٔ کشاورزی گرفته‌ام» گفت: «کشاورزی چرا؟ بیا علوم سیاسی بخوان. اگر میل داری به کارهای روزنامه نگاری ادامه بدهی رشته کشاورزی ترا از علاقه‌ات به دور می‌کند». همین روزنامه نگار ایسرائلی بعداً پذیرش مرا از دانشگاه عبری اورشلیم برای تحصیل در رشتهٔ سیاسی گرفت.

من یادگیری زبان فرانسه را مدیون آقای «شماع» معلم فرانسه در دبیرستان کوروش هستم. او مرا که شاگرد تنبلی بودم تشویق بسیار کرد و فهمید که استعداد زبان دارم. در ظرف یک سال مرا از صفر به درجه‌ای رساند که توانستم همان مقاله را درباره رامبراند ترجمه کنم. مجموعه این عوامل باعث شد که وقتی من وارد ایسرائل شدم و وارد دانشگاه شدم همزمان رفتم رادیو ایسرائل و آنجا بسیار از من استقبال کردند. کار رادیوئی را از ژانویه ۱۹۶۰ آغاز کردم و تا امروز که اینجا هستم ادامه داشته و انشاءالله یک سال و نیم دیگر بازنشسته می‌شوم. یعنی بعد از ۴۵ سال خدمت.

در آن زمانی که من بعد از دو سه ماه اقامت در اورشلیم کارم را در رادیو ایسرائل شروع کردم آقای امنون نتصر و همینطور آقای منوچهر امیدوار که تازه از ایران آمده بود با رادیو همکاری داشتند. آقای امیدوار قبلاً در ایران با من آشنائی داشت. من در سفر همان هیئت کتاب بسیار زیبائی را به زبان فرانسه دربارهٔ تشکیل ایسرائل با خود به ایران برده بودم که آن را به فارسی ترجمه کردم و آقای مئیر عزری که در آن هنگام یکی از نمایندگان دون پایهٔ فرستاده از جانب وزارت خارجه ایسرائل به ایران بود، اقدام به چاپ این کتاب کرد.

آقای نتصر در رادیو ایسرائل قدمت بیشتری داشت و ادارهٔ آن به عهدهٔ ایشان بود که با کارهای من هم آشنائی داشتند. شروع کار من در رادیو ایسرائل چندان برایم عجیب نبود. یادم هست که وقتی شش ساله بودم، اواخر جنگ جهانی دوّم، در اطاق می‌نشستم و بدون آنکه قصد خاصی در میان باشد تقلید رادیوهای دیگر را در می‌آورم. «اینجا رادیو لندن است!... اینجا برلن...» گویندگی در رادیو و نویسندگی در مطبوعات را دوست داشتم.

در گفته‌هایتان اشاره کردید به این که این احترام و توجه مردم به شما، برای منشه امیر نیست برای رادیوی ایسرائل است. لطفاً توضیح بدهید که چرا این رادیو در دنیا این همه محبوب است. این قدر مورد اعتماد است. دلیل محبت و علاقهٔ مردم، چه یهودی و چه غیر یهودی و حتی بین کسانی که با یهودی دشمنند چیست. راز این محبوبیت در کجاست؟

قبل از اینکه جواب این سئوال را بدهم لطیفه‌ای را که در تهران شایع شده بود برایتان تعریف می‌کنم. ده دوازده سال پیش کلیهٔ کارکنان رادیو تلویزیون ایسرائل در اعتصاب بودند. اختلاف بر سر حقوق بود و دو ماه تمام ما در اعتصاب بودیم و برنامه‌ای پخش نمی‌شد. در آن موقع در تهران گفته می‌شد که آیت‌الله منتظری که در آن موقع ولیعهد آیت‌الله خمینی و جانشین موعود بود پیام سری به شَمیر نخست‌وزیر ایسرائل فرستاده بود که: «آقای شَمیر! این کارکنان رادیو تلویزیون ایسرائل چه می‌خواهند؟ می‌خواهند حقوقشان اضافه بشود. این که اشکالی ندارد. ما تعهد می‌کنیم بپردازیم. لطفاً آنها را برگردانید سر کارشان. ما می‌خواهیم ببینیم در ایران چه خبر است؟ در این کشور چه می‌گذرد؟»


منشه امیر و ژرژ هارونیان

در پاسخ به پرسش شما تصور می‌کنم که چند عامل باعث محبوبیت برنامهٔ فارسی رادیو ایسرائل شده. در درجه نخست ادب ما است. ما تصمیم گرفتیم که اگر دیگران فحاشند ما از حدود ادب و نزاکت هرگز خارج نشویم. احترام گذاشته‌ایم همه را. با نام آیت‌الله، با نام حجت‌الاسلام یا با نام سرلشکر پاسدار و به طور کلی با لقب و عنوانی که دارند دربارهٔ آنها سخن گفته‌ایم.

دوّم اینکه ما به این نتیجه رسیدیم که کسی که از داخل ایران به دنبال رادیوهای خارجی است و می‌خواهد به اینگونه رادیو گوش کند، در پی اخبار مربوط به سایر ممالک نیست بلکه می‌خواهد بداند در داخل کشورش چه می‌گذرد. به همین سبب ما تصمیم گرفتیم بولتن خبری را به دو بخش تقسیم کنیم. یک

سوم اخبار مربوط به ایسرائل و روند صلح و خاورمیانه و دو سوم اخبار مربوط به ایران. از همانروز که در ایران انقلاب شد ما تلاش کردیم که به صورت گسترده‌ای اخبار ایران را پخش کنیم.

این تشنگی ملّت ایران بـه دانستن اخبار و رویدادهای داخلی ایران بود که روز به زوز بر تعداد شنوندگان ما افزود. علّت دیگری که برنامهٔ ما را محبوب‌تر کرد این بود که ما آزادی عمل کامل داشتیم و این امر با وجود امکانات محدود ما در برابر رادیوهای مجهز دیگر مهم بود. در تهیه نوع خبر و نوشتن مطالب کسی به ما دستوری نمی‌دهد وکنترل درکار نیست. و از آنجاکه ما ایرانی هستیم و ایران را دوست داریم و ایسرائل را دوست داریم، «اِمت»، یعنی گفتن واقعیت‌ها برایمان در درجه اوّل اهمیت قرار دارد.

یکی دیگر از علل محبوبیت ما اینست که ما فقط به دادن خبر اکتفا نکردیم. فقط نگفتیم فلانی چه گفت. بلکه توضیح داده‌ایم اینکه گفته شده مربوط به چیست. قصد گوینده چه بوده و زمینهٔ بیان چنین گفته‌ای چه بوده. نکات مکتوم را برای شنونده ایرانی واضح کرده‌ایم.

بالاتر از همهٔ این مسائل عشق و علاقه‌ای که ما به ایران و به ملّت ایران داریم و به دوستی دیرینه بین ایران و ایسرائل احترام می‌گذاریم زائیدهٔ علاقه و احترام متقابل شنوندگان نسبت به ما است. آن شنونده‌ای که در کرج، یا کهریزک، یا کرمان یا بندر عباس صدای ایسرائل را می‌شنود صدای دوست را می‌شنود. صدای حقیقت و واقعیت‌ها را می‌شنود. آقائی از سنندج می‌گفت که هر وقت رادیوی من خراب می‌شود و نمی‌توانم رادیو ایسرائل را بشنوم سر ساعت بلند می‌شوم می‌روم بازار همینطور که قدم می‌زنم صدای شما را از مغازه‌هائی که عبور می‌کنم می‌شنوم.

محبت‌های مردمی که در هر شهر و روستا و ده کوره‌ای از شنوندگان رادیو ایسرائل‌اند به ما نیرو می‌دهد، دلگرمی می‌دهد. خوشحالیم که از یک طرف وسیله خبر رسانی به ملت ایران هستیم و از طرف دیگر موجب ایجاد دوستی و مودّت از جانب ایرانیان نسبت به کشور ایسرائل و خنثی کردن تبلیغات ناانسانی یهودی ستیزانه ضد ایسرائلی و ضد صهیونیستی که امروز در ایران شاهد آنیم. ما متأسفانه در حکومت کنونی ایران با یکی از پدیده‌های زشت یهودی ستیزی روبرو هستیم یعنی جعل واقعیات به قصد بد نام کردن یهودیان و یهودیت زیر عنوان مبارزه با «صهیونیسم».

در حکومت کنونی ایران با یکی از پدیده‌های زشت یهودی ستیزی روبرو هستیم یعنی جعل واقعیات به قصد بد نام کردن یهودیان و یهودیت زیر عنوان مبارزه با «صهیونیسم».

خارج از مسئله رادیو و منشه امیر سئوالی که گاه در رابطه با کشور اسرائیل پیش می‌آید اینست که چرا بعضی از کسانی که به اسرائیل مهاجرت می‌کنند بعد از چند سالی از آنجا دل می‌کنند و ساکن کشور دیگری می‌شوند. خیلی از ایرانی‌های هم دوره و هم کلاس‌های خود شما در ایسرائل الان در لس آنجلس زندگی می‌کنند. دلیل این امر چیست؟

اصولاً در این مورد نگران نباشید. ببینید من ۴۳ سال پیش وارد ایسرائل شدم. در آن دوران جمعیت کشور ما دو میلیون نفر بود و هر یهودی که ایسرائل را ترک می‌گفت و جلای وطن می‌کرد، به زبان عبری، عمل او را «یوردِ» می‌گفتند. «اوله» به معنی ورود به خاک مقدس است که مفهوم آن تعالی و بالا رفتن است. در مقابل، کسی که این خاک را ترک می‌کرد نزول و سقوط می‌کرد و وارد مرحله «یورِد» می‌شد. پائین می‌آمد. امروز دیگر این واژه‌ها را به کار نمی‌برند. زیرا که ما یک کشور بسیار مقتدر، بسیار با ثبات با شش میلیون و نیم نفر جمعیت هستیم که البته یک میلیون و صد هزار نفرش غیر یهودی است. پنج میلیون و چهار هزار یهودی یک جامعهٔ بسیار قوی را تشکیل می‌دهند. کشور ایسرائل که یک موقع در ایران به آن می‌گفتند «کشور پوشالی» امروزه از بعضی از کشورهای دنیا مثل فنلاند یا هلند یا قبرس دارای جمعیت بیشتری است. ما نگران نیستیم. هر انسانی حق دارد هر کجا بخواهد زندگی کند.

من هیچ عیبی نمی‌بینم که یک نفر در ایسرائل درس بخواند، پزشک بشود، متخصص بشود و بعد بیاید در آمریکا زندگی کند. مهم اینست که اینگونه افراد رابطه‌شان را با سرزمین ایسرائل قطع نمی‌کنند.

برگردیم به مسائلی که اکنون دربارهٔ ایسرائل مطرح است. شما فردای ایسرائل را چگونه می‌بینید. به کجا داریم می‌رویم؟ با توجه به همه نکاتی که در تفسیرهای سیاسی شما می‌شنویم آیندهٔ ایسرائل چیست؟

من همین سئوال را هفته پیش از افسر جوانی کردم که در ستاد مرکزی ارتش ایسرائل خدمت می‌کند و کارش بررسی و تحقیق است. او گفت: «آقای امیر در هیچ دوران تاریخ وضع ایسرائل بهتر از امروز نبوده و در هیچ دورانی این چنین کمترین خطر ما را تهدید نمی‌کرده». گفتم: «چرا؟ برای من توضیح بده». ببینید. ما مدت دو هزار سال پراکنده بودیم. حالا وطنی داریم که می‌توانیم در آن جا پناه بگیریم. وقتی یهودی آرژانتین وضع

اقتصادی کشورش بحرانی می‌شود بلند می‌شود می‌آید ایسرائل و ایسرائل با آغوش باز از او استقبال می‌کند. وقتی اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشیده می‌شود یک میلیون یهودی روسی به ایسرائل مهاجرت می‌کنند و ایسرائل آنها را پذیرا می‌شود.

ما امروز کشوری داریم که مأمن یهودیان دنیاست. کشوری داریم که از یهودیان دنیا حمایت می‌کند. این کشور دیگر هرگز آن جنایات دوران نازی‌ها را اجازه نخواهد داد که تکرار بشود. بیش از یک قرن یعنی سال‌ها پیش از استقلال ایسرائل اعراب در تارومار کردن یهودیان تلاش کردند اما نتوانستند. تا آنجا که مصر با ایسرائل صلح کرد و مصر بزرگترین و قوی‌ترین کشور عربی بود. اردن با ما صلح کرد. فلسطینی‌ها هم دارند به این نتیجه می‌رسند که از ستیز و خرابکاری و ترور سودی نمی‌برند. سوریه هم بالاخره ناچار خواهد شد که با ایسرائل صلح کند. لبنان هیچگاه با ایسرائل نزاعی نداشته. با از هم پاشیده شدن اتحاد جماهیر شوروی، اعراب یکی از حامیان بزرگ خود را از دست دادند. تنها ابر قدرتی که اکنون در دنیا وجود دارد خوشبختانه طرفدار ایسرائل است. در همسایگی ایسرائل رژیم خونخوار جباری که به فلسطینی‌ها در ترور و آدمکشی کمک می‌کرد یعنی عراق نابود شد و از هم فرو پاشید. یک حکومت دیگر که خصومت شدیدی با ایسرائل دارد وضعش بسیار متزلزل است و احتمال دارد که در آینده نه چندان دور سقوط کند. غرضم حکومت ایران است. سوریه که از بدترین دشمنان ایسرائل بود الان تحت فشار شدید قرار دارد که فعالیت‌های تروریستی حزب‌الله و گروه‌های دیگر را محدود کند. ترکیه به عنوان یک کشور مسلمان الان یکی از بهترین و نزدیک‌ترین دوستان ایسرائل است. امیر نشین قطر در خلیج فارس با ایسرائل رابطه دارد. مراکش با ایسرائل روابط خوبی دارد. کشورهای دیگر دارند پی می‌برند که از خصومت با ایسرائل بهره‌ای نخواهند برد.

موجودیت ما در منطقه پذیرفته شده. ایسرائل دارای یکی از بزرگترین و قوی‌ترین ارتش‌های دنیاست. درست است که از جنوب لبنان خارج شدیم. درست است که سنگ پرانی‌های کودک فلسطینی و پرتاب بطری آتش‌زای نوجوان فلسطینی به ما آسیب می‌رساند ولی در مجموع اگر بزرگ نگاه بکنیم می‌بینیم که قدرت نظامی ایسرائل چندین برابر قدرت تمام کشورهای عرب با هم است. ببینید. ما الان از نظر فروش تسلیحات دفاعی پنجمین کشور دنیا هستیم. چین پُر جمعیت‌ترین مملکت دنیا از خریداران تسلیحات ایسرائل است. هند، آن کشور بزرگ، یکی از خریداران خوب رادار پرنده ایسرائل است. بنابراین ما امروز می‌توانیم بگوئیم که موجودیت ملّت یهود، ملّت ایسرائل، در خطر نیست. دنیا بالاخره باید به سوی صلح و همزیستی پیش برود. ما باید باکشورهای عرب به صلح و دوستی برسیم و بتوانیم خاورمیانه را تبدیل به بهشت کنیم. اینست که در مجموع حرف آن افسر جوان را تأیید می‌کنم که در هیچ دورهٔ تاریخ وضع ملّت وکشور ایسرائل به خوبی امروز نبوده است.

گر چه اگر ساعتها با شما باشیم، از بیانات شیوا و امید بخش شما خسته نمی‌شویم امّا چون می‌دانیم که برنامه‌های دیگری دارید خسته‌تان نمی‌کنیم و از شما به خاطر این گفتگو تشکر می‌کنیم.

من هم سپاسگزارم. چند کلمه هم من می‌خواهم دربارهٔ چشم‌انداز بگویم. نشریه‌ایست که سالیان دراز است به طور مرتب منتشر می‌شود و تصور می‌کنم الان قدیمی‌ترین نشریه مداوم یهودیان ایرانی باشد. چشم‌انداز نشریه‌ایست که برای نسل جوان هم گامهائی برمی‌دارد. می‌بینم که قسمت انگلیسی‌اش هم روز به روز بیشتر می‌شود و من سپاسگزارم از این گفتگو و برای تمام دست اندر کاران نشریهٔ چشم‌انداز تندرستی و کامیابی، طول عمر و دستاوردهای بیشتری را آرزو می‌کنم. □

لطیفه‌های کاشر

تهیه و تنظیم از: ناصر مرادپور

یهودیان ایران و دیگر ممالک اسلامی در ادبیات خود جائی برای لطیفه‌هائی که به نحوی با قوم یهود و یهودیت سر و کار داشته باشد ندارند. در عوض در ادبیات غرب بخصوص در کشورهای اروپای غربی «طنز یهودی» جای خاص جداگانه‌ای دارد. در این ایام که بازار «جوک گوئی» به طور انحراف آمیزی در میان ما مُد شده بی سبب ندانستیم که برای ارضای خاطر تشنگان جوک، لطیفه‌های کاشر تمیزی را به چاپ برسانیم. امیدواریم که بتوانیم این کار را به طور مرتب ادامه دهیم.

یک مردی داشت توی جنگل راه می‌رفت که یک مرتبه متوجه شد یک خرس از مقابل او دارد می‌آید. ترسان و وحشت‌زده پا به فرار گذاشت. دوید و دوید تا اینکه به یک غار رسید و خودش را هِن هِن کنان داخل آن غار پنهان کرد ولی چیزی نگذشت که داخل غار خرس را روبروی خود دید. دیگر راه فرار نداشت و مرگش حتمی بود. با عجله کیپایش را از جیب در آورد و به سر گذاشت و به عنوان آخرین دعا با چشم‌های بسته شروع به زمزمه کرد: شِمَع ایسرائل ادونای...



چشم‌هایش را که باز کرد دید که خرس چشم‌های خود را بسته و زیر لب دارد دعا می‌خواند. مرد خوشحال شد و قلبش آرام گرفت و به خودش گفت: «چقدر میسواکارم که گیر خرسی افتاده‌ام که احتمالاً خرس یهودی است! خدا را شکر که نجات پیدا کردم.» و بعد با فکر و خیال راحت به خرس نزدیک شد. امّا دقت که کرد دید خرس دارد می‌گوید:...حموصی لِحم‌مین هاآرتص...

***

و خداوند نزد مغولان رفت و از آنان پرسید: «آیا دوست دارید قوم برگزیده من باشید؟» و رئیس مغولان که شمشیر بُران خود را تمیز می‌کرد سر برداشت و پرسید: «اگر قوم برگزیده باشیم چه باید بکنیم؟» و خداوند فرمود: «از فرامین من باید اطاعت کنید. نباید قتل و جنایت کنید» و رئیس مغولان اخم‌آلود گفت: «ممنونیم. ما نمی‌خواهیم قوم برگزیدهٔ تو باشیم».

پس خدا به قوم «تاهیتی» رجوع کرد و به رئیس این قوم که خوش و خندان در جزیره‌ای زیبا می‌زیستند گفت: «آیا دوست دارید قوم برگزیده من باشید» رئیس آن قوم که سرگرم ماساژ دادن زنی زیبا و عشوه‌گر بود پرسید: «اگر قوم برگزیده تو باشیم چه باید بکنیم؟» و خدا فرمود: «از فرامین من باید اطاعت کنید. نباید زنا کنید». آن رئیس سری تکان داد و گفت: «خیلی ممنون. قوم ما میلی به برگزیده بودن ندارد».



پس خدا به نزد قوم یهود رفت و پرسید: «می‌خواهید قوم برگزیده من باشید؟» رئیس قوم پرسید: «اگر برگزیده تو باشیم چه باید بکنیم» و خدا گفت: «باید از فرامین من اطاعت کنید» رئیس قوم پرسید: «قیمت هر فرمان چند است؟» و خدا تعجب‌زده گفت: «چند است؟ هیچ! مجانی است» و رئیس با شادی پرسید: «مجانی؟» و دو دستش را پیش کشید و گفت: «پس ده تایش را لطف کن».

***

مردی در اتوبوس به دوستش که مشغول خواندن روزنامه عربی بود برخورد و با ناراحتی از او پرسید: «مُشه، مگر عقلت را از دست داده‌ای؟ چرا داری روزنامهٔ عربی می‌خوانی؟»

مُشه گفت: «تا چند وقت پیش عادت به خواندن روزنامه‌های ایسرائلی داشتم. ولی در آن روزنامه‌ها آنچه دستگیرم می‌شد یک مشت چیزهای ناگوار بود. در اینجا و آنجای دنیا یهودی‌ها مورد حمله قرار گرفته بودند. زن و بچه ایسرائلی به دست تروریست‌ها تکه پاره شده بودند، یهودی‌ها به علت ازدواج‌های مختلط رو به نابودی می‌رفتند، یهودی‌های خیلی از کشورها با مصیبت و یهودی ستیزی روبرو بودند، دستگیر می‌شدند، اعدام می‌شدند، در فقر و فلاکت بسر

می‌بردند.

ولی از روزی که شروع به خواندن روزنامه‌های عربی کرده‌ام می‌بینم که چقدر ما باید شاد و مغرور باشیم چرا که صاحب همه بانکها هستیم، تمام رادیو تلویزیون‌ها مال ما است، همه‌مان پولدار و ثروتمندیم و آنچنان به دنیا حکومت می‌کنیم که دستور همه جنگها از طرف ما صادر می‌شود».

***

یک دختر ناز یهودی، دوست پسرش را که از او تقاضای ازدواج کرده به خانه می‌آورد تا به پدر و مادرش معرفی کند. بعد از پذیرائی، پدر، آقا پسر را به اطاق دیگر می‌برد تا در غیاب دخترش از او چیزهائی بپرسد. اوّل از او می‌پرسد: «خوب جوان. چه کاره‌ای؟ چه می‌کنی؟ برنامه کارت چیست؟

- به یشیوا می‌روم. توراه مطالعه می‌کنم.

- چه عالی! مرحبا! چطور می‌توانی خانه و زندگی مرفهی برای دخترم فراهم کنی؟

- من توراه می‌خوانم و خدا خودش می‌رساند.

- بارک‌الله. حلقهٔ نامزدی را چطور می‌خری؟

- من توراه می‌خوانم. خدا خودش خرج نامزدی و عروسی را می‌رساند.

- بچه‌هایتان را چطور، مخارج زندگی و تحصیل آنها را از کجا تأمین می‌کنی؟

- نگران نباشید شما. خدا خودش می‌رساند.

بعد از این گفتگو، وقتی پسر و دختر خانه را ترک می‌کنند مادر دختر از شوهرش می‌پرسد: هان! چطور بود وضع پسره؟ و پدر می‌گوید: «کار و باری ندارد. امّا خبر خوب اینکه او فکر می‌کند که من خدا هستم!»

***

بعد از آنکه خداوند آدم را خلق کرد، آدم در باغ عدن تنهای تنها بود. خدا دلش برای او رحم آمد. به دیدار او رفت و به او گفت: «آدم! برنامه‌ای برایت دارم که ترا از تنهائی در می‌آورد و خیلی شاد و خوشحالت می‌کند. می‌خواهم برایت زنی خلق کنم که همسر تو باشد. زنی که همه نیازها و آرزوهایت را بر آورد. زنی که عاشق سراپای وجودت باشد، از تو اطاعت کند، هیچوقت شکوه و شکایت نکند و هر روز زندگی‌ات را سرشار از شادی و لذت و خوشی کند».

آدم که از شادی داشت پَر در می‌آورد گفت: «چه عالی!» و خدا گفت: «بله، خیلی عالی، امّا چنین همسری را نمی‌توانم مجاناً به تو بدهم. این زن که موجودی بی نظیر است و همتایش در عالم پیدا نخواهد شد قیمت گرانی دارد» آدم پرسید: «چه قیمتی» و خدا گفت: «بهایش یک دست و یک پای تو است» و آدم گفت: «من از عهده این قیمت گران بر نمی‌آیم. یک زن ارزان قیمت به من بده و یک دنده‌ام را بابت قیمت او از من بگیر».

***

ضرب‌المثل‌های یدیش:

اگر چیزی به تو دادند بگیر. اگر چیزی از تو خواستند بگیرند فریاد کن!

نگران فردا نباش چون حتی نمی‌دانی که امروز بر تو چه خواهد گذشت.

اگر در کسب و کارت می‌خواهی مشتری‌های فراوان داشته باشی از کسی پول نگیر.

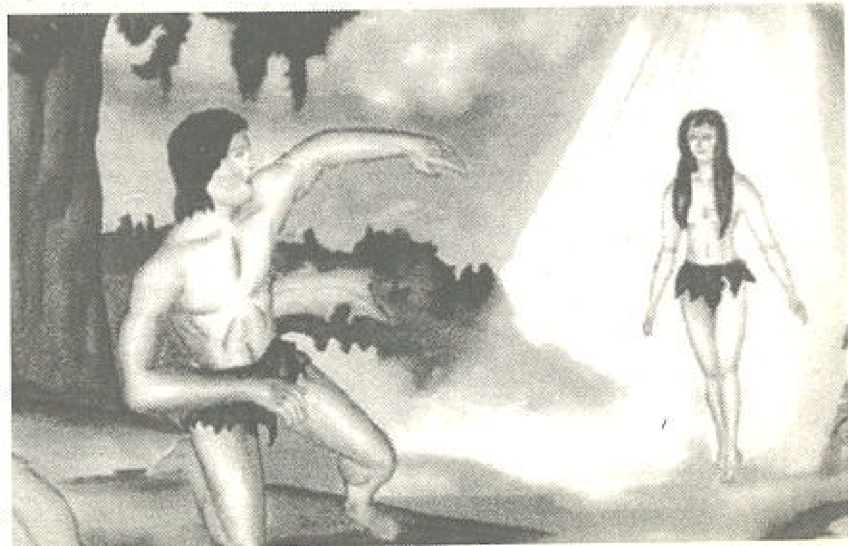
تا وقتی یک احمق ساکت است می‌توان او را جزء عاقلان دانست. سکوت حصار عقل است.

***

پسرک از مدرسه به خانه آمد و با خوشحالی به مادرش گفت: «در نمایش مدرسه به من یک رُل داده‌اند که بازی کنم». مادر پرسید: «چه نقشی جیکوب؟» جیکوب جواب داد: «نقش یک شوهر یهودی» و مادر با ناراحتی گفت: «زود برو به معلمت بگو که می‌خواهی نقشی را داشته باشی که چار کلمه حرف بزنی»!

***

مردی نادار به بالای تپه‌ای رفت و رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا یک میلیون سال برای تو چه طول زمانی دارد؟» خدا گفت: «یک دقیقه». مرد گفت: «یک میلیون دلار برایت چه ارزشی دارد؟» خدا گفت: «یک پنی» مرد گفت: «پس یک پنی به من مرحمت کن» و خدا گفت: «یک دقیقه صبر کن»!



تولید سلاح اتمی در ایران و رابطه حکومت اسلامی با القاعده

از: مهندس امیر شوشانی

ملایان حاکم بر ایران اینگونه می‌پندارند که اگر صدام حسین به بمب اتمی مجهز بود، آمریکا نمی‌توانست، او را به آن سادگی از صحنه بیرون کند. بنابراین ایران چنانچه دارای بمب اتمی باشد از اینکه از طرف آمریکا در معرض رفتاری مشابه عراق قرار گیرد نباید بترسید.

تأسیسات پنهانی اتمی ایران دولت آمریکا را به نگرانی در آورده که هدف نهائی از این تأسیسات تولید سلاح اتمی است. ایران از نظر فنی به مراتب از آنچه تاکنون از طرف غرب تصور می‌شده است در این صنعت پیشرفته‌تر است فعالیت‌های ایران، از وجود یک برنامه اتمی متکی به فریبکاری و مقاصد سوء پرده بر می‌دارد. و این سئوال را بازگو می‌نماید که چرا ایران در صدد غنی سازی اورانیوم است و چرا نسبت به امضای عهدنامه‌ای که مراقبت‌های بین‌المللی را نسبت به تأسیسات اتمی آن تشدید می‌کند بی رغبت است. ایرانی‌ها اصلاً احتیاجی به چنین تأسیساتی ندارند.

در سازمان جهانی انرژی اتمی ۴۰ کشور نگرانی خود را از طرح‌های اتمی ایران ایراد داشتند. ژرژ بوش اخیراً ایران را هدف قرار داد و گفت: «این کشور باید کوشش‌های خود را برای ساختن کلاهک اتمی متوقف سازد» و افزود یکی از کارهائی که باید به اتفاق متحدان انجام پذیرد، جلوگیری از تولید سلاح‌های کشتار همگانی است. وی در کاخ سفید در هنگام دیدار با شیخ حامد خلیفه آل ثانی، امیر قطر، اظهار داشت: «من همیشه نگرانی خود را از این که ایران ممکن است به تولید بمب اتمی دست بزند ابراز داشته‌ام. ریچارد باوچر سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا گفت: «نگرانی از این جهت است که کشوری که به عنوان حامی تروریسم شناخته شده بتواند سلاح اتمی تولید کند. همه می‌دانیم که کشوری که حامی تروریسم و دارای سلاح اتمی باشد یکی از خطرناک‌ترین ترکیب‌های روزگار ما است. سخنگوی مذکور گفت: «ما ادعای ایران را دایر بر اینکه به خاطر مقاصد صلح طلبانه در تعقیب این برنامه است رد می‌کنیم، زیرا ایران هم اکنون در حال ساختن کارخانه‌های غنی سازی اورانیوم و تولید آب سنگین است. اورانیوم غنی شده که از کارخانه مولد آب سنگین تحصیل می‌شود، می‌توانند برای تهیه کلاهک اتمی به کار رود». هیچ توجیه اقتصادی برای مملکتی نظیر ایران که از منابع نفت و گاز غنی برخوردار است وجود ندارد که با ایجاد تسهیلات گران قیمت به منظور دستیابی به امکانات تولید سوخت اتمی بپردازد.

نشریه «جروزالم ریپورت» نوشت که برنامه اتمی ایران اکنون به جای غیر قابل بازگشتی رسیده است، یک چنین وضعیتی توازن قوا را در منطقه به ضرر ایسرائل بهم می‌زند.

دانالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در ماه گذشته در واشنگتن به خبرنگاران گفت: «اعضای القاعده که در ایران مستقر هستند در بمب گذاری‌های عربستان سعودی که منجر به کشته شدن ۳۴ نفر گردیده نقش داشته‌اند. در مورد این که عوامل القاعده در ایران هستند شکی وجود ندارد. آنها در آنچه که در عربستان سعودی اتفاق افتاد نقش داشته‌اند. خانم رایس مشاور امنیت ملی بوش در مصاحبه‌ای با خبرنگاران گفت: «ما نگران فعالیت شبکه تروریستی القاعده در ایران هستیم». مقامات آمریکائی اظهار می‌دارند که سپاه پاسداران انقلاب که قدرتمندترین و مجهزترین نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و زیر نظر علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی قرار دارد از شبکه القاعده حمایت می‌کنند. نوعی فرماندهی و نظارت میان اعضای ارشد القاعده در ایران و تروریست‌ها در عربستان سعودی وجود دارد. تروریست‌هائی که در ایران هستند برای تعطیلات به آنجا نرفته‌اند. در گزارش‌های خبری که انتشار یافت نام کسانی که گمان ارتباط آنان با جمهوری اسلامی بیشتر از سایرین مطرح است و احتمال اقامت آنها در ایران زیاد است عبارتند از: (۱) «سیف عدل» که مدتها به اتهام دست داشتن بمب گذاری در دو سفارتخانهٔ آمریکا در شرق آفریقا در سال ۱۹۹۸ تحت تعقیب است. وی رئیس افراد امنیتی اسامه بن لادن را به عهده دارد و یکی از اعضای سازمان جهاد اسلامی مصر بود که در سال ۱۹۹۷ در القاعده ادغام شد. (۲) «سعد بن لادن» فرزند ۲۳ ساله اسامه بن لادن که از مقامات تصمیم گیرنده و اصلی شبکه القاعده بشمار می‌رود. (۳) «محمد المصری» که رهبری عملیات ترور القاعده را در قاره آفریقا به عهده دارد. (۴) «ابو مصاب زرقاوی» از اهالی اردن که در پائیز گذشته عملیات قتل یک آمریکائی را در اردن به عهده داشت. وی در بهار سال گذشته برای معالجه پزشکی به بغداد رفت و یکی از رهبران کلیدی القاعده است. این جنایتکاران در ایران بسر می‌برند.

یک تحلیل‌گر آشنا به امور ایران اظهار داشته است که مقامات جمهوری اسلامی، برخی از عناصر کار آزموده و مجرب القاعده را در ایران نگاهداشته و اعضای خرده پا را تحویل داده‌اند. □

شمارهٔ ۱۰۰

فاصلهٔ زمانی از صفر تا ۱۰۰ همیشه یکسان نیست. آن شناگر یا دونده‌ای که در مسابقات صد متری شرکت می‌کند با چند دقیقه و چند ثانیه و چند دهم ثانیه سر و کار دارد و آن انسانی که یکصد سالگی او را جشن می‌گیرند سر و کارش با یک قرن است. نخستین شمارهٔ چشم‌انداز - بصورت چاپ شده و نه به شکل کپی - در ماه دسامبر ۱۹۹۰ منتشر شد و اینک شمارهٔ ۱۰۰ آن در ماه جولای ۲۰۰۳ به دست شما می‌رسد. از آن زمان تا امروز دوازده سال و هفت ماه می‌گذرد. اگر معیار ساعت و روز و سال را کنار بگذاریم طول این مدت بستگی به نحوه دید ما و شما خواهد داشت. شما ممکن است بگوئید: «عمر چه زود می‌گذرد! انگار همین دیروز بود که شمارهٔ اوّل چشم‌انداز منتشر شد» و ما ممکن است بگوئیم: «پوه! چه راه سخت و دشوار پُر پیچ و خمی را پشت سر گذاشته‌ایم. چقدر طولانی!» و با نگاهی به پشت سر خود راه طولانی‌تری را پیش روی ببینیم.

خسته نیستیم. مست غرور هم نمی‌توانیم باشیم. امّا غرق لذتیم. وه که کمرِ خدمت بستن به جامعه و خانواده را بزرگ‌تر و بزرگ‌تر دیدن چه لذت مستانه‌ای دارد. باز هم می‌کوشیم. چشمداشتی نداریم. فقط انتظارمان اینست که جامعه‌ای که بدان خدمت می‌کنیم همراهمان باشد. ما از آغاز، چشم‌انداز را بیشتر از برای نشر نوشته‌هائی در زمینهٔ یهودیان و یهودیت و سرزمین عزیزمان ایسرائل منتشر کردیم و نه از بهر سرگرمی و وقت گذرانی. ما از دیاری آمدیم که امکان چنین کاری برایمان وجود نداشت. درها به رویمان بسته بود و اگر یک نشریه یهودی به زبان فارسی منتشر می‌شد مجبور بود مجیزگوی هیأت حاکمه باشد و با ترس و احتیاط حرفی بزند و پس از مدتی به خاموشی بگراید اما در اینجا می‌شد و می‌شود خیلی حرف‌ها را زد. می‌شود گوهر درخشان یهودیت را بهتر و بیشتر شناخت. کوشیده‌ایم در این راه گام برداریم و از همین رویست که احساس خستگی نمی‌کنیم. شماره‌های گذشته چشم‌انداز را ورق بزنید تا متوجه بشوید آنچه می‌گوئیم گزافه گوئی نیست. ای کاش می‌دانستید که امکانات ما در انتشار این نشریه چقدر محدود و اندک است.

می‌خواهیم به صفحات انگلیسی بیافزائیم اما دریغمان می‌آید که این افزایش موجب کاهش صفحات فارسی شود. حقوق خوانندگان فارسی زبان را محترم می‌داریم ولی از سوی دیگر می‌بینیم که جوان‌های انگلیسی خوان ما حرف‌های بسیاری برای گفتن دارند. چشم‌انداز به موازات آنکه بخواهد مقالاتی از آمریکائیانِ بنام و برجسته را به چاپ برساند می‌خواهد آئینه افکار و احساسات جامعه‌مان از جمله جوانهایمان باشد. باورتان نمی‌شود که در میان آنها، چه استعدادهای شکوفائی داریم که اگر میدان پیدا کنند بیگمان از نویسندگان بزرگ فردای ما خواهند شد و اگر درها را به روی آنها ببندیم، استعداد آنها خواهد پژمرد.

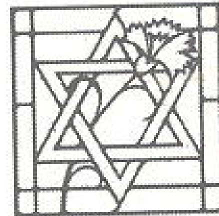
اجازه بدهید که میدان را برای این نسل گسترده‌تر کنیم. اینکه اصرار داریم مجله را از مرحله توزیع رایگان در آوریم به همین خاطر است و اینکه می‌خواهیم شما ما را در راه خدمتمان تنها نگذارید همین است. مجله را مشترک شوید. اشتراک سالانه آن را به خانه‌ای که به مهمانی می‌روید به صاحب مهمانی هدیه بدهید. آن را برای فرزندانتان، برای پدر و مادرهایتان مشترک بشوید. ما اعانه نمی‌خواهیم، صدقه نمی‌خواهیم. فقط می‌کوشیم تا حدّی خودکفا باشیم و هزینهٔ سنگین چاپ و انتشار مجله را از راه آگهی و اشتراک تأمین کنیم. کاغذ فروش، چاپخانه، ماشین نویس، گرافیست، پستخانه، صاحب ساختمانی که گوشهٔ جمع و جوری را برای دفتر کارمان به ما اجاره داده و خیلی دیگر از این کسان «رایگان» برای ما کار نمی‌کنند تا ما بتوانیم مجله را «رایگان» به دست شما برسانیم.

بگذارید کار دسته جمعی کنیم. چشم‌انداز در انحصار هیچ گروه خاصی نیست. همه افراد جامعه‌مان می‌توانند در آن حرفهایشان را منعکس کنند.

می‌پرسید هزینهٔ سنگین انتشار این نشریه را تا کنون چگونه تأمین می‌کرده‌ایم؟ از وجوهی که مردم ما در اصل برای کمک به افراد نیازمند به سازمان سیامک می‌پرداخته‌اند. اکنون با افزایش نیازمندانی که هر روز تلفن سازمان را در اشغال دارند می‌خواهیم راه تازه‌ای را با قدرت و توان بیشتر بپیمائیم. می‌خواهیم به صفحات بخش انگلیسی بیافزائیم. قصد داریم چشم‌انداز را هر بار پُر بارتر از بار پیش به دست شما برسانیم و بر آنیم که نویسندگان جوان و پر استعدادمان را دعوت به تشکیل «انجمن نویسندگان یهودی» کنیم و کارشان را نه فقط با حرف و کلام، بلکه در عمل ارج بگذاریم.

می‌دانیم، می‌دانیم و اطمینان داریم که در این لذت بزرگ با ما سهیم خواهید بود. در افزودن مشترکین چشم‌انداز با ما همراه و همدم خواهید بود. گفتیم. توقع چندانی نداریم از شما. انتشار یک نشریه با آرمانی که ما همیشه آن را دنبال کرده‌ایم در جامعه‌ای مثل جامعهٔ ما، اهمیتش از ایجاد یک مدرسه، یا یک کنیسا و یا یک کانون فرهنگی که ساختمانی چند میلیون دلاری داشته باشد، اگر بیشتر نباشد محققاً کمتر نیست. از همکاری که با ما خواهید داشت پیشاپیش ممنونیم. خسته نباشد. ما که خسته نیستیم و با محبت‌های گرم و صمیمانه شما روز بروز انرژی بیشتری پیدا می‌کنیم. چشم‌انداز چشم به راه شماست. با اشتراک سالانه به جمع دوستداران آن بپیوندید. با سلام و درود.

سرپرست شورای نویسندگان



چشم انداز

مقالات و نامه های چاپ شده نمایانگر افکار نویسنده آن است و چشم انداز هیچ گونه مسئولیتی در این مورد ندارد.

سال اول شماره اول | ۹ دسامبر ۱۹۹۰ | تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

ما برگشتیم

ما برگشتیم، مثل پرندگان مهاجری که زمان برگشتنشان فرا رسیده است. دوستان قدیمی سیامک دوباره جمع شدند که با یاری کردن دیگر سازمانهای خوب این شهر که ما برخورداری از چهره ها ... کاری دست به ناممکن ها بازیدند و ... را هموارتر کنند. دوست ...

مجتمع فرهنگی ار...

و پرتوان گروه فری...

نازنین های متفکر ...

و...

جمع شدیم زیرا به اعتقاد ما دهه ۸۰، دهه سردرگمی و بی هویتی ما در این خطه سپری شده، دهه ۹۰ سال خودیابی و سازندگی و ...

در جستجوی نشان ..

● نور دادیم، ظلمت گرفتیم، روز بخشیدیم ولی سیلی شب خوردیم با این همه یهودی ماندیم.

● ما آینده‌ساز ایرانیان در غربتیم و آینده‌ساز انسانهای فردا

دکتر ساعدی - پای آبله و خسته، غریبه و دل ... راه گم کرده، متحیر و ...

گم، که به حساب نمی آید. وگرنه به حساب جامعه در کلیت آن می آید زنده است، نفس هم میکشد. می خواهیم به ... فرزند توایرانی هستی.

... خرافه ها ... گی ها ... ملو ندیده ام ... ته باشد.

... خاقانی، مولوی ... کلیت آن می آید ... د. می خواهیم ... توایرانی هستی.

... اسی، اجتماعی ... کشوری که چندین ... ه ایم، داریم که کوا

مقاله زیر متن کامل ...

من با جلال خودم، تورا ندا دادم
وتورا با دستان خودم، برگزیدم

و بیا،
بازمانده قومی است که طغیانش، مقاومتش،

مرام نامه و اهداف سازمان سیامک

۱ - بالا بردن بینش عمومی در مورد یهودیت و مسایل یهودیان.

۲ - پشتیبانی از حقوق بشر، و تلاش بر ضد نژادپرستی.

۳ - ترویج علائق و فعالیتهای قوم یهود در هر جای دنیا.

۴ - کمک به فعالیتهای انسان دوستی و همراهی با سایر سازمانها برای پیشبرد شرایط زندگی انسانها.

۵ - کمک به یهودیان مهاجر ایرانی برای زندگی در آمریکا با برنامه های فعال و سازنده.

۶ - ایجاد رابطه بین نسل قدیم و نسل جدید.

۷ - ترویج صیونیزم (بعنوان عشق و امید برای سرزمین اسرائیل و متعلقات آن)، نگهداری ارزشهای یهودی برای یهودیان ایرانی الاصل که در آمریکا ساکن شده اند.

۸ - تحصیل عضویت و همکاری نسل نو یهودیان آمریکایی ایرانی الاصل در سازمانهای یهودی از طریق ایجاد روابط مشترک و پایدار.

۹ - کمک در راه پیشبرد و ایجاد دوستی بین جوامع آمریکا، اسرائیل و ایران.

۱۰ - نگاهداری سنت های با ارزش ایرانی، اجتناب از ارزشهای منفی اجتماعی فرهنگ قدیم و جدید، بالا بردن و مطرح نمودن ارزشهای مثبت یهودی، ایرانی و آمریکایی برای بار آوردن نسلی سازنده و دارای ارزشهای انسانی.

شمسی بنایان

یادی از یک بانوی نیکوکار

از: مهناز شیرازی

بسیار شنیده‌ایم که در جامعهٔ ما کسانی هستند که به هوای ریاست طلبی و خود نشان دادن، خود را خادم اجتماع می‌نمایانند امّا کمتر از افرادی یاد کرده‌ایم که در طول عمر خویش عملاً به افراد جامعه خدمت‌ها می‌کنند و هیچ گاه به خاطر تواضع فطری خویش، از کارهای نیکوکارانه خود سخن نمی‌گویند و خاموشی اطرافیان را دربارهٔ خویشتن نیز از جان و دل پذیرا می‌شوند. یکی از این بانوان خیّر که عشق خدمت به



از راست: خانم منتخب، خانم شمسی بنایان، خانم کشفی، خانم حکمت، خانم سنهی، خانم باروخ و خانم صافیه زاده در یکی از مراسم بانوان یهود ایران

افراد جامعه‌اش در وجود او ریشه‌ای عمیق داشت زنده یاد شمسی بنایان است.

این بانوی مردم دوست سال‌ها رئیس «کمیتهٔ بانوان اُرت ایران» بود و در این سِمَت، خدمات برجسته‌ای کرد. بچه‌های شهرستانی را در قسمت شبانه روزی مدرسهٔ اُرت سرپرستی می‌کرد و با مهارتی که در گردآوری کمک‌های مالی داشت نیازهای آنان را برمی‌آورد. در همین مدرسه به کمک چند بانوی دیگر آشپزخانه وسیعی را در مدرسه به وجود آورد که بدان وسیله امکان تهیه سه وعدهٔ غذای گرم برای دانش‌آموزان فراهم آمد.

وی فارغ‌التحصیل مدرسه نور آمریکائی بود و زبان انگلیسی را بخوبی می‌دانست. در شرح حال کوتاهی که خود در جلد دوّم کتاب «گنجینه‌های طلائی» تألیف آقای دکتر روح‌الله کهنیم نوشته، می‌نویسد: «در چندین کنگره بین‌المللی راجع به ایران و یهودیان سخنرانی داشتم، دو مرتبه در ایسرائل، یک مرتبه در لندن، یک بار در ژنو و بار دیگر در شیکاگو، مرتبهٔ دیگر در مونترال کانادا و دو بار در پاریس در کنگرهٔ زنان شرکت داشتم و تقدیرنامه‌هائی از اُرت جهانی و مگبیت دریافت داشتم».

از کارهای بسیار ارزنده زنده نام شمسی بنایان این بود که پس از آشنائی و تسلط به خط «بریل» که خاص نابینایان وضع شده و یادگیری تایپ بوسیله ماشین تحریر مخصوص این خط، چندین کتاب را برای روشندلان ایرانی با خط بریل تهیه کرد. وی همچنین در دیگر مؤسسات یهودی ایران به ویژه «صندوق ملّی» و سازمان «مگبیت» فعالیت داشت. به خاطر مسئولیتی که در ارت ایران به عهده گرفته بود به همراه دیگر

سازمانهای زنان یهودی ایران زیر چتر «سازمان زنان ایران» که زیر نظر اشرف پهلوی قرار داشت با مقامات دولتی ایران در تماس بود.



زنده یاد شمسی بنایان

علاقه‌ای بسیار به یهودیت داشت و اهل مطالعه بود. کتابهای بسیاری را به فارسی و انگلیسی خوانده بود و از میان همه آنها به ترجمه فارسی توراه که در ایران به نام «فاضل خوانی» معروف بود علاقهٔ خاصی نشان می‌داد. در نواختن و پیانو و کارهای دستی از جمله قالی بافی، گلدوزی و عروسک سازی دستی داشت. افراد خانواده‌اش برای او عزیزترین کسان بودند و در تربیت فرزندانش نقشی سازنده بازی کرد. خانم «سوسن سیاح» یکی از دختران او به هنگامی که نوجوان بود در خاطره‌ای از مادر می‌گوید: «روزی یکی از دوستانش که به خانه ما آمده بود از او دربارهٔ جواهرهایش جویا شد و مادر به بچه‌هایش که در آن موقع در منزل بودیم اشاره کرد و گفت: «اینها جواهرهای من‌اند». از تظاهر و تجمل گریزان بود. سادگی و تواضع را دوست داشت و با دوستان و آشنایان بسیاری معاشرت می‌کرد.

هر چهار فرزند او به عالی‌ترین مدارج تحصیلی دست یافتند. پسر نخست او که متأسفانه در زمان حیات او درگذشت دکترای مردم شناسی داشت، یکی از دختران او از دانشکدهٔ ادبیات در رشتهٔ انگلیسی و نیز از هنرستان عالی موسیقی در رشتهٔ پیانو فارغ‌التحصیل شد و اینک در لس‌آنجلس معلم موسیقی کلاسیک در نواختن پیانو است. پسر دیگرش از دانمارک و آمریکا در رشته بیهوشی تخصص یافت و دختر دیگر او که وی نیز اینک مقیم لس‌آنجلس است دانشکده‌های هنرهای زیبا را در رشته نقاشی و مجسمه سازی به پایان رساند و اکنون در کارگاه خود در همین شهر سرگرم هنر آفرینی است.

با انقلاب اسلامی، به علت کمک‌های شمسی بنایان از طریق مگبیت به ایسرائل زندگی‌اش به خطر افتاد و خلخالی دژخیم معروف سراغش را از نمایندهٔ کلیمیان مجلس گرفت که همین خود موجب شد او به موقع ایران را ترک کند و نزد فرزندانش به شیکاگو برود. در شیکاگو نیز دست از فعالیت برنداشت. در آن شهر هم در کمیته بانوان ارت فعال بود. در سال ۱۹۹۹ با همسرش به لس‌آنجلس آمد. اما یک سال پس از آن در فاصله‌ای کوتاه او و همسرش زندگی را بدرود گفتند. خود در همان زندگینامهٔ کوتاهش که از آن یاد شد می‌نویسد: «در تمام سالهای خدمتم در انجمن‌های مختلف، شوهرم راهنما و مشوق من بود».

زندگی شمسی بنایان نشان از آن دارد که فردی که قلبش سرشار از عشق به خانواده خویش است اجتماع خود را نیز به صورت خانواده‌اش نگاه می‌کند. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله هفتاد و دوم

۱۰۲ ـ مسأله خروج بنی اسرائیل از مصر (۴)

این مقالهٔ چهارم نتیجه گیری است از موضوع مورد بحث که نگارنده میکوشد بر اساس سه مقالهٔ پیشین به خوانندگان ارائه بدهد. ضمناً بار دیگر تأکید میکنم که من یک فرد لائیک (حیلونی) هستم و داتی نیستم،[1] ولی برای عقاید داتی های غیر متعصب و غیر افراطی، که نمی خواهند باورهای خود را به زور و به عنف بر دیگران تحمیل کنند، احترام قائلم. ما نباید کسی را به قبول یا رد موضوعی یا باوری وادار کنم. مردم باید در رد یا قبول هر چیزی، که مغایر با قانون نیست و به کسی آزار و زیانی نمی رساند، آزاد باشند. چنین آزادی شاید بزرگترین موهبت الهی است که بشر به داشتن آن میتواند افتخار کند و خود را خوشبخت بداند ـــ با این تبصره که میدانم آزادی مطلق در هیچ جای دنیا یافت نمی شود.

افزوده بر آن، تمام سنت ها و دستورات اخلاقی و بشر دوستانه دین را رکن اساسی هویت ملت میدانم که جا دارد در حفظ و نگهداشت آنها کوشا باشیم. ضمناً، هویت فقط در نگهداشت سنت ها و دستورات نیست، بلکه به موازات آن هرفردی از ما باید خود را شاخهٔ پر باری از تاریخ گذشته ملت از یکسو و بشریت از سوی دیگر بداند. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم در یکی از ایستگاه هایی در مسیر تاریخی که گذشته، و تاریخی که هنوز نیامده، قرار گرفته ایم. این آگاهی و این ذهنیت ما را وادار به داشتن، یا لااقل احساس به داشتن، مسئولیت ملی، انسانی و نیز وجدانی موظف میگرداند.

تاریخ و فرهنگ هیچ ملتی نمی تواند در خاموشی مطلق و خلاء مطلق یا انزوای مطلق رشد نموده پرورش بیابد. باید از تاریخ و فرهنگ خودمان به صورت عاقلانه آگاهی بیابیم، و این آگاهی باید ذهنیت مشترکی در ما ایجاد کند، و این ذهنیت مشترک باید یک همبستگی عاقلانه در ما بسازد، و این همبستگی باید حقوق انسانی و ارکان فرهنگی و موجودیت ملی دیگران را نادیده نگیرد. اگر خود را برتر از دیگران بدانیم، سقوط خواهیم کرد. اگر بخواهیم دهان دانشمندان پژوهشگر را ببندیم و به آنها آزادی تام ندهیم، دُم آنان را فرو بندیم و زبان آنها را بِبُریم، در جهل و خود پرستی درجا خواهیم زد ـــ و این دو صفت مذموم ابتدای ویرانی اخلاقی انسانها و ملتهاست. به رخداد های تاریخی و فرهنگی باید با دید انتقادی و علمی نگریست ـــ نقد علمی را نباید دشمنی انگاشت؛ اگر موضوع یا بحثی در دایره کاوش علمي صرف قرار گرفت، این کوشش علمي نمي تواند «دشمنی» باشد.

همانگونه که چندین بار تأکید نمودیم، موضوع های اصلی مندرجات کتاب مقدس در ارتباط با رخداد خروج از مصر، به عبارت دیگر، خودِ خروج، یک واقعیت تاریخی است که نمی توان آن را انکار کرد. ما کوشیدیم وقایع پس و پیش این رخداد را ترسیم کنیم تا نشان بدهیم که، نه تنها یافته های باستانشناسی کوچ خاندان ابراهیم را به مصر و نیز لشکر کشی بنی اسرائیل را از طریق اریحا به سرزمین کنعان ثابت میکند، بلکه در این میان، رخداد خروج مصر نمی تواند افسانه ای ساختگی باشد. مهره ای که آن دو رویدادِ اشاره شده در بالا را تأیید میکند و به یکدیگر پیوند میدهد، همین رخداد خروج مصر است. منتها اشکال بر سر زمان این واقعه است. تا این دقیقه میان پژوهندگان باستانشناس، که تخصص آنها با موضوع این سلسله مقالات بستگی دارد، همسازی و توافق نظر مشاهده نگردیده است.

اگر بخواهیم ضوابط مندرج در کتاب مقدس را در برابر خود قرار بدهیم، بهترین راه اینست که از دورهٔ سلطنت سلیمان شروع کرده به عقب برگردیم. همانطور که در مقالهٔ گذشته آوردیم در کتاب اول پادشاهان نوشته شده که بنای خانهٔ خدا (بیت المقدس) را در سال چهارم سلطنت سلیمان شروع کردند و در سال یازدهم پادشاهی وی به انجام رسانیدند. یعنی بنای این خانه از اول تا آخر هفت سال طول کشید. در ارتباط با این ماجرا در سفر خروج نوشته شده که این خانهٔ مقدس چهارصد و هشتاد سال پس از خروج بنی اسرائیل از مصر ساخته شده است.[2] بیایید با هم حساب کنیم:

سال سلطنت حضرت سلیمان مطابق است با ۹۶۷ و آن منهای ۱۱، یعنی ۹۵۶، و این رقم به اضافه ۴۸۰ میشود ۱۴۳۶ ق م. به عبارت دیگر، خروج مصر در سال ۱۴۳۶ ق م اتفاق افتاده است. طبق سفر خروج، بنی اسرائیل مدت ۴۳۰ سال در مصر ساکن بودند، بنا براین، کوچ هفتاد تن از خاندان یعقوب به مصر در سال ۱۸۶۶ ق م رخ داده است.

یافته های باستانشناسان، که جدول زمانی دقیقی برای یافتن دورهٔ

مربوط به ابزار های زیر خاکی در ارتباط با کاربرد مس و مفرغ و آهن و صور و اشکال و رنگ اشیاء تنظیم کرده اند، با زمانهای ارائه شده در کتاب مقدس همخوانی ندارد. طبق این جدول سنتی، سال ۱۴۳۶ نامبرده برابر است با مراحل اولیه دورهٔ مفرغ پسین. این گروه از باستانشناسان، سال نامبرده را لااقل دویست سال بیش از آنی میدانند که واقعیت نشان میدهد. یک گروه اقلیت از باستانشناسان جدول دیگری در مقابل جدول سنتی ساخته اند که طبق آن خروج مصر در مراحل اولیه دورهٔ مفرغ میانه قرار میگیرد. جدول این گروه با زمان یاد شده (۱۴۳۶)، کم و بیش، همخوانی دارد.

راه حل دیگر، ارجاع به تاریخ مصر باستان است که تقریباً تمام زمانها و تواریخ آن دقیقاً معلوم گردیده است. سال ۱۴۳۶ ق م در دورهٔ سلسلهٔ هیجدهم تاریخ مصر باستان قرار گرفته است که مؤسس آن ویران کننده سلسلهٔ حیکسوس Hyksos بیگانه بود. از سال ۱۵۸۰ تا ۱۳۲۰ چهارده فرعون در این دوره بر مصر حکومت میکردند. تقریباً تمام این فرعون ها، پادشاهانی مقتدر، جنگجو و نیز سازنده کشور مصر بوده اند و همه در کشور گشایی معروفیت یافته اند.

در سال ۱۴۳۶، فرعونی بنام اِمنحوتپ دوم Amenhotep بر مصر حکومت میکرد (۱۴۵۰ - ۱۴۲۵). در مورد خشونت و اقتدار این فرعون همهٔ مورخین متفق الرأی هستند و اوست که در سال هفتم پادشاهی خود (۱۴۴۳) لشکر به سوریه کشید و با غنایم بسیار و اسیران، از جمله هفت پادشاه محلی اسیر، به مصر بازگشت. او شش تن از این پادشاهان را به دار آویخت و هفتمی را قربانی آمون، خدای معروف مصریان، کرد. در دورهٔ حکومت این فرعون کسی را یارای عصیان و یاغیگری نبود. به همان گونه پسرش، اَمنحوتپ سوم (۱۴۱۷ - ۱۳۷۹) قدرتی کمتر از پدر نداشت. اَخناتُن Akhenaton پسر نامبرده، که بنام اَمنحوتپ چهارم به سلطنت رسید (۱۳۷۹ - ۱۳۶۲)، از لحاظ دینی در مورد اُتُن، خدای خورشید، فردی متعصب بود. به همین گونه سایر فراعنه این دوره، هر کدام با قدرت و صلابت بر مصر فرمان میراندند تا پایان سلسهٔ هیجدهم.

سلسلهٔ نوزدهم با سلطنت رعمسس اول شروع گردید (۱۳۲۰ - ۱۳۱۸) و تا پایان این سلسله (۱۰۸۵) هشت فرعون بر مصر حکومت کردند که تقریباً تمام آنها در منتهای قدرت به کشور گشایی و شکوفای مصر پرداختند. و اما در دورهٔ دو فرعون اتفاقاتی رخ داد که این امکان را تداعی میکند که در این زمان بنی اسرائیل از فرصت استفاده نموده دسته دسته از مصر گریختند. چنین فرصتی گویا در اواخر دورهٔ سلطنت رعمسس دوم و مِرنپتَح Merneptah بدست آمد.

رعمسس دوم در کودکی بر تخت سلطنت نشست و ۶۷ سال بر مصر فرمان راند (۱۳۰۴ - ۱۲۳۷). این فرعون، ضمن کوشش در آبادنی کشورش، سالها با همسایگان پیروزمندانه نبرد میکرد و آنقدر مورد توجهٔ ملت قرار گرفت که مجسمه ای از وی به بلندی سی متر ساختند که بزرگترین تندیس فراعنه در مصر محسوب میشود. اما در سالهای پایانی حکومتش، به علت جنگ های متمادی، مصر دچار انحطاط گردید و رعمسس در حالت ضعف و خستگی با هرکسی که بر او میتاخت پیشنهاد عقد قرارداد صلح میکرد، که مواد آن برای فرعونی چون او تحسین برانگیز نبود. این حالت هرج و مرج و اوضاع متشنج را پسرش مِرنپتح به ارث برد (۱۲۳۶ - ۱۲۲۳).

همانطور که در مقالهٔ هفتادم اشاره کردیم، در دورهٔ این فرعون است که برای اولین بار نامی از «اسرائیل» برده میشود. او در یک کتیبه سنگی ادعا میکند که در نبردی اسرائیل را بکلی محو و نابود ساخته است. میتوان، با احتیاط پژوهشی لازم، پیشنهاد کرد که ممکن است بنی اسرائیل، کم و بیش در ده دوازده سال درز میان دورهٔ پایانی حکومت رعمسس و ابتدای حکومت مِرنپتح، از مصر گریخته اند، و شاید یکی از این دسته های فراری دچار ضربات ارتش مِرنپتح گردیده است. لهذا، میتوان خروج مصر را، که یک واقعه تاریخی است، کم و بیش و احتمالاً، در سالهای میان ۱۲۴۰ و ۱۲۳۰ ق م قرار داد.

لیست مقالات و کتب به زبان عبری و به زبانهای اروپایی در ارتباط با موضوع مورد بحث طولانی است. ما در اینجا به چند تای آنها بسنده میکنیم:

Albright, W. F., Abram the Hebrew: A New Archæological interpretation, *Bulletin of the American School of Oriental Research (BASOR)* 163 (1961), pp. 36-54.

Cazelles, H., Les localisations de l'Exode et la critique littéraire, *Revue Biblique* 62 (1955), pp. 321-364.

Courville, D., *The Exodus Problems and its Ramifications*, Loma Linda, California 1971.

Gardiner, A., *Egypt of the Pharaohs*, Oxford 1982.

Gray, J., *The Canaanites*, New York 1964.

Kenyon, K., *Archæology in the Holy Land*, London 1979.

Lance, D., *The Old Testament and the Archæologist*, Philadelphia 1981.

Mazar, B., The Middle Bronze Age in Palestine, *Israel Exploration Journal (IEJ)* (1961), pp. 65-97.

Moorey, R., *Excavation in Palestine*, Guilford, Surrey 1981.

Noth, M., *Das zweite Buch Mose: Exodus*, Göttingen 1959; ibid., *Die Ursprünge des Alten Israel im Lichte neuer Quellen*, Göttingen 1961.

Parrot, A., *Abraham et son temps*, Paris 1962.

Steibing, W., Should the Exodus and the Israelite Settlement be Redated, *The Biblical Archæologist (BAR)* (July-August 1985), pp. 58-69.

Velikovsky, I., *Ramses II and His Time*, New York 1979.

Weinstein, J., The Egyptian Empire in Palestine: A Reassessment, *BASOR* 241 (1981), pp. 1-28.

برای آنانی که دقیقاً نمی دانند حیلونی (لائیک) چیست و برای جلوگیری از سوء تعبیر درمورد مفهوم نامبرده، رک به دیکسیونرهای معتبر. و نیز توضیح میدهیم که برای مثال: تقریباً تمام شاهان ما در کتاب مقدس مانند شائول، داود، سلیمان و غیره و افرادی چون هرتصل و بن گوریون و مُشه شارت و ارئیل شارون و مانند آنان را حیلونی خوانند. و در مقابل، انبیای ما چون إشعیا، إرمیا و یحزقل و مذهبیون امروزی مانند راب عوودیا یوسف یا راب خضوری را داتی خوانند. فرق اساسی میان این دو اینست که گروه دوم مراسم و دستورات توراة را اجابت نموده و حل هر مسأله را از طریق هلاخا لازم میدانند و در انجام فرائض دینی مانند کیپا برسر نهادن، تفیلین بستن و نیایش های روزانه و کنیسا رفتن، نگهداشت شبات و کشروت و غیره خود را موظف و مقید میدانند. اینها توراة را کلام خداوند دانسته و هرگونه تعبیر غیر مذهبی را در مورد مندرجات آن رد میکنند. و اما حیلونی ها چنین نیستند و چنین نکنند. البته روی سخنم با حیلونی های معتدل و غیر افراطی است (مانند شخص نگارنده) که به ارکان دین احترام مینهند، ولی در تعبیر و تفسیر و توجیه و عملکرد تمام موضوع های مربوط به دین به «آزادی علمی و آزادی تفکر»، ولی بدون خشونت و اهانت، و بدون تحقیر و تحمیل، روی می آورند. البته چه داتی ها و چه حیلونی ها همگی یکپارچه نیستند و تفاوتهای فردی، گروهی و طایفه ای فاحشی در هر کدام از این دو دسته مشاهده میشود که توضیح و تشریح یکایک آنها از حوصلهٔ این مقالهٔ مختصر خارج است.

فراموش نکنیم که در این مورد نیز توراة به ما دو رقم متفاوت ارائه میدهد: در سفر آفرینش فصل پانزدهم، آیه ۱۳ نوشته شده «چهار صد سال»، و در سفر خروج، فصل دوازدهم، آیات ۴۰ - ۴۱ اعلام گردیده «چهار صد و سی سال».

عشق و وفاداری

نویسنده: Lia del Sesto ـــــ برگردان: آلبرت دانش‌راد


تصویری از «لیا» نویسندهٔ مقاله

ما همیشه خواهیم گفت که سفیر عشق و خرسندی بودیم و مردمی را که از کنار ما می‌گذشتند به لبخند می‌کشاندیم. کیمیایی که تقریباً قابل لمس بود.

در آن نقطه از زمان، اینکه او یهودی بود و من یک کاتولیک ایتالیائی، به نظر نمی‌رسید تفاوتی ایجاد نماید. ما عاشق یکدیگر بودیم این تنها چیزی بود که اهمیّت داشت.

ضمن سفر در روابطمان و در خلال دو سال و نیم، بیشتر اشکالاتی را که یک زوج با آن مواجه می‌شود از میان برداشتیم. ما همچنین موضوعات ناشی از روابط بین المذاهب را مورد استقبال قرار دادیم زیرا می‌دانستیم که آن، جزئی مهم و حیاتی بود و چیزی نبود که به عهده تعویق بیافتد و یا سرسری گرفته شود.

گفت و شنود ما دربارهٔ مذهب از همان اوائل شروع شد و به صورت گفتگوی روزمرّه در آمد. ما این مباحثات را به آرامی آغاز کردیم و سعی کردیم در بحث کردن در این موضوع ظریف و حساس به احساسات هیچ یک آسیبی نرسد ولی به زودی متوجه شدیم برای اینکه این روابط ادامه یابد، سئوالات سختی باید مطرح گردد. فرزندانت را چطور می‌خواهی بار بیاوری؟ آیا حاضری نشانه‌هائی مانند درخت کریسمس یا منورا که منعکس کننده مذهب طرف مقابل است را قبول کنی؟ آیا از داشتن شریکی با مذهب دیگر با خودت و مذهبت احساس وفاداری می‌کنی؟

با پرسیدنِ این سئوالات، ما فهمیدیم پاسخ‌ها فقط در داخل خودمان بود. ما مطالعه کردیم، مباحثه کردیم و در سمینارهای بین‌المذاهب شرکت جستیم و دربارهٔ یکدیگر یاد گرفتیم. و در نتیجه عشق ما، روابط ما گسترش یافت.

دیوید در یکی از چندین گفتگوهای ما گفت که احساس عمیقی در مورد برمیتصوا و بت میتصوای فرزندانمان دارد و معتقد است که فرزندانمان حتماً از مراسم برمیتصوا و بت میتصوا برخوردار شوند. من می‌دانستم که پدر او از بازماندگان هالوکاست بود که دیگر در قید حیات نبود. من احساسات عمیق او را درک کردم و بر آن تأکید کردم و سپس شروع به تفکر کردم. بزرگ کردن فرزندان یهودی چیزی بود که من قبلاً هرگز مورد توجه قرار نداده بودم و هنگامی که من دیوید را ملاقات کردم در وهلهٔ اوّل فرض کردم که فرزندانمان را طبق مذاهب دو نفری‌مان بزرگ خواهیم کرد.

بعد من دربارهٔ آرزوهای دیوید دربارهٔ آنچه به نظر من بزرگترین امیدها برای فرزندان آینده‌مان می‌باشد، یعنی آنها انسانهای مهربان و با اخلاق و معتقد به چیزی بزرگتر از خودشان باشند. اگر اینها به اعتقاد من مهمّ‌ترین چیزها بودند و اگر همسر من احساسات چنان قوی دربارهٔ آنها داشت پس رسیدن به این هدف از راه یهودیت به جای مسیحیت برایم قابل پذیرش بود. گر چه همیشه برای من راحت و طبیعی نبود ولی مانع نداشت.

چه فکر می‌کنید؟ آیا فکر می‌کنید تمام تنش‌ها و ناخرسندی‌های ناشی از روابط بین‌المذهبی ما و آیندهٔ این روابط به خاطر اینکه من تصمیم گرفته بودم فرزندان آینده‌ام را یهودی بار آورم از طرف افراد خانوادهٔ من پیش خواهد آمد؟ ولی عکس آن ثابت شد. مادر من، گر چه از تصمیم من خوشحال نبود، ولی متوجه شده بود تصمیم گیری در اینگونه موارد با خود من بود و از آن حمایت می‌کرد. می فهمید که او با این وجود نقش مهمی در زندگی نوه‌هایش خواهد داشت.

اما، مادر دیوید، بزعم فداکاری من در تصمیمی که به خاطر او گرفته بودم، معتقد بود که کافی نبود و او باید با یک زن یهودی ازدواج می‌کرد. ناخشنودی او با رشد ما به صورت یک زوج به زودی علنی و ظاهر شد. او عقیده‌اش را مبنی بر اینکه رابطهٔ بین زن و شوهر باید بر یک پایهٔ مشترک استوار باشد تا دوام بیاورد، و آن پایهٔ مشترک باید مذهب باشد، به فرزندش بیان می‌کرد.

دیوید، آرام آرام، بر اثر فشار دائم و اظهار نظرها از طرف افراد نزدیک خانواده‌اش در خلال دو سال جدال روانی و مباحثات و تجزیه و تحلیل‌ها، بین عشق ما و وفاداری به خانواده و مذهبش گیر افتاده بود. من درک می‌کنم که خانوادهٔ او برای او خواهان بهترین بودند. امّا من

معتقد هستم که در روابط ازدواج احتیاج به انتخاب بین عشق و وفاداری نباید وجود داشته باشد و دو نفر اگر در راهی آمادهٔ سازش باشند می‌توانند با یکدیگر زندگی نمایند.

ما، به صورت یک زوج و دو فرد، به جائی رسیده بودیم که هر دو حس می‌کردیم نسبت به خودمان و مذاهب خودمان صادق بودیم. ولی تضادهای درونی رو به افزایش دیوید چیزی بود که او می‌بایست در وجود خود نسبت به آنها تصمیم بگیرد تا روابط ما دوام یابد. بنابراین دو نفری تصمیم گرفتیم که برای او بهتر است از من جدا شود. در نتیجه تصمیم به جدائی گرفتیم و روابط و عشقمان را در آزمایش نهائی قرار دادیم.

نبودن با او وجود مرا با غم و اندوه شدیدی پُر می‌کند زیرا اطمینانی وجود ندارد که راه‌های جداگانهٔ ما دوباره ما را به یکدیگر برساند. مطمئن نیستم که حلّ کشمکش درونی او ما را مجدداً به هم می‌رساند یا ما را همچنان از هم جدا نگه می‌دارد. ولی درک می‌کنم که در این سفر نمی‌توانم با او باشم و فقط می‌توانم دعا کنم که با قدرتی که من در او سراغ دارم او بتواند حقیقت خودش را باز یابد. من با اعتقاد به این که خدای بزرگ نقشه‌ای دارد، در این زمان به دنبال پاسخ می‌گردم.

اگر عشق ما بدان درجه حقیقی و مستحکم است که بدان باور داریم، راهمان را پیدا خواهیم کرد. قوی‌تر خواهیم شد و یک بار دیگر بر لبان دیگران و خودمان لبخند خواهیم آورد. □

بنیاد جامعه دانشوران اطلاع می دهد که چاپ دو کتاب زیر که از انتشارات این بنیاد می‌باشد پایان گرفته:

۱ - یهودیت اصیل و یهودیت اسیر. نوشتهٔ دکتر هوشنگ ابرامی

2 - Contemporary Judaisim in the Second House of Bondage. By Hooshang Ebrami.

بنا به اظهار مسئولین بنیاد جامعهٔ دانشوران، در نظر است برای معرفی کتابهای فوق که متن انگلیسی آن در سطح جهانی توزیع خواهد گردید مقارن انتشار آنها مراسمی در لس آنجلس و احتمالاً در نیویورک انجام پذیرد.

کافی بود ما را

نویسنده: Moshe Spinowitz
برگردان: منیژه شایسته یومطوبیان

در پنجاه و پنجمین سالگرد استقلال اسرائیل، و با تازه شدن خاطرهٔ ایام پسح در ذهنم متوجه شدم که دارم می‌گویم دَینو (کافی بود ما را). ما یهودیان به خاطر داشتن کشور خودمان که از چندین جنگ جان سالم بدر برده و از آخرین جنگ خاورمیانه به راحتی دور مانده است خوشبخت هستیم. فقط برای همین واقعهٔ اخیر می‌توانیم بگوئیم دَینو (کافی بود ما را).

اسرائیلی‌ها به جز مملکت خودشان، زندگی‌های بیشمار دیگری را با شجاعتشان نجات داده‌اند. در سال ۱۹۷۶ سرهنگ یونی (Yoni) نتنیاهو در یک مأموریت موفقیت‌آمیز در فرودگاه انتبه در اوگاندا، بیش از ۱۰۰ نفر از مسافران ایرفرانس را که به وسیلهٔ تروریست‌ها به گروگان گرفته شده بودند نجات داد و خود در این راه جان داد. در بمباران هوائی تشکیلات اتمی عراق در ۱۹۸۱، سرهنگ ایلان رامون که از قربانیان تراژدی اخیر سفینه فضائی کلمبیا بود، شرکت داشت و آمریکا و خاورمیانه را از ترور اتمی سالهای ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ نجات داد. دَینو!

ولی دستاوردهای اسرائیل بسیار فراتر از نبوغ نظامی است. اسرائیل یک کشور چند بُعدی، خلاّق و جامعه‌ای آزاد است که با وجود ترورها شکوفا شده و آن چنان درجه‌ای از تکنولوژی به دنیا اهدا کرده است که هر روزه مورد استفاده جهانیان می‌باشد.

طرفداران اسرائیل امسال بایستی دستاوردهای بی شمار این کشور را از جهات تکنولوژی، پزشکی، فرهنگ و ورزشی که ما آنها را بدیهی می‌دانیم، جشن بگیرند. آیا می‌دانستید که دانشمندان اسرائلی کمپانی عظیم موتورولا (Motorola) در خاک اسرائیل تلفن دستی را اختراع کرده‌اند.

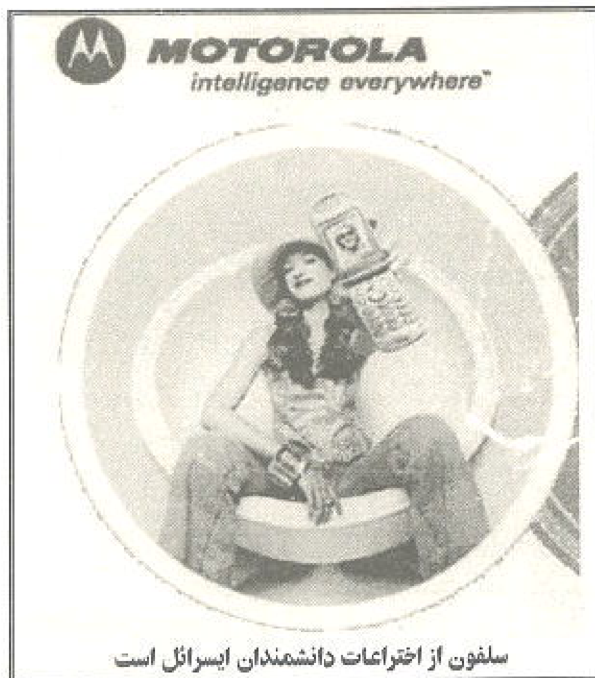

یونی نتنیاهو قهرمان فقید حماسهٔ انتبه

به هر مناسبت که به چند نفر از دوستانتان تلفن می‌زنید و با آنها صحبت می‌کنید از آنان بخواهید که از اسرائیل به خاطر این وسیله ارتباطی جالب که می‌توانید آن را در جیب و یا کیفتان جا بدهید تشکر کنند. همچنین به آنها بگوئید که چهار جوان برنامه ریز کامپیوتر اسرائیلی، پیام‌گیر فوری (instant messenger) AOL را به وجود آورده‌اند.

آیا می‌دانستید که جدیدترین چیپ سنترینو (Centerino-chip) سریع کمپانی اینتل (Intel) که عمر باطری‌های کامپیوتر منقول را دو برابر می‌کند کاملاً در اسرائیل درست شده است؟

زمانی که دارید ساعت‌ها فیلمی را از طریق DVD روی کامپیوترتان تماشا می‌کنید، از اسرائیل به خاطر عمر طولانی این باطری‌ها تشکر کنید.

در زمینهٔ پزشکی، اسرائیل قلب‌های بسیاری را نجات داده و اکتشافات زیادی را در زمینهٔ تشخیص زودرس سرطان عرضه کرده است. آیا می‌دانستید که محققین اسرائیل وسیله‌ای را اختراع کرده‌اند که مستقیماً به قلب کمک می‌کند که خون به جریان بیفتد؟ اختراعی که باعث نجات تعداد بیشماری از بیمارانی که نارسائی قلبی دارند شده است؟



سلفون از اختراعات دانشمندان ایسرائل است

دانشمندان اسرائیلی همچنین اولین دستگاه کاملاً کامپیوتری، بدون استفاده از اشعه را برای تشخیص سرطان سینه کشف کرده‌اند. بخش تصویر نگاری اسرائیل همچنین اولین دوربین

ریز ویدئو قابل بلع را کشف کرده است. این دوربین به اندازه‌ای کوچک است که در داخل یک قرص به راحتی جا گرفته و به دکترها برای تشخیص سرطان و ناراحتی‌های گوارشی کمک می‌کند.

اسرائیل چگونه این کشفیات بزرگ پزشکی را پدیدار می‌کند و پایدار نگه می‌دارد؟ نسبت تعداد مهندسین و دانشمندان ایسرائلی به جمعیت این کشور از هر کشور دیگری بیشتر است.

همچنین تعداد مقاله‌های علمی منتشر شده آن نسبت به جمعیتش از هر کشور دیگری افزون‌تر می‌باشد.



یک دختر ایسرائلی اصول CPR را به یک دختر هندی میآموزد

ولی این قهرمانان پزشکی و علمی فقط درون آزمایشگاهها عمل نمی‌کنند، بلکه با شرکتشان در مصائب طبیعی و جنگها نه تنها در اسرائیل بلکه در سراسر دنیا، جان انسانها را نجات می‌دهند. زمانی که سفارت آمریکا در کنیا منفجر شد، تیم نجات دهندهٔ اسرائیل در عرض یک روز در صحنه حاضر گردید و جان سه نفر را از زیر آوار نجات داد. یک سال بعد از آن همین تیم در ترکیه برای کمک به آسیب دیدگان زلزله تکاپو می‌کرد.

و چه کسی گفته است که عصر طلائی ورزشکاران اسرائیل به پایان رسیده است؟ در گروه تنیس بازانِ زن، خانم «آنا اسمشنوا Anna Smashnova» در جهان مقام پانزدهم را دارد. یادآوری برای شما علاقمندان تنیس که در فصل تنیس امسال اسم آنا را نیز به لیست تنیس بازان مورد علاقه‌تان مانند «وینوس» و «سرنا» برای تماشای بازی آنها اضافه کنید.

فکر می‌کنید اسرائیلی‌ها نمی‌توانند بپرند؟ تیم بسکتبال مکابی اسرائیل در سال ۲۰۰۱ در مسابقات اروپائی مقام اوّل را کسب کرد. و قهرمان MVP اروپا بازیکن مرکزی تیم اسرائیل «نیت هافمن» بود.

در جلسهٔ آینده سنای جنگ سیارات (Star Wars) یک نفر بایستی به عالیجناب «پالپاتین Palpatine» گوشزد کند که ملکه «پَدامه امیدالا Padme Amidala» (ناتالی پورتمن) در حقیقت در اورشلیم به دنیا آمده است.امیدوارم که او بتواند در سنا خدمت کند!

دوستداران موزیک «هیپ - هاپ» بدانند که اسرائیل مقام عالی در این سبک موزیک کسب کرده است. چندی پیش گروه رَپ «وو تنک کِلَن Wu-Tang Clan» در تور همبستگی از اسرائیل دیدن کرد. «کاپی‌دونا Cappadonna» یکی از اعضاء گروه «وو تنک» گفت که «هیچ کس فکر نمی‌کرد که یک کشور عبری زبان چیزی در مورد موزیک هیپ - هاپ بداند، ولی هیپ هاپ در اسرائیل زنده است.»

من به خبرگان فرهنگ غنی اطمینان می‌دهم که اسرائیل همهٔ جوانب فرهنگی را در نظر داشته و به مرحله اجرا می‌گذارد. در جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱، گروه ارکستر فیلارمونیک اسرائیل در تل‌آویو، در حالی که در زیر بمباران اسکاد صدام بودند و ماسک ضد گاز به دهان داشتند، برنامهٔ خود را اجرا کردند. اسرائیل بیش از هر کشور دیگری نسبت به جمعیتش موزه دارد و مقام دوّم را در جهان به خاطر میزان انتشار کتب جدید نسبت به جمعیتش حائز است.□

یهودیان هندوستان

از: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)

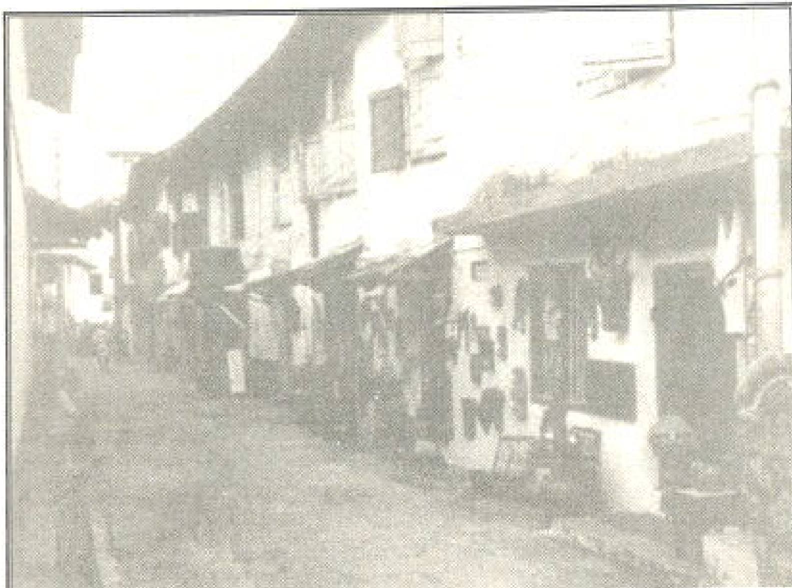
سکونت یهودیان در این سرزمین احتمالاً به دورهٔ حضرت سلیمان (کتاب پادشاهان ۲۹-۹:۲۶) و یا به دورهٔ خرابی معبد مقدّس دوّم (بیت‌المقدّس دوّم) باز می‌گردد. گفته شده که بازرگانانی از Etzion Geber (ایلات کنونی) برای تجارت ابریشم و ادویه و غیره در هند ساکن شدند.

طبق سنگ‌های مقبره و لوحه‌های کنیسا که در ۱۲۶۹ یافت شده (در غرب هند) وجود یهودیان را در هند در قرون وسطی نشان می‌دهد. به طور کلّی سه جامعهٔ مجزای یهودی در هند وجود داشته‌اند:

۱ - گروه بنه ایسرائل - بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین گروه یهودیانِ هند هستند که در قرن ۱۸ به شهر بمبی آمدند. ریشهٔ اصلی آنان روشن نیست ولی آنها خود را از ریشهٔ حضرت سلیمان و از اعقاب یهودیان سرزمین یهودا می‌دانند که قبل از قیام مکابی‌ها (۱۷۵ قبل از میلاد) در اثر ستم و آزار حاکم سوریه‌ای «آنتیاکوس اپی‌فانوس» از طریق دریا با کشتی طوفان زده به هند آمدند. در طی زمان دو طبقه اجتماعی بین آنان پدیدار شد یکی سفید (گوراایسرائل) که خود را بنه ایسرائل واقعی می‌دانند و دیگری سیاه (کالا ایسرائل). ازدواج بین سفید و سیاه وجود ندارد. این جامعه در جریان آمدن به هند تورات را از دست دادند و از مراسم یهودیت تنها «شِمَع ایسرائل» را به خاطر دارند که در تمام مراسم خود بر زبان می‌رانند. از مراسم حنوکا و از خرابی بیت‌المقدّس دوّم (در ۷۰ میلادی) بی اطلاع بودند. این جامعه در قرن ۱۸ توسط یحزقل دهابی نبیرهٔ موشه بن میمون (رامبام) کشف شد و وی به گروه، اصول و معتقدات مذهبی یهود را آموزاند و پس از آن مراسم مذهبی شدیداً به اجرا در آمد.

۲ - گروه کوچین - (کوچین بندری است در ایالت مالابای واقع در رأس جنوبی هندوستان). این گروه احتمالاً در قرن ششم میلادی در هند بودند. آنها خود را از سبط منشه می‌دانند که در سال‌های خرابی بیت‌المقدّس دوّم به این ناحیه آمدند. این گروه البسهٔ هندی می‌پوشند و به زبان مایا یالوم Maya Yalom تکلّم می‌کنند. اینان دارای سه طبقهٔ اجتماعی هستند. اکثریت جامعه را سیاهان تشکیل می‌دهند. سیاهپوستان رنگ خود را در اثر آفتاب زدگی می‌دانند ولی سفید پوستان اظهار می‌دارند که سیاهپوستان از اعقاب بردگانی هستند که صاحبانشان یهودی بودند. سیاهپوستان را یهودی مالابای (سیاه) یا مشورائیم (آزاد شدگان) می‌نامیدند. در طی زمان سفید پوستانی از اروپا، ترکیه و سوریه به آنان پیوستند و جامعه مستحکمی را تشکیل دادند. در دوران مغول (قرن ۱۶) یهودیانی از نقاط مختلف ایران در دهلی، لاهور و کشمیر ساکن شدند.

گروه کوچین دارای کنیساهائی بودند که هر سه طبقهٔ جامعه در آن شرکت داشتند.



تصویری از محله یهودیان کوچین در هندوستان

۳ - گروه بغدادی - یهودیانی بودند که در قرن ۱۸ و اوائل قرن ۱۹ از عراق، ایران و افغانستان در بمبی و کلکته ساکن شدند. از خانواده‌های بزرگ این گروه ساسون و خضوری بودند که مدارس و بیمارستان در بمبی بنا نهادند. در ضمن در جریان قرن بیستم یهودیانی از اروپا، از چین و برمه، و نیز در جریان جنگ جهانی دوّم (۴۵-۱۹۳۹) به هند سرازیر شدند. امروزه اکثر یهودیان در بمبی و قلیلی از آنها در شهرهای دیگر

ساکنند.

از جمعیت یهودی ۳۰،۰۰۰ نفری هند در دهه ۱۹۴۰ در اثر مهاجرت در حدود ۵۰۰۰ نفر کاهش یافت. از طرف دیگر جمعیت ۶۰۰۰ نفری بنه ایسرائل در اوائل قرن ۱۹ به ۲۰،۰۰۰ نفر افزایش پیدا کرد. از ۱۹۴۸ تا کنون بیش از ۲۶،۵۰۰ نفر به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند.

در طی زمان حکومت‌های مختلفه در هند (از جمله پرتغال، هلند، مغول و انگلستان) اثراتی از نقطه نظر اجتماعی بر جامعهٔ یهودی نهاده‌اند. هنگام حکومت پرتغال قوانین تفتیش عقاید علیه یهودیان توسط روحانیان وضع گردید (۱۵۴۳). در حکومت هلند یهودیان وضع بهتری در میان مردم بومی (که راجا Raja نامیده می‌شدند) داشتند. حکومت مغول اثر نابابی بر جامعهٔ یهودی داشت. در زمان حکومت انگلستان یهودیان وضع بسیار مناسبی را دارا بودند. پس از جنگ جهانی دوّم هندوستان استقلال یافت (۱۹۴۸)، و در این میان احساسات ملّی هند و یهودی و احساسات صیونیستی و پیدایش کشور اسرائیل مشوّقی برای مهاجرت یهودیان هند به اسرائیل گردید به ویژه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که تا ۱۹۷۰ تعداد مهاجرین به ۲۳،۰۰۰ نفر رسید و آنها در اسرائیل جوامع و تشکیلات متعددی را بنا نهادند. تعدادی دیگر از یهودیان هند به استرالیا، انگلستان، سنگاپور و هنگ کنگ و آمریکا و غیره کوچ نمودند ولی به هر حال بسیاری از جمعیت بنه ایسرائل در هند باقی ماندند.

از قرون ۱۰ تا ۱۲ به بعد روابط اقتصادی بین یهودیان هند و یهودیان اروپا، آفریقای شمالی و عدن وجود داشته است. در طی زمان گسترش بازرگانی با هلند و انگلستان و غیره داشتند و یهودیان در کمپانی‌های مختلف بازرگانی نقش مهمّی را دارا بودند. همچنین در تجارت الماس و سنگهای قیمتی دست داشتند. برخی نیز در استخدام دولت و یا افراد حرفه‌ای (پزشک و صنعتگر و غیره) بودند. در قرن ۱۹ یهودیان ایرانی در بمبی ساکن و مشغول تجارت می‌شدند. به طور کلّی پس از جنگ جهانی دوّم و استقلال هندوستان ایجاد تغییرات بازرگانی و کمبود واردات و صادرات از عوامل کوچ یهودیان از هند بوده است. در هند آنتی سمیتسیم وجود نداشته است.

در دورهٔ اکبر کبیر امپراطور مغول (قرن ۱۶) کنیسائی در هند وجود داشته است.



«جاده شهر یهودی»، علامتی در حوالی کوچین




یهودیانی از قبیله بنی منشه مقیم هندوستان

در دورهٔ حکومت هلند یهودیان کنیسائی به نام پاردیسی Pardisi را بنا نهادند که در ضمن کوچین مرکز کتب عبری شد. در قرن ۱۸ کنیسای شَعَره رحمیم توسط بنه ایسرائل بنا گردید. در قرن بعد ترجمهٔ کتب نیایش و آثار عبری به زبان مراتی Marathi (گرفته شده از زبان سانسکریت است که زبان اصلی شرق و جنوب ایالت بمبی می‌باشد) به عمل آمد. نیز مدارس یهودی در بمبی (مدرسه و کنیسای ماغن داوید) و مدرسهٔ ارت و مدرسهٔ کوچکی در کلکته وجود دارند. در زمانی ۳۵ کنیسا و مراکز نیایش در هند وجود داشتند که تدریجاً به ۱۸ کاهش یافت و اکثراً در بمبی بوده‌اند از جمله کنیسای الیاهو در بمبی و کنیسای ماغن داوید در کلکته که در ۱۹۸۵ صد سالگی خود را جشن گرفتند. از سایر کنیساها کنیسای رودلف شالم و شَعَره شامیم (هر دو در بمبی - قدیمی‌ترین در هند) را می‌توان نام برد. جامعهٔ ۱۵۰ خانواده‌ای بنه ایسرائل ۲۰۰ سالگی خود را در ۱۹۹۶ جشن گرفتند.

در هند سازمانهای مختلف یهودی وجود داشته‌اند از جمله: مجمع مرکزی یهود، صیونیست، بنه بریت، شورای یهود هندوستان، سازمان زنان، بیکود حولیم، انجمن هند و اسرائیل (۱۹۹۴)، باشگاه یهودی در بمبی.

در طی زمان برجستگان متعدّد یهودی در هند بوده‌اند: شاعر یهودی مشهور سرمد (محمد سعید)، سران خانواده‌های ساسون، گبای و عزرا، سرلشکر J. F. R. Jacob، ابراهیم ناتان (از مشهد) و «هفکاین مردخای والدمیر Haffkine Mordechai Waldemer» کاشف واکسن‌وبا (انستیتوئی به نام وی در بمبی وجود دارد) و غیره بوده‌اند. □

صفحهٔ شما

**این صفحه خاص کسانی است که جزء کادر دائمی نویسندگان چشم‌انداز نیستند.
شما هم می‌توانید در این صفحه قلم آزمائی کنید.**

آدم حریص و آدم باگذشت

چند سطری از یک نوشتهٔ بلند به قلم: استر سارا بروخیم

مثل می‌زنند از دو برادر که با هم برای تصاحب یک قطعه زمین اختلاف داشته‌اند. می‌روند پیش یک ربای. ربای می‌گوید: «مرا ببرید سرِ زمین» بعد این برادر می‌گوید این زمین مال من است آن برادر می‌گوید این زمین مال من است. ربای وسط زمین می‌خوابد گوشش را می‌گذارد بر زمین و شروع می‌کند گوش کردن. برادرها می‌پرسند: «چه کار می‌کنی؟» جواب می‌دهد که زمین می‌گوید: اینکه برادر می‌گوید این زمین مال من است و آن برادر می‌گوید این زمین مال من است بی ربط می‌گویند هر دوی آنها مال من هستند. مثلی می‌گوید بعضی وقت‌ها خداوند پول زیادی می‌دهد به مردم به خاطر آنکه می‌خواهد آنها را تنبیه بکند.

همانطور که معتادها هیچ وقت از دراگی که می‌زنند سیر نمی‌شوند آدم‌های حریص طماع هم هیچ وقت راضی و قانع نمی‌شوند.

وقتی خداوند می‌خواست بیت همیقداش را بسازد نگاه کرد به دو برادر که در مزرعه با هم گندم می‌کاشتند یک برادر زن و سه فرزند داشت و دیگری هنوز ازدواج نکرده بود. هر شب بعد از تقسیم سهمشان به خانه می‌رفتند. نصفه‌های شب برادر بزرگتر برمی‌خاست و با خود می‌اندیشید که من زن و سه فرزند دارم ولی برادرم هنوز ازدواج نکرده احتیاج به مال بیشتری دارد و می‌رفت از گندم‌های خود برداشته روی گندم‌های برادر کوچکتر می‌ریخت و بعد برادر کوچکتر بیدار می‌شد و با خود می‌اندیشید که من که هنوز زن و فرزندان ندارم خرجم کمتر است و می‌رفت از گندم‌های خود روی گندم‌های برادر بزرگتر می‌ریخت تا اینکه یک شب اتفاقاً هر دو برادر در یک نقطه گندم به دست با همدیگر برخورد می‌کنند و جریان برملاء می‌شود. خداوند که آگاه و ناظر و دانا بر تمام اعمال ما انسانها هست زمین بیت همیقداش را روی این نقطه زمین این دو برادر که به هم گذشت و مروت و انسانیت داشته‌اند بنا می‌کند. □

اعطاء ده فرمان

شعر از: موسی روحل

بره‌ای از رمهٔ موسی گریخت / شد فرار از گله و بندش گسیخت
او چو در تعقیب بره میدوید / بوته‌ای را مشتعل در دره دید
شعله‌ها میزد ولی بریان نداشت / بوته‌ای می‌سوخت هیچ پایان نداشت
وحی آمد از خدا حیران مشو / برگزیدم من تو را ترسان مشو
چون سخن میگفت موسی با خدا / جلوه‌گر شد حق عیان در شعله‌ها
حضرت موسی کلیم الله گشت / رهبر قوم خلیل الله گشت
چونکه موسی از خدا تعلیم داشت / پس به سوی امر حق همت گماشت
او رهانید از وجود بندگی / ملتی را از قیود بردگی
امر یزدان را به فرعون چون رساند / لرزه بر فرعون و بر کاخش نشاند
رهنمون مردمی رنجیده شد / مظهر پاکی و دین و دوده شد
او با مر حق چو دریا را شکافت / قوم موسی از ره دریا شتافت
لشکر فرعون چو بر دریا رسید / جملگی گشتند بدریا ناپدید
حق تعالی رهنمون قوم بود / وادی سینای منزلگه نمود
برگزید او ملتی را چون به حق / نور ایمان: رایگان داده به حق
زان پس موسی به فرمان خدا / رفت به کوه طور، گشت از قوم جدا
ذات حق بر بنده‌اش داد این ندا / ده کلام را کردم بر تو عطا
کین دو لوح پر گهر فرمان‌هاست / ده احکام جلوه نور خداست
آن کریم ذوالجلال مهربان / هدیه کرد آنرا به ابناء جهان
گفت یزدان در ادای حکم ما / من نمی‌گردم ز قوم آنی جدا
حکم ما را هر کسی فرمان برد / قلب خود را جلوه‌گاه حق کند
زان سپس اجرای حکم ده کلام / شد برای بندگان صلح و سلام
ذوالجلال حق به ما منت گذاشت / ده فرمان را با ازلی داشت

یهودیان آذربایجان غربی

پای صحبت دکتر م. سینا

(۲)

برگ‌هائی پراکنده، از اوضاع اجتماعی یهودیان ایران در دوران بین دو انقلاب

آیا معلمان یهودی می‌توانستند در مدارس شهر درس بدهند؟

از دوران تحصیل در دبیرستان پهلوی رضائیه خاطره‌ای دارم که به نظرم ذکر آن از نظر تاریخی و سرنوشت یهودیان در گالوت جالب باشد:

در بحبوحه جنگ بین‌المللی دوّم بین سال‌های ۱۳۲۲، ۱۳۲۳ شمسی، اینجانب با تکمیل دورهٔ اوّل سه کلاسه دبیرستان به علت علاقه به شغل معلمی و موقعیت فامیلی در دانشسرای مقدماتی شهر رضائیه که فارغ‌التحصیل دو ساله آن به عنوان معلم متعهد در اداره فرهنگ استخدام می‌شد و در برابر دریافت مختصری از هزینه تحصیلی تعهد داده می‌شد که ادارهٔ فرهنگ برای تدریس در مدارسی که تعیین می‌نمود معلمین فارغ‌التحصیل را اعزام نماید. می‌دانستم که دو نفر از محصلین همشهری‌ام از این دانشسرای مقدماتی فارغ‌التحصیل شده و با شغل معلمی در استخدام اداره فرهنگ در آمده بودند. من هم پس از نام نویسی، شروع به ادامهٔ تحصیل نمودم امّا بعد از چند ماه روزی مدیر دانشسرا در سر کلاس مرا به اطاق خود احضار کرد و گفت به ادارهٔ فرهنگ مراجعه و خودم را معرفی نمایم. در ادارهٔ فرهنگ رضائیه صریحاً به من گفتند مطابق بخشنامه وزارت فرهنگ یهودی نمی‌تواند معلم بشود و به ادامه تحصیل شما در این دانشسرا خاتمه داده شده است.

آن موقع نمایندهٔ کلیمیان در مجلس شورای ملّی مرحوم مراد اریه بود. مراتب به ایشان اطلاع داده شد و با سعی و کوشش فراوان و ملاقات با وزیر فرهنگ وقت که دکتر عیسی صدیق بود فراهم آمد. جواب وزیر فرهنگ هم منفی بود. با وجود مراجعه به دربار این بخشنامه که وزیر فرهنگ وقت در دوران نازی‌ها شخصاً ابلاغ نموده بود ملغی نگردید. بالاخره پس از مدتی نماینده کلیمیان در مجلس تلفنی به من گفتند که وزیر فرهنگ موافقت نمی‌کند و توصیه کرد که بنده از معلم شدن منصرف شوم. من هم ناگزیر عشق معلمی را ترک کردم و به دانشگاه رفتم و در رشتهٔ پزشکی فارغ‌التحصیل شدم.

در اوایل سال ۱۳۲۲ شمسی با همت و کوشش چند نفر از جوانان فعال یهودی در رضائیه «کانون بهجو» برای کمک به امور اجتماعی جماعت یهودیان تشکیل شد و یک خانه مسکونی از طرف شخص خیّری به طور رایگان در اختیار کانون برای تأسیس مدرسه‌ای موقتی برای آموزش تورات و شرعیات به کودکان قرار دادند. به تدریج با فراهم کردن وسائل مقدماتی موفق شدیم دبستان ملّی اتحاد کلیمیان را افتتاح نمائیم. عده‌ای از جوانان داوطلب یهودی در آن تدریس می‌کردند. خود اینجانب که آن موقع دانش‌آموز دبیرستان بودم در تعطیلات تابستانی مدارس داوطلبانه به تدریس تورات و سنّت‌های یهودی پرداختم.

بعداً به منظور تأسیس و بنیاد یک مدرسه رسمی شش کلاسه یهودی با کسب اجازه از ادارهٔ فرهنگ کوشش بعمل آمد. در این میان با همّت و تشویق از طرف جوانان و فعالین کانون بهجو از طرف یکی از افراد خیّر زمین خالی نسبتاً وسیعی در مجاورت کنیسای بزرگ در اختیار کانون قرار گرفت که در آن مدرسه‌ای تأسیس گردد. با جمع‌آوری پول از کنیسا و شرکتِ تقریباً کلیه افراد و ساکنین یهودی رضائیه مخصوصاً کمک مالی و معنوی تجار و دکانداران یهودی بازار، این مدرسه نسبتاً بزرگ و آبرومند و دارای اطاقهای متعدد و محوطه حیاط ورزشی با تجهیزات لازم بود.

چند سالی محصلین یهودی و غیر یهودی از محله‌های نزدیک در آن مدرسه تحصیل می‌کردند. مدرسه معلم یهودی داشت و آموزگاران غیر یهودی از طرف ادارهٔ فرهنگ رضائیه مأمور می‌شدند.

مدتی بعد با مکاتبه و تماس با مرکز آلیانس ایزرائیلیت که مرکزش در فرانسه است مقارن با اواخر جنگ بین‌المللی دوّم تقاضای کمک مالی و اعزام معلم یهودی برای تدریس تورات و شرعیات بعمل آمد. بالاخره جواب مساعد داده شد و مرحوم راب لوی رئیس آلیانس ایران با هیئتی از تهران از مدرسهٔ اتحاد کلیمیان رضائیه بازدید کردند. از طرف آلیانس در تهران یک نفر معلم یهودی اعزام شد و کمک مالی مرتبی دریافت می‌گردید. البته این مدرسه معلم یهودی دیگری هم داشت. پس از انقلاب اسلامی و مهاجرت تقریباً کلیه یهودیان رضائیه آخوندهای شهر مدرسه اتحاد کلیمیان را به تصرف خود در آورده‌اند و از سرنوشت آن اطلاعی در دست نیست.

از کنیساها بگوئید. آیا در رضائیه یهودی‌ها کنیسا



ورودیه بازار ارومیه

داشتند؟

از انقراض سلسلهٔ قاجار به بعد در رضائیه دو کنیسا دایر گردید که تا آغاز انقلاب فعال بودند. یکی کنیسای بزرگ بود که همانطور که گفتم جد اینجانب میرزا عبدالله خان حکیم که در آن وقت خودش رئیس جماعت کلیمیان بود تأسیس کرده بود. این کنیسا در حوالی میدان مرکزی شهر و درب ورودی آن در ابتدای خیابان شاهپور واقع بود. دیوار شرقی کنیسا متصل به چهار باب مغازه بود و زمین این مغازه‌ها به کنیسا تعلق داشت. با شروع آبادانی و خیابان بندی در اوائل سلطنت رضاشاه به خاطر اینکه کنیسا در مسیر احداث خیابانهای شهر قرار می‌گرفت باید تقریباً به کلّی تخریب می‌شد ولی با خواهش و تمنای بسیار، مهندس و آخوند شهر به نام ملا اوستا نقشه را تعویض کردند و پس از نوسازی شهر کنیسا مشرف به خیابان شاهپور قرار گرفت.

این کنیسای بزرگ بسیار مجهز و مفروش و دارای بالکونهای مخصوص زنان و چند هخال بود که در هر کدام ۲ تا ۳ سِفِر تورا قرار می‌گرفت. به خاطر دارم که در اواخر دوره رضاشاه این کنیسا دارای ۱۶ سِفِر تورای کامل بود.

از طرف جنوب کنیسا دارای لابی‌ها و ایوان بسیار وسیعی هم کف حیاط و مشرف به حیاط مشجر و باغچه‌های گل و چاه آب (قبل از دوران لوله کشی شهر) بود. از سرنوشت سِفِر توراهای باقیمانده در کنیسای بزرگ و اموال و متعلقات این مرکز مذهبی اطلاعی در دست نیست و به قرار مسموع گویا کلید کنیسا فعلاً در دست ادارهٔ اوقاف شهر ارومیه می‌باشد.

کنیسای دیگر که به نام کنیسای کوچک معروف بود به وسیلهٔ جد مادری اینجانب مرحوم شیخ رحیم هارونی ساخته شده بود. این کنیسا در کوچه‌ای یهودی نشین نه چندان دور از کنیسای بزرگ در مجاورت بازارِ معروف به بازار آهنگران قرار گرفته بود. کنیسا دارای سالون، حیاط نسبتاً بزرگ و محل مسکونی سرایدار کنیسا بود. سه براخا سِفِر تورا داشت گویا سِفِر توراهای این کنیسا را به علّت کاهش مراجعین و مهاجرت اکثر یهودیان آن محل در دوران دوّم مهاجرت سِفِر توراها را به کنیسای بزرگ انتقال دادند که مورد دستبرد سرایدار غیر یهودی آن قرار نگیرد. به قرار اطلاع فعلاً این کنیسا به دست همان سرایدار غصب شده و در تملک او می‌باشد.

در این کنیسا سال‌ها پسران مرحوم شیخ رحیم روزهای شبات تورات می‌خواندند و در سال‌های آخر قبل از تعطیل این کنیسا منشه هارونی که فعلاً مقیم نیویورک هستند قرائت تورات

را در روزهای شنبه را به عهده داشتند.

با جمعیتی که از یهودیان در ارومیه وجود داشت طبعاً باید گورستانی هم مخصوص خود داشته باشند.

همینطور است گورستان یهودیان ارومیه که به نام «یهودلَر داغی» یا کوه کلیمیان معروف است بسیار قدیمی است و آن را مرحوم میرزا عبدالله خان حکیم وقف جماعت یهودی ارومیه کرده است.

این گورستان بسیار وسیع که دارای چندین هکتار زمین است در مجاورت ناحیهٔ شمالی شهر قرار گرفته بود و فعلاً در محدودهٔ داخلی شهر قرار دارد.

دامنه جنوبی این گورستان به شهر کوچکی با آب جاری دائمی محدود می‌شود. در دامنه‌های این تپه محل مخصوص قبور کهنیم و محل دیگر برای قبور سایر اسرائیلها معین شده بود. متأسفانه به علّت عدم نرده کشی، در اواخر دورهٔ محمد رضاشاه شخصی به نام دولتخواه که رانندهٔ رئیس سازمان امنیت وقت بود در یک قسمت از زمین بسیار وسیع گورستان در دامنه جنوب غربی تقریباً ویلائی برای خودش ساخته بود که سال‌ها مورد اعتراض اینجانب که متولی وقف بودم قرار گرفت و موجب مراجعه به دادگستری و پرونده سازی گردید.

روزی رئیس سازمان امنیت وقت (تیمسار صیادیان) به من سفارش کردند که صلاح در آنست که در این مورد با رانندهٔ ایشان کنار بیایم و رعایت لازم را بنمایم.

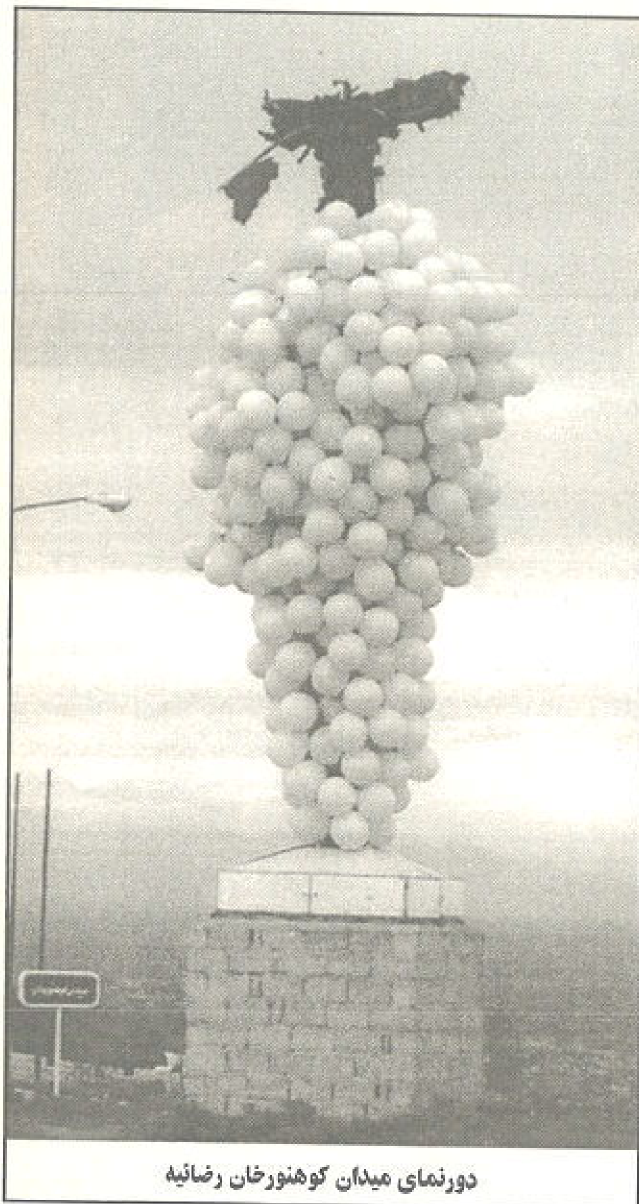
از تجاوزهای دیگری که به گورستان کلیمیان رضائیه شده باید از دزدیدن و کندن و بیرون آوردن سنگ قبرهای قدیمی و تازه اشاره کرد که بارها شنیده می‌شد و راه چاره‌ای هم به علّت نداشتن حدود معین و غیر محصور بودن محل وجود نداشت و عاملین آن نیز شناخته نمی‌شدند.

از افراد معروف نیکوکاری که به جامعهٔ یهودیان خدمت می‌کردند چه کسانی را می‌توانید نام ببرید؟

معروف‌ترین آنها میرزا عبدالله خان حکیم طبیب و حکیم منحصر بفرد زمان خود در شهر ارومیه بود. او در طب شرقی و گیاهی شهرت و تبحر زیادی داشت. گفته شده که در بغداد تحصیل کرده بود. کتابخانه‌ای داشت شامل تمام کتاب‌های طبی گیاهی به زبان فارسی و صدها کتاب خطی دیگر در اصول طبابت و گیاهان معمول آن زمان برای درمان بیماری‌های مختلف و طرز معالجه در طب خانگی.

نام خان برای او از زمان شاهان قاجار داده شده بود. ولیعهد قاجار مقیم تبریز بود. او برای بازدید به ارومیه می‌آید و مورد معالجه میرزا عبدالله حکیم قرار می‌گیرد و پس از شفا لقب خان را به ایشان می‌دهد.

علمای مسلمان مرتباً از میرزا عبدالله خان حکیم در ملاقات‌های مکرر بازدید می‌کردند. ایشان همیشه ملبس به عبا و لباس آخوندی و روحانی بود. هر سال عبای مخصوصی از طرف روحانی بزرگ مسلمان به ایشان پیشکش می‌شد. روزی



دورنمای میدان کوهنورخان رضائیه

آخوند بزرگ شهر به ایشان مراجعه و می‌گوید: «حکیم خان تو که این همه انسان خوب و خیّر و مورد علاقهٔ اهالی این شهر هستی بیا مسلمان شو» و او در جواب می‌گوید: «بیائید همه‌مان مسلمان بشویم!» این بیان سال‌های سال بین اهالی ارومیه حتی بوسیلهٔ اغلب علماء و آخوندهای شهر نقل می‌شد.

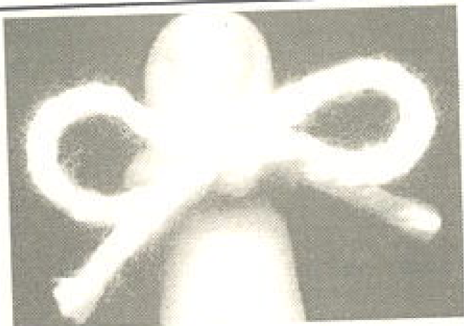
مادر بزرگ تعریف می‌کرد که مرحوم میرزا عبدالله خان حکیم در سن ۹۴ سالگی در ارومیه در خانه آباء اجدادی خود فوت کرد و در روز فوت از طرف علما و روحانیون شهر دستور تعطیل بازار و تمام شهر داده شد و عده زیادی از مسلمان‌ها در مراسم دفن او شرکت داشتند.

یکی دیگر از خادمان جامعهٔ یهودیان مرحوم شیخ رحیم هارونی از خانواده‌های مشهور و بنام یهودیان ارومیه بود. یهودی خیّر و ثروتمند زمان خود بوده که در تجارت و امانت معروف و در ضمن یگانه فرد یهودی ارومیه بوده که مالک دو آبادی در خطه آذربایجان بوده است.

او کنیسای کوچک راکه قبلاً از آن ذکر شد بنا نهاده بود که به نام کنیسای شیخ رحیم هم معروف بود. عیال شیخ رحیم تعریف می‌کرد که در زمان هرج و مرج دوران جنگ بین‌المللی اوّل که شهر ارومیه هر چند گاهی در تسلط یکی از شورشیان و گروههای شرور بود هنگامی که شهر به دست آسوری‌های «جیلو» افتاد اینها خیلی ظلم و ستم و قتل و غارت می‌کردند و زندگی تلخ و خطرناکی را برای ساکنین شهر ارومیه و برای جماعت بزرگ یهودی به وجود آوردند. روزی روشن دو نفر از این افراد آسوری مسلح یا به قولی تفنگچی به خانه شیخ رحیم وارد شدند تا خانه بزرگ او را که آن زمان اسم و رسمی داشت غارت کنند. در حین غارت و جمع کردن اموال خانه یکی از این تفنگچیان وارد سالون بزرگ خانه می‌شود و می‌گوید: «شیخ رحیم یهودی! هر چه از زینت و زیورآلات و اشیاء قیمتی دارید بیاورید!» بعد آنها را جمع می‌کرده و در کیسه یا توبره خود می‌انداخته. در این بین یکی از تفنگچی‌ها چشمش به «رَف» بالای سالون می‌افتد که روی آن وسائل نقره آلات و قلیانهای قدیمی آنتیک قرار داشت خودش بالا می‌رود همه آنها را پائین می‌آورد و داخل کیسه‌ها می‌ریزد بعد یک گلدان و نقره منقوشی از اشیاء قدیمی را به دست می‌گیرد و می‌پرسد: «یهودی! این دیگر چیست؟» شیخ رحیم به زبان آسوری می‌گوید: «بی انصاف توکه پولش را نمی‌دهی. بی‌انداز توی کیسه‌ات». غارتگر تفنگ به دست خنده‌اش می‌گیرد و می‌گوید: «با این جواب خنده‌داری که به من دادی از کشتن تو صرفنظر کردم» بعد کیسه‌ها و اموال غارت شده را به دوش می‌کشد و با خود می‌برد.

یهودیان چه محدودیت‌هائی داشتند و چه زورهائی به آنها گفته می‌شد؟

مشاغل یهودی‌های ارومیه محدود بود به بزازی یا پارچه فروشی و زرگری و دوره‌گردی برای فروش پارچه و لباس در کوچه‌های شهر و یا به دهات و اطراف شهر برای فروش قماش و پارچهٔ لباس می‌رفتند. یهودی حق نداشت شغل بقالی و خوراکی و یا مواد مورد لزوم خانگی داشته باشد. یهودی نمی‌توانست برای خرید از بقال جهت خرید مواد خوراکی و لبنیات ظرف و کاسه از خانه خود ببرد و یا هیچگونه تماسی با کفه ترازوی فروشنده داشته باشد و اگر ظرف می‌برد راه حلش گذاشتن یک ورقه کاغذ باطله روی کفهٔ ترازو بود که تماس مستقیم با آن نداشته باشد. در روزهای بارانی یهودی برای خرید به بازار نمی‌رفت و در بازار هیچگونه حق دست زدن به اجناس فروشی را نداشت. در بازار اگر یک فروشنده و تاجر مسلمان رفیق یهودی و یا شریک و همسایه یهودی داشت در موقع ملاقات برای احترام، معمول بود که دستور چائی به قهوه‌چی داده می‌شد ولی برای دوست و همکار یا رفیق یهودی دستور با صدائی بلند بنام «چائی تمیز» معروف بود یعنی مهمان من یهودی است و غیر مسلمان است که قهوه‌چی مجبور بود بفهمد استکان و نعلبکی را بعد از صرف چای شستشو بدهد. ملامت‌ها و سختی‌ها و رفتارهای خصمانه و تبعیض در مراجعه به ادارات دولتی را یهودی مجبور بود تحمل کند. □



ایراد نگیرید که چرا به جای نخ قرقره، طناب لطیف سفیدی را به انگشتم بسته‌ام، خودتان بهتر از من می‌دانید که این روزها خیلی‌ها از فراموشی شکوه می‌کنند. همین که نگاهم به این گرهٔ خوشگل پروانه‌ای که مثل دو چشم می‌ماند بی‌افتد فوری یادم می‌آید که حتماً امروز برگ اشتراک چشم‌انداز را پست کنم و در چاپ و انتشار نشریه‌ای که صدای جامعه ما است سهمی داشته باشم. می‌دانم که اگر چنین نکنم شماره‌های آینده چشم‌انداز به دستم نخواهد رسید.

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

General Questionnaire

Full Name ______________________ Nick Name ______________________

Address ____

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ____

Male/Female (circle) Age ________ Height ________ Weight ________

Hair Color ________________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children _____ Children Ages ________ Children Custody ________

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker ________ Keep Kosher ________

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ________________ Occupation ________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ________

Willing to Relocate to Other Cities/States ________________

What turns you off in a companion ________________

____

What do you prioritize or expect in a companion ________________

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation* along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

bloodshed, (4) sexual sins, (5) theft, (6) eating from a living animal, and a positive order for (7) establishing a legal system. There is no direct and clear commandment to believe in one God among these laws.

The Torah does not monopolize monotheism for the children of Israel. On the contrary, through the farewell speech of Moses, it declares that God loves the peoples (Deut. 33:3). The main responsibility of the Israelites as the chosen people was to invite other peoples to monotheism. Did the Jews try to accomplish this great task or did they do the opposite by prohibiting the teaching of the Torah to gentiles? They chose the latter (Sanh. 59a).

Other peoples needed to worship God too. That is why Christianity emerged and was followed by Islam. Both appeared in cities located in Israel and Arabia with large population of Jews. Christians from the beginning were considered gentiles. A Jew who was from the holy seed of Abraham but believed Jesus to be the Messiah was rejected as goy. If such a person, a Nazarene Jew, tried to observe the Sabbath according to Jewish traditions, he was to be condemned to death (Sanh. 58b). With the advent of Islam, Jewish religious leaders declared that Moslems had to obey only the seven Noahide laws. They wrote new commentaries on these laws to help the large population of new God-worshippers, but apparently they were not able to send these commentaries beyond the border of their ghettos.



Excavated Menorah from Hebron area. 3rd century

The new believers of God, Christians and Moslems, who were proud to be the children of Abraham, were considered gentiles simply because they were non-Jews. This attitude inflamed the fire of anti-Semitism. The golden commandment of the Torah - Love your neighbor as yourself - seemed to be null in practice. The Jews did not love the gentiles and the gentiles hated the Jews. That was almost a normal reciprocation. However, because the non-Jews were much stronger, the Jews had more victims in the battle of love and hate. That was not strange either.

The separation between Jews and gentiles during the Diaspora resulted in the neglect of some of the greatest commandments. Just as some of the Mosaic laws became impracticable with the destruction of the Temple, others could not be practiced because of the fall of Judaism. In the lengthy period of the Diaspora, all doors were closed to strangers. There were no gerim anymore. A non-Jew could hardly be accepted to Judaism and be granted love and protection by the followers of Moses. In this period the chosen people meant something different from its real meaning. The sharp distinction between this people and others caused a rapid growth of anti-Semitism.

From the day the Second Temple collapsed to the day the independence of Israel was declared, the Jews tried to remain Jewish by their blood only. The gentiles were unclean to them. So it was impossible for them to love others as themselves. The Jews and gentiles were aliens to each other. Since for each Jew there were hundreds of thousands of gentiles, the xenophobia, or fear of strangers, was imbalanced. The Jews were always losers. They should have taught love to other nations, but they did not. Instead they expanded the field of hate by separating themselves from their neighbors.

In monotheism we were pioneers, but all during the Diaspora we failed to elaborate the concept of monotheistic humanity for the world. Why did we suffer in Christian and Moslem societies? Was it not mainly because we degraded them by unjust commentary on the divine commandments: 7 vs. 613? We refuse to look at the root of anti-Semitism, but whether we look at it or not, its existence cannot be denied. Had the chosen people not been separated from others, the cruelty of anti-Semitism might have been avoided. The Diaspora may be called the age of separation: Jews from non-Jews on one side and Jews from Jews on the other. Should we continue to live in the same environment as our forefathers?

Let us remember that "God created man in His own image...male and female created He them" (Gen.1:27). And Jews and gentiles He created them, in their spiritual nature, irrespective of their race and creed. For Jews or non-Jews to ignore the invaluable rights of man is an outrage against God. As long as there is a wall of separation between two human beings, a man on one side cannot love the one on the other side.

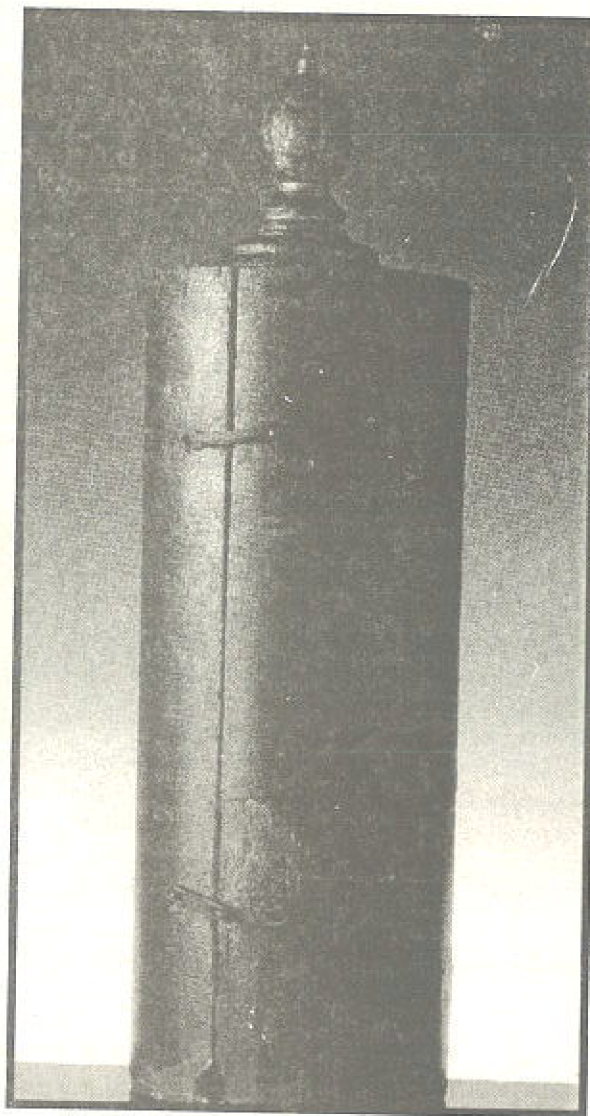
Summary (Chapter 16)

In spite of full respect and the grant of equal rights to the strangers in the Holy Book, under the heavy pressure of the Diaspora, a solid barrier was made between Jews and gentiles. This separation later created the roots of anti-Semitism.

they could not be selected as the king of the Jews (Deut. 17:15). Members of nokhrim were reluctant to believe in God.

The second group was called *gerim*. They were resident aliens the people who stayed with the Israelites permanently. The non-Jewish slaves who left the house of bondage in Egypt and together with Moses nation fled to the land of freedom were among this group. In the Torah they were protected by law and fully respected. They had not been born Jewish. None of their parents was a Jew. They were pagans who, without any obstacle, converted to Judaism and had to obey the divine commandments (Gen. 21:23, Ex. 12:49, Num. 15:15-16).

Interestingly enough, the Hebrews were for a long period in the same class as aliens. By using the word gerim for the Jewish people, the Torah emphasizes this fact (Ex. 22:20, Lev. 25:23). Although most of the non-Jewish gerim who escaped Egypt were poor during the exodus, they gradually reached such prosperity that they were able to hire Jews as their servants (Lev. 25:47). One of the most splendid commandments of the Torah, which is a very valuable lesson to the world, is being tolerant toward outsiders and offering them equality and freedom by law (Lev. 24:2, Deut. 1:16). At the threshold of the reconstruction of the Temple, the word ger meant the new Jew, a stranger or alien who converted to Judaism and obeyed the divine instructions.



Torah Case. Kaifeng, China, 17th century

The above short review proves a few undeniable facts. The most important one is the change in the meaning of goyim (gentiles), which completely contradicts what we find in the Torah. Another fact is the deep love of the Torah toward the strangers who did not belong to the twelve tribes. Through continuous persecution that the Jews suffered, the word goyim first became equivalent to nokhrim, and through time the concept became vaguer. The Mormons, a sect of Christianity, believe that they are the true descendents of the Hebrews and call all non-Mormons, including Jews, gentiles!

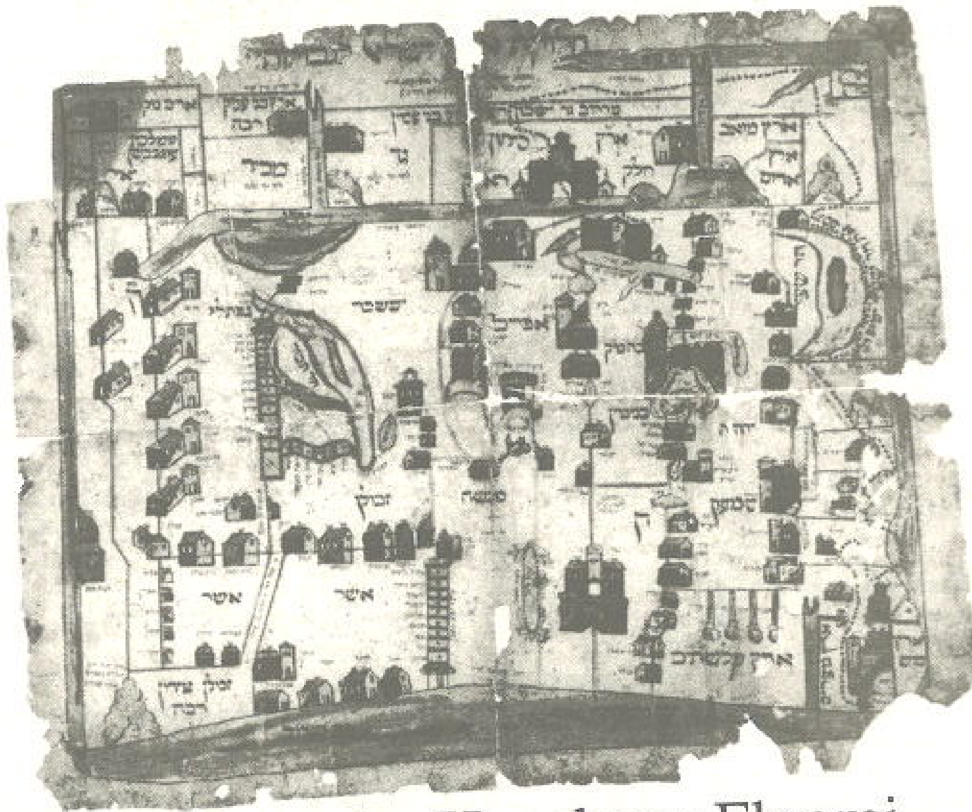
By creating a barrier between Jews and gentiles, the former became aliens to the latter, and through the Israelites attempts to save the holy seeds (Ezra 9:2) of Abraham, the seeds of anti-Semitism were cultivated. The gentiles, ignorant to the humanistic teachings of Moses, were intolerant to the stranger Jews. Such a separation became sharper with the inaugural speech delivered by Ezra in the opening ceremony of the Second Temple. King Solomon, in his inaugural address of the First Temple, requested God to hear the prayer of a stranger who is not of thy people Israel (I Kings 8:41). Ezra, in his speech on the opening day of the second Temple, while sobbing and imploring, asked all the Hebrew men who had married strangers be separated in order to keep the holy seed holy. Some of the wives had children (Ezra 10:11-12 & 44). There is a question as to whether some of these stranger women were among gerim or not.

Although Ezra intended to follow the commandments that forbid marriage with the seven tribes (Deut. 7:1-3), later on his recommendation included the strangers who were willing to be Jews. In general, after the destruction of the Second Temple, the differentiation between the Jews and gentiles found an ever-increasing depth. So much so that when Christianity and Islam did not yet exist, the Jewish clergy declared that even the best gentile deserved to be vanished. In some prayers, the Jews thanked God that they had not been created gentile. With the emergence of new monotheistic religions during the Diaspora, the attitude of the non-Jews toward the children of Israel hardened. Hatred nourished hatred and the Jewish communities, as minority groups among large nations of gentiles, suffered most.

During the Talmudic period, although some kind words were said here and there about gentiles, they were badly degraded by the announcement that they had only seven divine rules compared to the 613 commandments given to the Jews. The seven rules, known as Noahide laws, are an interpretation of Chapter Nine of Genesis by the priests and are as follows: The prohibition of (1) idolatry, (2) blasphemy, (3)

INDEPENDENT JUDAISM

The Need For Another Theodo. Herzl



Map of Israel Divided among the Tribes circa 19th century

An Essay by Hooshang Ebrami

The Bondage of Judaism in Our Time

Sixteen

ANTI-SEMITES VS. ANTI-GENTILES

The day the Israelites built an invisible wall between *Jews* and *gentiles*, the evil of anti-Semitism became powerful and later erected the visible wall around the Jewish ghettos. Such a statement may not be easily accepted, particularly by the fundamentalists, on the ground that it is opposite to what Chumash says. To verify the reality, we have to refer to the Holy Book first. Before doing so, it should be reminded that "gentiles" is the Latin translation of the Biblical word goyim, the singular of which is goy.

In the Torah goy means nation, tribe or people. God has called the Jews by the same name, "vaecekha le-goy gadol" (Gen. 12:2), which means: I will make of thee a great nation. The word goyim has been used for all nations: "goyim rabim," or many nations (Deut.15:6). According to the Torah all nations of the world, including the Israelites, may be called goyim (gentiles). This fact raises an important question. How and when did the separation between the Jews and gentiles, or the Israelites and goyim, start?

In order to find the answer, once more we have to refer to the Torah and trace historical events since the biblical period. There are two distinct categories of aliens mentioned in the Five Books of Moses. The first group is called *nokhrim*, whose members lived with the Israelites on a temporary basis. In rare cases they could be the enemies of the Jews, but most often they were traders who stayed for a while among Jewish society. As long as this group did not harm the Children of Israel, it was protected by Mosaic Law. The Israelites were permitted to lend them money with interest (Deut. 32:21), but

Two years ago, Tel Aviv's Heschel Center for Environmental Learning and Leadership had trained them to be environmental leaders. A year ago they began looking for action.

jurisdiction over the landfill; nothing happened.

It even took two months before Natour convinced some of Kalansuwa's residents to join in the protest. The residents had to overcome cultural inhibitions about complaining to someone who is a respected member of the community. Finally, they got the local religious leaders, or imams, involved, who then spoke against the landfill. This, says Natour, had a big impact on changing residents' minds. "They [the imams] have tremendous clout, especially with their Friday sermons."

The protesters hooked up with an environmental group in the Jewish sector, the Israel Union for Environmental Defence, as well as a nearby Jewish town also suffering from the stink. They used the press and television to push their case. They blockaded roads, stopping the trucks from passing. Protester numbers grew and today there are 50 dedicated environmental activists covering all Kalansuwa's neighborhoods, both male and female, from children to the elderly.

The story hasn't yet come to a clean ending, but the local pressure, as well as media scrutiny, has pushed the neighboring municipality into hiring lawyers to work towards shutting the landfill down.

Action, a little money, and a little professional advice are key to the process, believes Natour. The effort alone has been worthwhile, he says. Success can simply be teaching people about the environment; the learning and the doing both help develop grass-roots democracy.

And Natour is quick to point out that if the locals and their religious leaders had not gotten together, nothing would have changed.

Many might think it a luxury for Israelis - Jewish or Arab - to focus on the environment while Israel is suffering from major security and economic problems.

Not American environmental lawyer and activist Jonathan Sebastian Leo, who was a keynote speaker at the ICCI conference. "It's not a luxury. The longer any society waits to develop environmental and public health practices, the greater the cost," Leo said.

"It becomes more important to focus on other things than violence and security. What are you defending? A land, a way of life, a set of ethics, and if in the process of providing security you soil your own bed, you poison your own soul, what are you left with? The value of what you have been trying to save has been denigrated."

Israeli-Arab environmental activists in Kalansuwa have begun a grassroots campaign to close a local landfill.



Israeli Arabs *focus on the* Green Revolution

By Michal Meyer

Activists in Israeli Arab towns and villages have become the catalysts for a burgeoning environmental awareness in their communities, and are working together with their Jewish counterparts to make the country a more livable place.

These activists say that key allies in their fight are local religious leaders.

Raid Fadilla, an environmental education coordinator for a number of Arab towns in central Israel believes that "if all religions connected environmentalism to religious thought, we'd reach sustainability quickly."

And Fadilla should know. This hugely energetic man organized Israel's first conference on the environment and Islam. Also, thanks to him, environmental issues are now a matriculation subject in his area's schools. He has forged links with the Interreligious Coordinating Council in Israel, the Arava Institute for Environmental Studies, and the Heschel Center, among others.

He told the 35 imams who attended his conference about environmental problems in the Arab sector and the world. "It was the first time they had heard about these issues," he says. "I emphasized the connection of Islam to the environment, to sustainability, to water."

Fadilla and the imams agreed that one Friday in every month, the imams' sermons would be on the environment. The imams also agreed to write a booklet on Islam and the environment.

"The imams in our community have a big influence, more than a teacher or political leader," says Fadilla. "They can make a revolution. We want them to make a green revolution."

All Mustafa Natour had to do was follow his nose to make his first attempt at leading an environmental group a success. And he didn't have to go far to smell something rotten.

His town Kalansuwa, a Muslim town with a population of 17,000 in central Israel, is getting by. It has a well-developed infrastructure and some nice neighborhoods. The environment has never been a priority for residents. But now there is one small problem - the town stinks.

Close to Kalansuwa, a wealthy resident had created a landfill in the middle of an agricultural area and started accepting smelly organic waste. To make matters worse, hundreds of noisy semitrailers drive through the town every day to get to the landfill.

No one dared to publicly complain and the municipality ignored the situation, Natour told listeners during the third annual Conference on Religion and the Environment held last week in Jerusalem.

The conference, which included Israeli, Arab and American participation from religious and environmental leaders, was sponsored by the Interreligious Coordinating Council in Israel and the Jerusalem Institute for Israel Studies.

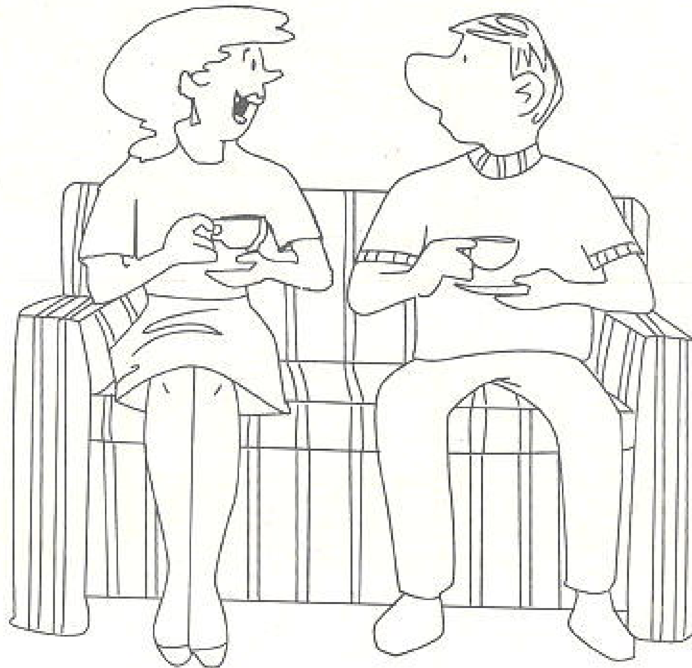
Natour, who is director of the local community center, and other center members, decided to do something about the situation. But Natour and his friends were not just naive do-gooders.

Two years ago Tel Aviv's Heschel Center for Environmental Learning and Leadership had trained them to be environmental leaders. A year ago they began looking for action.

The group wrote a two-page article in the local press; nothing happened. They wrote letters to the environmental ministry and the regional health authority, nothing happened. They went to the municipality of the next town, which had jurisdiction over the landfill; nothing happened.

sands of Jews.

Too often, the victims of slanderous tongues suffer terribly. In Shakespeare's plays, there is no villain more vile than Othello's Iago, whose evil is perpetrated almost exclusively through words. At the outset, Iago vows to destroy the Moorish general Othello for bypassing him for promotion. Knowing Othello's jealous nature, Iago convinces him that his new wife, Desdemona, is having an affair with another man. The charge seems preposterous, but Iago repeats the accusation again and again, then arranges the circumstantial evidence necessary to destroy Desdemona's credibility. Soon, Othello comes to believe the slander and murders his beloved, only to learn almost immediately that Iago's words were false. For Othello, "Hell," as an old aphorism teaches, "is truth seen too late."



What if we could share our consciousness of the power of words with many others--even the entire nation? I have proposed an annual Speak No Evil Day.

Senators Connie Mack (R.-Fla.) and Joseph Lieberman (D.-Conn.) have introduced a bipartisan resolution in the U.S. Senate that requires the co-sponsorship of 50 senators. This resolution would establish such a day, requesting that the President issue a proclamation calling on the American people to eliminate all hurtful and unfair talk for 24 hours; transmit negative information only when necessary; monitor and regulate how they speak to others; strive to keep anger under control; argue fairly and not allow disputes to degenerate into name-calling or other forms of verbal abuse; and speak about others with the same kindness and fairness they wish those people to exercise when speaking about them.

A Speak No Evil Day would plant the seed of a more permanent shift in our consciousness. I hope it would touch everyone--from journalists, politicians, activists, teachers, ministers, and businessmen to mothers, fathers, brothers, sisters, sons, and daughters.

A rabbi once told me that his grandmother used to say, "It is not within everyone's power to be beautiful, but all of us can make sure that the words that come out of our mouths are." A Speak No Evil Day could be a 24-hour period of verbal beauty.

It could be a day when a young child frequently teased by his classmates and called by an ugly nickname can go to school confident no one will say a cruel word to him.

It could be a day on which an employee with a sharp-tongued boss can go to work without fearing that he or she will be abused verbally.

It could be a day on which that sharp-tongued boss, the type who says, "I don't get ulcers, I give them," might come to understand how vicious such a statement is and will say nothing to cause pain to another.

It could be a day when a Congressional candidate who suffered a nervous breakdown will not have to worry that his opponent may use this painful episode to humiliate him publicly.

It could be a day when a husband who always complains tells his wife what he loves about her.

It could be a day when a person of one race will see beyond the color of another's skin.

It could be a day when people will use the words that heal others' emotional wounds, not those that inflict them.

A Jewish proverb teaches, "If you will it, it is no fantasy." If we want it enough, a Speak No Evil Day is possible. Let us try.

I hope [Speak No Evil Day] would touch everyone--from journalists, politicians, activists, teachers, ministers, and businessmen to mothers, fathers, brothers, sisters, sons, and daughters.

Words are powerful enough to lead to love, but can lead to hatred and terrible pain as well. We must be extremely careful how we use them.



direction, becoming an ethical speaker forces you to anticipate the inadvertent harm your words might cause. For instance, although praising a friend might seem like a laudable act, doing so in the presence of someone who dislikes him or her probably will do your friend's reputation more harm than good. Your words well may provoke the antagonist to voice the reasons for his or her dislike, particularly if you leave soon after making your positive remarks.

Indeed, the danger of praise leading to damage likely is at the root of the Book of Proverbs' rather enigmatic observation: "He who blesses his neighbor in a loud voice in the morning, it will later be thought a curse" (27:14). Bible commentaries understand this to mean that fame and notoriety ultimately can damage a person's good name-or worse.

NEGATIVE TRUTHS

As a rule, most people seem to think there is nothing morally wrong in spreading negative information about another as long as the statement is true. Ordinary experience proves otherwise, however. The Jewish tradition takes a very different view. Perhaps that is why the Hebrew term lashon ha-ra (literally "bad language" or "bad tongue") has no precise equivalent in English. For, unlike slander, which universally is condemned as immoral because it is false, lashon ha-ra is true. It is the dissemination of accurate information that will lower the status of the person to whom it refers; hence, I translate it as "negative truths."

Jewish law forbids spreading negative truths about others unless the person to whom you are speaking needs the information. To do so is a very serious offense, one that has been addressed by many non-Jewish ethicists as well. Two centuries ago, the Swiss theologian and poet Jonathan K. Lavater offered a good guideline concerning the spreading of such news: "Never tell evil of a man if you do not know it for a certainty, and if you know it for a certainty, then ask yourself, `Why should I tell it?'"

Intention has a great deal to do with the circumstances in which it is prohibited to speak negative truths. The same statement, depending on the context, can constitute a compliment or a mean-spirited attempt to diminish another's status. For example, if you relate that a person known to have limited funds gave $100 to a certain charity, you probably will raise the person's stature because people will be impressed at his or her generosity. If you say of an individual known to be wealthy that he or she gave $100 to the same cause, though, the effect will be to diminish respect for that person. He or she now will be thought of as "cheap."

This realization does not deter many people from speaking negative truths.

Gossip often is so interesting that it impels many of us to violate the Golden Rule to "Do unto others as you would have others do unto you." Although we are likely to acknowledge that we would want embarrassing information about ourselves kept quiet, many of us refuse to be equally discreet concerning others' sensitive secrets.

SLANDER

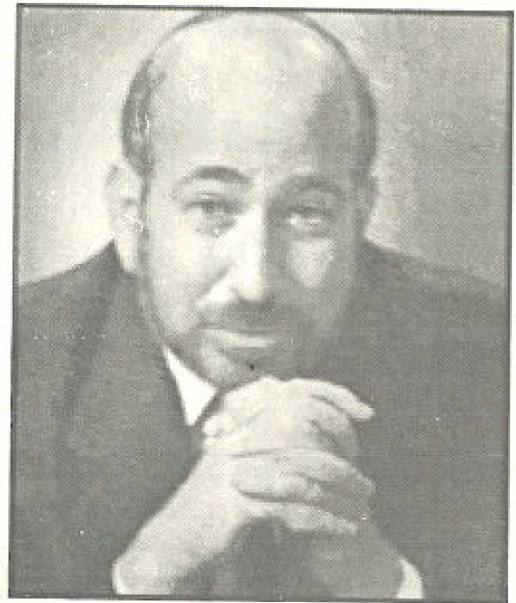
The most grievous violation of ethical speech is the spreading of malicious falsehoods, what Jewish law calls motzi shem ra, or "giving another a bad name." To destroy someone's good name is to commit a kind of murder. That is why it is called "character assassination." Indeed, it has led to literal murder. During Europe's devastating 14th-century Black Plague, anti-Semites and others seeking scapegoats spread the lie that Jews had caused the pandemic by poisoning village wells. Within a few months, enraged mobs murdered tens of thou-

SPEAK NO EVIL

Part 2

Biblical Ethics of Speech

By Rabbi Joseph Telushkin



The biblical ethics of speech derive in large measure from a verse in Leviticus: "You shall not go about as a talebearer among your people" (19:16).

Not coincidentally, this appears just two verses before the Bible's most famous law: "Love your neighbor as yourself" (19:18).

Because the commandment is so terse, it is difficult to know exactly what the Bible means by "talebearing." Does this law mean that it is forbidden to talk about any aspect of other people's lives (e.g., telling a friend, "I was at a party at Sam and Sally's house last night. It's absolutely gorgeous what they've done with their kitchen.")? Or does the verse only outlaw damning insinuations (e.g., "When Sam went away on that business trip last month, I saw his wife Sally at a fancy restaurant with a good-looking guy. She didn't see me, because they were too busy making eyes at each other.")? Is it talebearing, for that matter, to pass on true stories (e.g., "Sally confessed to Betty she's having an affair. Sam ought to know what goes on when he's out of town.")?

The Bible never fully answers these questions. Nevertheless, Jewish teachers have elaborated upon biblical law for centuries and formulated, in ascending order of seriousness, three types of speech that we should decrease or eliminate: non-defamatory and true remarks about others; negative, though true, stories that lower the esteem in which people hold the person being discussed; and slander--that is, lies or rumors that are negative and false.

Non-defamatory and true remarks. The comment, "I was at a party at Sam and Sally's house iast night. It's absolutely gorgeous what they've done with their kitchen," is non-defamatory and true. What possible reason could there be for discouraging people from exchanging such innocuous, even complimentary, information?

For one thing, the listener might not find the information so innocuous. While one person is describing how wonderful the party was, the other well might wonder, "Why wasn't I invited? I had them over to my house just a month ago."

The more important reason for discouraging "innocuous" gossip is that it rarely remains so. Suppose I suggest that you and a friend spend 20 minutes talking about a mutual acquaintance. How likely is it that you will devote the entire time to exchanging stories about his or her niceness? How soon before it takes on a negative tone?

For most of us, exchanging critical news and evaluations about others is far more interesting and enjoyable than exchanging accolades. If I were to say to you, "Janet is a wonderful person. There's just one thing I can't stand about her," on what aspects of Janet's character do you think the rest of our conversation most likely will focus? "Nobody ever gossips about other people's secret virtues," British philosopher Bertrand Russell once noted. What is most interesting about others usually are their character flaws and private scandals, people tend to think.

Even if you do not let the discussion shift in a negative

...Most people seem to think there is nothing morally wrong in spreading negative information about another as long as the statement is true. Ordinary experience proves otherwise, however.

Burn families, barbecue chickens

By Dennis Prager

It is of utmost importance to understand the roots of the latest project of the organization People for the Ethical Treatment of Animals (PETA) "The Holocaust on your plate," a campaign that morally equates killing chickens with the Holocaust.

When you do, you will also understand the roots of the moral chaos of our age.

How does a person, let alone hundreds of thousands, perhaps millions, of people, come to equate killing chickens with murdering human beings? How does such a group raise millions of dollars each year from normal people? How can educated people believe that chickens "suffer" (as opposed to feel some primitive form of physical pain) in any way even remotely comparable to the self-aware, self-conscious, emotional human being? How does contemporary society produce these frightening idiots in such enormous numbers?

The most important reason is secularism. As G.K. Chesterton said about a hundred years ago: "When people stop believing in God, they don't believe in nothing, they believe in anything." Those prophetic words restated what the Psalmist wrote 2,500 years before: "Wisdom begins with fear of God."

NO GOD, NO WISDOM.

The death of God-based values is the major reason for the moral wasteland known as the university, the one place where America is regarded as a villain and the U.N. as morally progressive; where male and female are regarded as subjective constructs, not naturally distinctive identities; where Fidel Castro is a hero and Palestinian terrorists are freedom fighters.

And secularism explains the widespread belief in the equivalence of people and animals. The breakdown of belief in the God of the Bible has led to the demise of the belief in the sanctity of human life. If human beings are not regarded as created in God's image, but only in the image of animals, there is no reason to regard human life as worth more than that of an animal, including chickens.

It is not a coincidence that no mainstream Jewish or Christian denomination, no matter how liberal, agrees with PETA's campaign or teaches its adherents that humans and animals are of equal worth. You have to enter the moral chaos of full-blown secularism to believe that people burned alive, slowly frozen to death, medically experimented on, stripped naked and machine gunned family-by-family, forced to watch their children burned, or slowly asphyxiated in gas chambers suffer no more than slaughtered chickens, and that both acts are morally identical. It is impossible to believe in any normative expression of Judeo-Christian values and believe this.

I first realized this 30 years ago, in my early 20s. I was seated on an airplane next to a woman who was having a vegetarian meal. After ascertaining that she was a vegetarian, I asked her why she was one.

"Because we have no right to take an animal's life. Who are we humans to think we are more valuable than animals?"

That was the first time I had ever heard such an idea, and I was dumbfounded.

"You don't really mean that, do you?" I asked. "After all, which would you save first, a human or an animal?"

I was certain that this was a rhetorical question. But to my amazement, no answer was forthcoming.

Finally, I said, "Did you hear my question?"

"I'm thinking," the woman responded.

Those two words were an epiphany. I immediately suspected that this woman might not be an anomaly, but rather a perfectly normal product of a secular society. To confirm this, I decided to pose this question to others. For 30 years, I have asked high school seniors throughout America which they would save first, their dog or a stranger. In every instance (except some religious schools), one third have voted to save their dog, one third for the stranger, and one third just didn't know.

These students are now adults. Some of them work for PETA, and many of them support an organization that believes in the equivalent worth of humans and chickens.

The thing to understand is that this makes sense. When people stop believing in God, they believe in anything.

In the Muslim world today, we see the dangers of religious fanaticism. In the Western world we see the dangers of secular nihilism. America, with its unique blend of secular government and Judeo-Christian values, is in the middle. We better guard this unique blend. Or we will all be barbecued.



WELCOME TO OUR FIRM, MR. BARKER. I UNDERSTAND YOUR EXPERTISE IS IN ANIMAL RIGHTS.

Marriage lies ahead for almost everybody, but at the right time and with the right person.

we took a wrong turn somewhere. If you're blindly reaching out for the next available life partner, chances are, you'll get lost as well. I mean, it's 2003 and we've got a generation of jaded youth. Look around, you notice something weird about the divorce rate among Persian Jews? Yeah, it's skyrocketing and it's at its highest rate ever. A lot of these couples rushed, then crashed and burned.

Now, I'm not a feminist and I'm not saying everyone should wait until they've straightened everything else out in their lives. I mean, if *The One* comes along, by all means, go ahead, take the plunge. And it's not always a guarantee that if you wait till you're experienced or marry for the right reasons, you'll live happily ever after. It's just that it might be easier to run into Mr. or Ms. Right after slamming into a few Wrongs.

Marriage lies ahead for almost everybody, but at the right time and with the right person. How do you know who that person is? Well, it's not somebody that's appealing because of the number of zeroes in their bank statement. And it's not someone who will whisk you away from all your worries. Marriage is not some sanctuary away from Mom and Dad's rules either. After all, you're supposed to live with this person forever.

Travel the road of life on cruise control. As Billy Joel crooned in a song from the eighties, "This is the time to remember." He was right. These are the years to remember. These are the years to mess up, then pick ourselves up again and learn from our mistakes. Think about singlehood the way you think about high school, look forward to a time when it's reflected in your rear view mirror, but cherish the time you spend driving through.



Some facts to be proud of about the 100th smallest country, with less than 1/1000th of the world's population.

Israel leads the world in the number of scientists and technicians in the workforce, with 145 per 10,000, as opposed to 85 in the U.S., over 70 in Japan, and less than 60 in Germany. With over 25% of its work force employed in technical professions. Israel places first in this category as well.

Israel has the highest ratio of university degrees to the population in the world.

Israel has the highest per capita ratio of scientific publications in the world by a large margin, as well as one of the highest per capita rates of patents filed.

In proportion to its population, Israel has the largest number of startup companies in the world. In absolute terms, Israel has the largest number of startup companies than any other country in the world, except the US (3,500 companies mostly in hi-tech).

Israel is ranked #2 in the world for VC funds right behind the US.

Israel has the highest percentage in the world of home computers per capita. * Outside the United States and Canada, Israel has the largest number of NASDAQ listed companies

Israel has the highest average living standards in the Middle East. The per capita income in 2000 is over $17,500, exceeding that of the UK.

With more than 3,000 high-tech companies and start-ups, Israel has the highest concentration of hi-tech companies in the world (apart from the Silicon Valley).

With an aerial arsenal of over 250 F-16s, Israel has the largest fleet of the aircraft outside of the US.

Israel's $100 billion economy is larger than all of its immediate neighbors combined.

The cell phone was developed in Israel by Motorola-Israel. Motorola built its largest development center worldwide in Israel.

Windows NT software was developed by Microsoft-Israel.

The Pentium MMX Chip technology was designed in Israel at Intel.

Voice mail technology was developed in Israel.

AOL's instant message program was designed by an Israeli software company.

Both Microsoft and Cisco built their only R&D facilities outside the US in Israel.

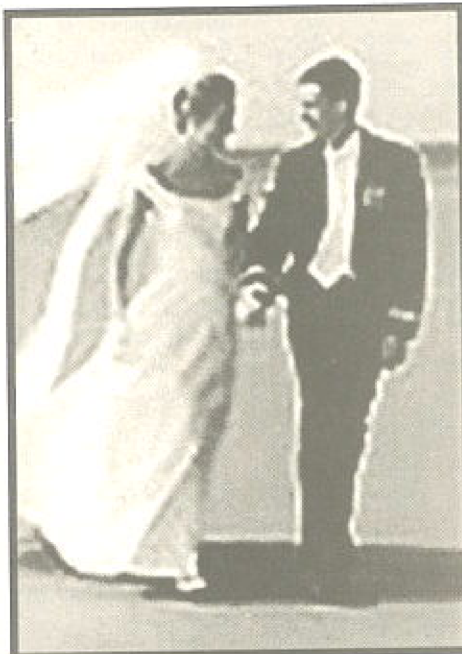
On a per capita basis, Israel has the largest number of biotech start-ups

Israel has the largest raptor migration in the world, with hundreds of thousands of African birds of prey crossing as they fan out into Twenty-four percent of Israel's workforce holds university degrees -- ranking third in the industrialized world, after the United States and Holland -- and 12 percent hold advanced degrees.

What's the Rush?

By Solange Borna

A few years ago, my cousin and I traveled to the Big Apple. The plan was to stay in New York for a few nights, then head off to visit our old hometown, Silver Springs, Maryland. On our last night in New York, though, my cousin got a frantic call from her boss pleading her to return soon. So, we had to cut our Maryland trip short. From New York, we drove to New Jersey, and from there, started our drive down memory lane.



The drive from Jersey to Maryland is absolutely breathtaking. It's as far as a trip from L.A to San Diego, but here, you don't need the mini backgammon set, the cards or even the pesteh because the entertainment lies outside the car windows. The curved road cuts through miles and miles of lush greenery, images only seen in landscape paintings. Cows graze on farms perched against baby blue skies and cotton clouds. In winter, it's a white Neverland, sprinkled with pine trees, gnarled arms outstretched, catching snowflakes. For a kid traveling this road on family trips, it's a fairy tale come to life.

Instead of relishing in this euphoric escape from brute civilization, though, we were busy making phone calls to change our flight plans and brainstorming ways to wrap up our last stop quickly. Because we had to fast forward our trip so much, we barely stole but a few glances at the scenery around us. Finally, after getting lost a few times, we were in Maryland visiting our old houses and school. It was not until the eastern horizon was slowly diminishing behind our plane back to L.A, did I realize that we hadn't even enjoyed one of the main things we had set out to see, "New Jersey Turnpike." Our time spent in haste had gone to waste

As my cousin snored away on my shoulder, I thought about why we count the days to an anticipated occasion, then wish we had savored the moments leading up to it. On the road of life, we can't wait to do a lot of things, like get our drivers license. Oh the excitement, being able to choose where you drive, when you drive.

Now, driving means hours of nerve-racking traffic and the threat of accidents. What was the rush? Eyes pinned on the road, most of us are steadfastly heading toward the next destination in life. Why don't we just sit back and enjoy the process of getting there? In high school, we just can't wait to get out. It's all about not having to wake up at the crack of dawn anymore and being able choose our own path in life. Now, if we could only rewind time and be back, safe in the zone of No Worries.

It's kind of the same thing with marriage in the Persian Jewish society. Some are in such a rush to tie the knot that they end up tangled in a situation with the wrong person or married for the wrong reasons. It's as if single life is a swamp full of quicksand waiting to swallow them up and the only hope of survival is that rope of marriage that they can almost reach. What about all the other pit stops that come before the marriage off ramp? I mean, whatever happened to finding yourself, choosing your career path, establishing long-lasting friendships and memories that will last a lifetime?

So far, my twenties have been a peculiar journey. Ever since 21, each year has had its share of defining moments. But these are the moments that lay the groundwork for who I am to become. The problems we have as twenty-somethings are nothing like the little issues we fretted about it high school, or even college. My friend said it best when she said " it's as if you were on this happy pill until you reached 21, and then the effects slowly started wearing off." The Quarter-Life crisis is what it's called, I believe, but it's not a bad thing unless you ignore it. Yeah, yeah, biological clocks do tick, but who cares if we're a few minutes late? Is someone there to dock us points for being tardy? So we're over 23 and not married. So what, we're supposed to bust out the torshi jar? Have we just been wasting time all along? No! We've been living a life, finding ourselves and now we're better able to make the right decisions about marriage partners.

No one can stop the family members from setting up blind dates, from making us feel like it's getting later and later. But you know what? The reason my cousin and I got lost on our trip was because we were rushing and we made a mistake,

Celebrate Israel in style

By Moshe Spinowitz

With Passover fresh in my mind, I found myself singing "Dayenu" on Israel's 55th Independence Day. We Jews are fortunate to have a nation of our own that has survived several wars of aggression and escaped the latest Middle-East war with nary a scud attack. For that alone, we could say, "Dayenu!" - "It would have been enough."

Israelis have defended more than their own country - they have saved countless lives around the world through their bravery: Colonel Yonatan Netanyahu was killed when he led a successful rescue mission on the Entebbe Airport in Uganda in 1976, freeing over 100 passengers from an Air France flight held hostage by terrorists. In 1981, Colonel Ilan Ramon, a victim of the recent Columbia Space Shuttle tragedy, participated in the bombing raid that destroyed Saddam Hussein's nuclear facility and saved America and the Middle East from atomic terror in 1991 and 2003. Dayenu!

But Israel's accomplishments are greater than mere survival and military ingenuity. Israel is a diverse, creative, and free society that has flourished in the face of terror and has given the world the technology that we use everyday. This year, Israel's supporters should celebrate Israel's many achievements - which we take for granted - in the arena of technology, medicine, culture, and sports.

Did you know that Israeli scientists from Motorola Israel developed the cell phone? This Independence Day, call five of your friends and tell them to thank Israel for the nifty communicator they slip into their purses and pockets. While you're IM'ing your buddies, pass on the news that four young Israeli programmers developed the technology behind AOL's Instant Messenger.

Did you know that Intel's new high-speed Centrino chip - which doubles battery life on laptops - was developed entirely in Israel? While watching a DVD for hours on your Centrino laptop, thank Israel for the extra battery life.

In the field of medicine, Israel is saving your heart and making innovations in early cancer detection. Did you know that researchers in Israel developed a new device that directly helps the heart pump blood, an innovation with the potential to save lives among those with congestive heart failure? Israeli scientists also developed the first fully computerized, no-radiation, diagnostic instrumentation for breast cancer. Israel's Given Imaging developed the first ingestible video camera, so small it fits inside a pill to help doctors diagnose cancer and digestive disorders.

How does Israel maintain this hit parade of medical achievements? Israel has more engineers and scientists per capita than any other country. It also produces more scientific papers per capita than any other nation. But Israeli heroes of medicine and science don't just stay in the lab; they rush into the fray and save people, not only in Israel, but around the world: When the U.S. Embassy in Kenya was bombed in 1998, Israeli rescue teams were on the scene within a day - and saved three victims from the rubble. A year later they were on the ground in Turkey rescuing earthquake victims.

And who said the Golden Age of Jewish athletes is over? Israeli tennis player Anna Smashnova is the 15th ranked female player in the world. Memo to all you Israel-loving tennis fans: In addition to following Venus and Serena this tennis season, add Smashnova to your roster of favorites.

Think Jews can't jump? Israel's Maccabbi basketball team won the European championships in 2001, and Europe's SuproLeague MVP was Israeli center Nate Huffman.

At the next meeting of the Galactic Senate in the Star Wars universe, someone should inform Chancellor Palpatine that Queen Padme Amidala (actress Natalie Portman) was actually born in Jerusalem. I hope she can still serve in the Senate. Fans of Mighty Morphin' Power Rangers should note that the show was developed by Haim Saban, an Israeli whose family fled Egypt.

Let the hip-hop generation learn that Israel has earned a spot on the map. This month, the rap group Wu-Tang Clan will visit Israel on a solidarity music tour. Wu-Tang member Cappadonna said, "No one thinks that a Hebrew-speaking country has anything do with hip-hop, but hip-hop is alive in Israel."

I assure connoisseurs of "high culture" that Israel has covered its bases. During the 1991 Gulf War, the Israel Philharmonic Orchestra played a concert wearing gas masks as scud missiles fired by Saddam fell on Tel Aviv. Israel has more museums per capita than any other country, and Israel has the world's second highest per capita output of new books.

On its 55th birthday, celebrate Israel for all her diverse accomplishments and tell your friends and family about the unheralded contributions Israel has made to your life.

Jewish Humor

And this is how it all began!!!!

God said, "Go down into that valley."
And Adam said, "What's a valley?" and God explained it to him.
Then God said, "Cross the river"
And Adam said "What's a river?" and God explained it to him.
And then God said, "Go over the hill."
And Adam said, "What's a hill?" and God explained it to him.
Then God told Adam, "On the other side of the hill, you will find a cave,"
And Adam said, "what's a cave?"
And God explained that to him. "In the cave you will find a woman."
And Adam said, "What's a woman?"
So God explained that to him, and said, "I want you to reproduce."
And Adam said, "How do I do that?"
So God explained it to him.
So off went Adam, down into the valley, across the river, and over the hill, and into the cave, and found the woman, and in about five minutes he was back.
God said angrily, "What is it now?"
And Adam said, "What's a headache?

Mother-in Law

A young Persian man excitedly tells his mother he's fallen in love and that he is going to get married.

He says, "Just for fun, Mom, I'm going to bring over 3 women and you try and guess which one I'm going to marry." The mother agrees.



The next day, he brings three beautiful women into the house and sits them down on the couch and they chat for a while.

He then says, "Okay, Mom, guess which one I'm going to marry."

She immediately replies, "The one on the right."

"That's amazing, Mom. You're right. How did you know?"

The Persian mother replies "I don't like her."

Voice Mail

1- Hello, you have reached the office of the Board of Rabbis. If you are Orthodox, press 6-1-3; if you are Conservative, press 1 or 2; if you are Reform, press any button you like; if you are Reconstructionist, press all buttons. (DING)

Please hold on while I transfer your call.

Hello. You have reached the Orthodox rabbi. The answer to your question is that it is, forbidden by the Torah. If you wish to change your affiliation, press 18. (DING)

Hello. You have reached the Conservative rabbi. The answer to your question is that we have ruled that either answer is acceptable to some of us and neither answer is acceptable to all of us. We hope this has been helpful. If you wish to change your affiliation, press 18. (DING)

Hello. You have reached the Reform rabbi. The answer to your question is: if you want to, sure, why not? Who are we to say? If you wish to change your affiliation, press18. (DING)

Hello. You have reached the Reconstructionís rabbi. The answer to your question presumes there is an answer to your question. However my role is to empower you to answer your own question. To answer your question please, hang up now. (CLICK)

2. Hello. You have reached the offices of the Jewish Community Relations Council. If you are offended by our position on Israel, please press 1; if you are offended by our position on church-state separation, please press 2; if you are offended by our position on Black-Jewish relation, please press 3. If you think all Soviet Jews should move to Israel, press 4, unless you are calling from North America, in which case pressing 4 will not work. If you are calling to propose a boycott of our local newspaper, please press 5; if you are calling to propose a boycott of ABC, CBS, NBC, CNN, or PBS, please press 6. If you are calling to ask who authorized us to speak for the Jewish community, please hang up and organize your own agency. Have a consensual day.

From David Barak's Jewish Jokes

***Q** What about praying for things that seem impossible to get?*

The most dangerous thing that can happen to a human being is losing hope, or moving to the step of depression, despair and helplessness. In these conditions prayer does the opposite. It gives us hope, faith and a sense that we become able to change our minds. I just heard about a friend of my mother who has cancer. Prayer may not change the diagnosis for her or it can't change the reality of her death, but it can provide the peace of mind and the acceptance of reality.

***Q** You left your congregation to write your first book, To Begin Again, which became a bestseller. What is the message in this book ?*

The book has a lot of messages. The basic idea is that human beings have the capacity to find their way of life, joy, and to have faith no matter what. The human spirit is stronger than we can ever imagine. Certainly there are hard situations in life that we think we are unable to go through, but it is not true. One of the messages of *To Begin Again* is that the lives of other people teach us lessons. When I became the rabbi of a synagogue I thought I only had to teach the congregation. But soon I found out that my own congregation gave me inspiration. Another message of this book is related to the common question asked every day by many people: "Why it happened to me?" I don't have an answer to this question. But in my book I have shown how to handle what has happened to you. For me the question I am trying to teach people to ask is a different question. "How can I live the most beautiful life?" It is in the face of a question that never can be answered. So far God has not answered "Why me?" There are some people who keep their pain and continue to ask why instead of how. For them life comes to an end. They don't die. But they don't have life either. They stop having faith and loving others.

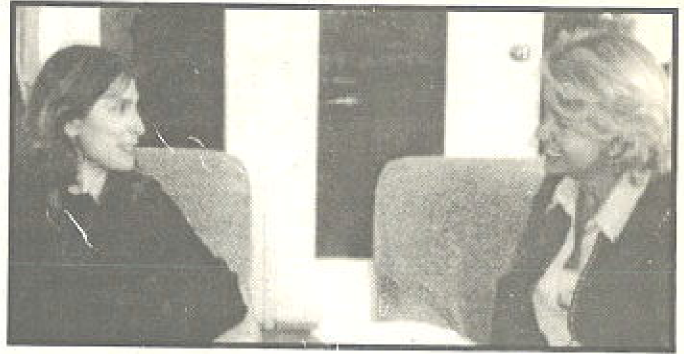
A Prayer for Those Days When Life Spins Out of Control

When I panic, God, teach me patience.
When I fear, teach me faith.
When I doubt myself, teach me confidence.
When I despair, teach me hope.
When I lose perspective, show me the way—
back to love, back to life, back to You. Amen.

Selected from *Talking to God*

***Q** Being such a young rabbi, how are you able to help people through their tragedies?*

When I first became rabbi, a very old man asked me: "What possibly can you little lady do for us?" Another old man told me: "You are such a nice Jewish girl. Did you have to become a rabbi?" These kinds of questions never worried me. I always felt very confident and strength in my ability to comfort people. My Hebrew name is Nachama which means comfort. I feel in my bones that I have a power to give comfort to people, especially to senior citizens. I love that. There was a belief that a rabbi should be an old man, but when I became a rabbi, not only was I a woman, I was also young. This was no problem in helping others. Maybe because I had a big tragedy in my life and I was deeply aware of what pain means.



***Q** You were a rabbi of a congregation for seven years and then you quit. Does this mean that a female rabbi can't keep her position for a lifetime?*

First of all it is true that I don't work in a synagogue as a full time rabbi, but I still do my religious job, particularly in teaching. I teach rabbinical students, giving lectures at the University of Judaism. I teach at the Academy of Jewish Religion. I do a lot of teachings as a rabbi. The truth is that after five years being in the synagogue, I tried to write my first book, *To Begin Again*. There was no way I could do it while I was working full time. So two years later I left the synagogue in order to concentrate on writing my book. I felt there was a need to write that book. I intended to write it. It took me a year and a half to finish it. If I didn't want to write the book, I would have stayed in the synagogue. I had to focus my mind. I couldn't write two or more hours per day and then take care of my other responsibilities as a full time rabbi. Of course it is totally possible for a woman to be the rabbi of a congregation for her lifetime. She can also be a mother and wife at the same time.

***Q** Do you think you will go back to be a rabbi of a synagogue?*

I have thought about that. I may do so some day, but right now I am working on my third book. It is a very wonderful gift to be a congregation's rabbi.

***Q** As a female rabbi, what do you think about the Jewish groups who do not allow women to have an Aliyah at the synagogue?*

I hope all the Jews respect each other. If we can't have respect among ourselves, how can we expect to have mutual respect with non-Jews? All different people with different ideas have to learn to respect each other. I disagree with them but I respect their belief in how they want to interpret Judaism and I hope they respect my ideas and beliefs as well. They are entitled to believe whatever they prefer, but it does not mean I have to believe what they do. There is not one truth about how to live a Jewish life.



NAOMI LEVY

The First Female Conservative Rabbi on the West Coast

An Interview by Rozita Ebrami

Rabbi Naomi Levy, the first female Conservative rabbi on the West Coast, is the author of the best-selling book "To Begin Again" and also "Talking to God". She is the former rabbi of Temple Mishkon Tephilo in Venice, California. After seven years, Rabbi Levy stepped down from the pulpit to focus on writing her book. At the age of 15, she lost her father in a painful tragedy, when her belief in God died along with her father. Her journey back to God is an inspiring story. She lives in Venice, California, with her husband, Robert Eshman, Editor in Chief of the Jewish Journal, and their two children. Here are excerpts of my interview with her.

Q *When did you know that you wanted to be a rabbi?*

I wanted to become a rabbi when I was 3 years old. Everybody, including my parents, thought this was very adorable and cute. They laughed at the idea, but I was serious. That was what I wanted and I can't explain why. I loved Judaism. I loved studying. I loved going to the synagogue. My family was somewhere between Orthodox and Conservative. After a few years, when I became a teenager and my father got murdered, I felt I couldn't become a rabbi.

Q *How did this tragedy in your life happen?*

My mother was not feeling well and my dad took her to the doctor. While they were walking from the doctor's office to their car, they were held up and my father was shot to death. What happened to my dad shattered my faith and my thoughts for becoming a rabbi. Up to that point I had a childish vision of God. I used to look at God as a superman. I used to believe that if you were a good person you will be rewarded and if you are a bad person you will be punished. But after the death of my father this didn't make any sense to me. My father was a very good man. He used to study. Go to synagogue and pray. The question for me was "Why this happened." Why God allowed this to happen. This took me to the stage of understanding God who was no longer like a superman for me. This is a stage that a lot of people go through. There are many people who say why bad things happen to them. I tried to make sense of my suffering.

Q *How did you get your faith back after losing your father?*

I didn't lose my faith, but for about five years I disliked God. I thought God had ignored me and my family. Not believing in God is something that happens to many people after a tragedy or suffering. As a rabbi I have seen this situation a lot. It takes time to go beyond anger and understand God.

Q *After you lost your father, did you still observe the Jewish traditions?*

Even though I was upset with God, I still loved Judaism. I just had a problem with God. I prayed in those years. I was studying. I kept my faith and was very active in the Jewish community. I was the Vice President of Hillel. Judaism was deep down in my heart, but I felt I was abandoned by God. I needed to make peace with God and find a way to understand better how this world works. After my struggle with God, I found my way back and found faith that was stronger than before.

Q *Your second book, Talking to God, is about prayers. What effect does prayer have in our lives?*

I think prayer can literally transform us. It can change our minds in such a way that it guides us in how we treat our children, our spouses and the people who are close to us. It can change our approach to life. Payer can change how we deal with problems and how we appreciate the gifts and blessings. Some say prayers are just words. This is not true. There is something much more than words in a prayer. By praying you begin to know your soul. When you pray, you start to understand what your hopes and longings are and why you have these wishes. This is not the end. It is the beginning. Prayer leads people to change their lives. It leads people to change the world. To me, prayer is a transformation.

intentions of peace with Israel. In a March 3, 2003 interview with the London-based Arabic newspaper, "al-Sharq al-Awsat," Abbas said "on the basis of talks held in Cairo (between the Palestinian Authority and terrorist groups), we agreed upon the freezing of Palestinian military operations for one year... we did not however say that we are giving up the armed struggle...the Intifada must continue". Additionally since he has been elected Prime Minister this past April, Abbas has yet to condemn or prevent the numerous homicide bombings carried out by Palestinian terrorist groups against Israelis.

One is left wondering how President Bush or any other leader in the world would recognize Abbas as a true leader of peace when Abbas has repeatedly denied the Holocaust? Or how can Abbas be a man who wants peaceful co-existence with Israel when he has in the past funded terrorist attacks against Israel and failed to curtail new terrorism aimed at Israeli civilians? No doubt the Road Map peace plan will fail when it is supposed to be carried out by a man whose life's work has been dedicated to the cold-blooded murdering of innocent Jewish men, women, and children.

In June 2002, President Bush made a speech calling for the Palestinian Authority to demonstrate that they were serious about ending terrorism through serious actions before Israel made any land concessions. Today more than a year later the President should follow through with his own words and demand for the Palestinian Authority to eliminate Yassir Arafat's terrorist organization and dismantle other Palestinian terror groups before even getting an inch of Israel's precious soil.

The President should not buckle under pressure from the Arab world and pressure Israel into accepting the Road Map, but demand for the Palestinians to forfeit their path to terrorism or face the military consequences, just as he demanded from Saddam Hussein's regime earlier this year. In the end, the Road Map to Middle East peace will go down in flames just as the other supposed Middle East peace plans because it does not demand equal concrete actions for the Palestinians to take in ending terrorism while it unfairly requires Israel to relinquish strategic territories. Any supposed "peace plan" which weakens Israel's security and threatens her future existence will eventually lead to war. There will never be true peace in the Middle East or elsewhere unless all terrorism against freedom loving nations like Israel and the U.S. is unconditionally stamped out. There can never be and should never be compromises with such cold-blooded killers, if governments or groups continue on the path of terror then they must dealt with and stopped with equal military force.

in hostilities and peace in the region. Nevertheless, this plan is vague and fails to establish an even handed prerequisite for the Palestinian Authority to execute in exchange for Israel's withdrawal from strategic territories in the West Bank and Gaza Strip. Language from the Road Map, only calls for mere promises from the Palestinians that they will make visible efforts to arrest terrorist groups who plan attacks against Israel.

If Israel were to surrender these lands, there would be no checks and balances to assure that the Palestinians would crack down on terrorist activities out of their areas. Eventually Israel would be left to defend an impossible nine-mile border against a potential Palestinian terrorist state which could easily strike Israel's coastal cities from the strategic high hills of Judea and Samaria in the West Bank. At the same time, the Road Map is supposed to be supervised and enforced by the "Quartet" which consists of the U.N., European Union, Russia, and the U.S. With the long pro-Arab positions of the U.N., European Union, and Russia, there is no fair balance of governing bodies which would properly force the Palestinian Authority to comply with their promises to destroy terrorist activities in their areas. Instead these three parties would most likely be lax toward the Palestinians and unfairly pressure Israel because of their oil and business interests with the Arab world.

At the same time, a more dangerous aspect of the Road Map is that it must be implemented by the new Palestinian Prime Minister Mahmoud Abbas, also known as Abu Mazen While the Bush Administration and European leaders have praised Abbas as a true leader for peace and a moderate, the reality is that Abbas has had a terrorist record almost as bad as his former boss Arafat. According to a May 2003 article in "Arutz Sheva," an Israeli news outlet, in 1982 Abbas completed his doctoral thesis titled "The Secret Connection Between the Nazis and Leaders of the Zionist Movement." Only recently has MEMRI (the Middle East Media & Research Institute) translated Abbas's thesis where he states that less than one million Jews were killed during World War II and that Jewish leaders collaborated with the Nazis in order to help the Jews gain world sympathy and their own homeland in "Palestine."

In addition Abbas has had a bloody record of providing the funding for many of the P.L.O.'s (Palestinian Liberation Organization) terrorist attacks against Israel and Jews abroad for the last 40 years. According to research complied by Nitsana Darshan-Leitner, director of the Shurat Hadin Israel Law Center, Abbas was once the P.L.O. treasurer and financier of the Munich Massacre in which 11 Israeli athletes were murdered by P.L.O. terrorists during the 1972 Olympics in Munich, Germany. Leitner points to the 1999 autobiography of "Abu Daoud," the mastermind of the Munich Massacre who wrote that "Abu Mazen was the financer of our operation".

Moreover, Abbas's most recent words reflect his true



The President should not buckle under pressure from the Arab world and pressure Israel into accepting the Road Map

Middle East Road Map to CONFUSION

Bush Administration Plan For Middle East Peace Flawed


By Karmel Melamed

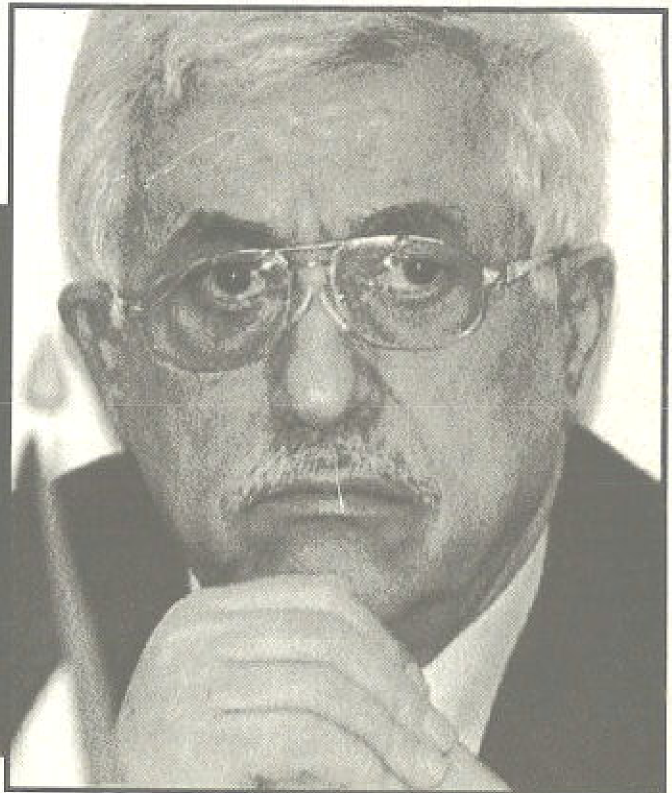
Despite President George W. Bush's strong support for Israel and her right to defend herself from Palestinian terror attacks in the last three years, the Administration's recent endorsement of the "Middle East Road Map To Peace" could have negative repercussions for Israel. If fully implemented, the Road Map could seriously place Israel's future security in jeopardy while simultaneously allowing the creation of a terrorist Palestinian state who's goals would to eliminate the State of Israel altogether. Similar to many peace plans presented in years past, the Road Map fails to demand specific concrete actions for the Palestinian Authority to take. Likewise, the Road Map is doomed to lead Israel into a potential disaster because organizations and governments with biases toward Israel are to oversea the Road Map's implementation and they would disregard Palestinian terrorism.

As history has proven time and again, those who oppose peace and freedom are easily able to spread their reign of terror anytime they are supposed to abide by peace plans based on promises rather than solid actions. Such will ultimately be the case for the Palestinian Authority that will get land from Israel after giving empty "assurances of peace" and will later declare absolute war on the Jewish state.

While the goal of the U.S. government and other governments is to bring about a lasting peace between Israelis and Palestinians, their proposed "Road Map to Peace" will in no way preserve Israel's security. The Road Map consists of a series of confidence building steps for both Israel and the Palestinian Authority to take that will supposedly lead to a halt

"...We agreed upon the freezing of Palestinian military operations for one year... we did not however say that we are giving up the armed struggle...the Intifada must continue".

Mahmoud Abbas
Palestinian Prime Minister



A Free Seminar to Guide Persian Jewish High School Students

By: Sam Yebri

Graduating from college is a memorable time in one's life. For many, receiving one's diploma is a moment of reflection. Walking through the ivied gates of Yale's three century-old Old Campus or past the breathtaking gothic and colonial architecture for the last time as a student gave me great pause. I had a personal experience at Yale that not enough young Persian Jews, the future leaders of our community, have had the opportunity from which to benefit.

Educationally-speaking, I have few doubts that the content of the courses that I took at Yale could be matched by courses taught at other universities around the country. Yale is certainly not the only place in the United States where you can be taught by Nobel Prize-winning chemists, former generals, or Pulitzer Prize-winning journalists.

However, having been fortunate enough to study with all three, I can honestly say nowhere else will one find such distinguished leaders taking a concerned and impassioned interest in their students. The reason is that these students are not only selected to be the brightest in the country, but their decision to go to Yale reflects a purposeful self-selection.

Students at Yale, many of my friends included, do not talk about one day starting a company, being part of the U.S. Olympics team, feeding hungry children in Bosnia, or writing a book on scoliosis, because they have already done so. Students at these prestigious universities aspire openly and realistically of running Fortune 500 companies, living in the White House, or mapping the road to Middle East peace. Their ambitions are serious and their words and deeds are taken seriously by the world at-large.

Why not? When speaking guests to campus include the likes of Bill Clinton, both President Bushes, Kofi Annan, Bill Gates, Ehud Barak, and Reza Pahlavi, as they have during my four undergraduate years, it is easy to adopt this worldview and these ambitions.

So, the question is why are there so few Persian Jews at America's top universities? Certainly, the issue is not socio-economics, with our minority community being one of the most affluent in the country. Certainly, there is no shortage of intelligence and talent in our community. Opportunity is not lacking. The answer seems to be instead a matter of priorities.

Members of our community strive for economic success with doctors, lawyers, and businessmen aplenty. But how many young Persian Jews hold ambitions to be leading journalists or policymakers or world-class scholars? Persian Jewish families foster a limited view of acceptable life options in terms of careers. As a result, few bright Persian Jewish students consider the Ivy League a viable or even valuable option.

...why are there so few Persian Jews at America's top universities?



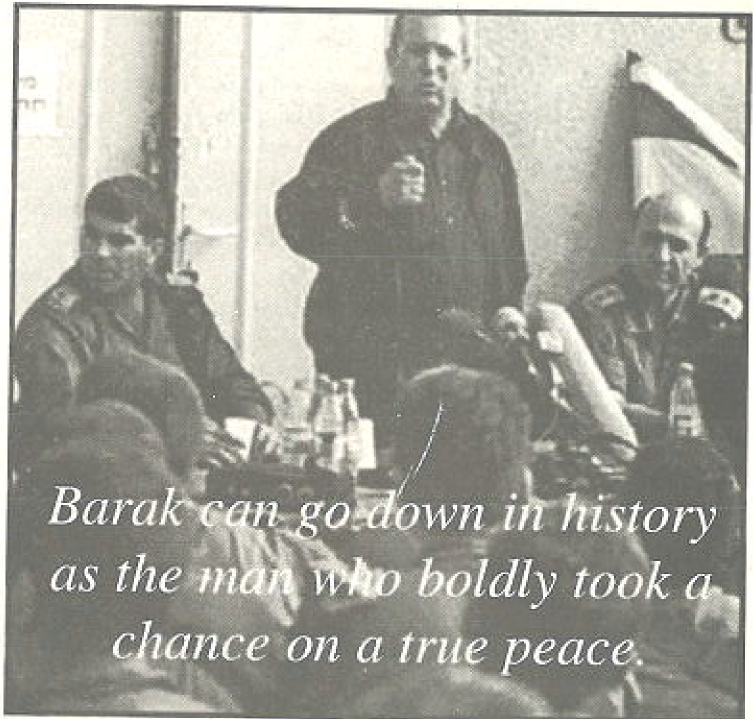
However, attending a school like Yale or Harvard is valuable and viable for each and every one of our high school kids. Persian Jews must understand that these top universities are within reach, and the added energy and hard work necessary to earn admission will bring priceless benefits that will last a lifetime. To that end, I am offering in the coming month a free two-hour seminar designed to guide Persian Jewish high school students through the maze of the college application process and offer insight into what it takes to crack the Ivy League.

For more information, please e-mail me at sam.yebri@yale.edu. Only through success in all walks of American life, including reaching the upper echelons of higher learning, can our community achieve the greatness for which we are destined.

In 1995, when Rabin was assassinated by a domestic extremist, Shimon Peres became Prime Minister, and Barak replaced Peres as Foreign Minister. Barak was propelled to leadership of the Labor Party following Peres' narrow electoral loss to Benjamin Netanyahu.

Barak became Prime Minister in his own right when he led the Labor Party to a landslide victory in 1999. As Prime Minister he ended Israel's 17-year occupation of southern Lebanon and offered unprecedented concessions to the Palestinians. Barak's peace offer was rejected, the Palestinians broke off negotiations, and the subsequent outbreak of violence led to Barak's defeat in the next election. He declined an offer to serve as Minister of Defense in Ariel Sharon's government, but his service to the cause of peace is far from over.

Gary Fitleberg is a Political Analyst specializing in International Relations with emphasis on Middle East affairs.


Barak can go down in history as the man who boldly took a chance on a true peace.

A Short Biography of Ehud Barak

Ehud Barak was born in 1942 in Kibbutz Mishmar Hasharon.

He joined the Israel Defense Forces in 1959, and served as a soldier and commander of an elite unit, and in various other command positions including Tank Brigade Commander and Armored Division Commander, and General Staff positions, including Head of the IDF Intelligence Branch. During the 1967 Six-Day War, Barak served as a reconnaissance group commander, and in the 1973 Yom Kippur War as a tank battalion commander on the southern front in Sinai. In January 1982, he was appointed Head of the IDF Planning Branch and promoted to Major General. During the 1982 "Peace for Galilee" operation, Major General Barak served as Deputy Commander of the Israeli force in Lebanon.

In April 1983, Maj.Gen. Barak was appointed Head of the Intelligence Branch at the IDF General Headquarters. In January 1986, he was appointed Commander of the IDF Central Command, and in May 1987 was appointed Deputy Chief-of-Staff.

In April 1991, he assumed the post of the 14th Chief of the General Staff and was promoted to the rank of Lt. General, the highest in the Israeli military.

Following the May 1994 signing of the Gaza-Jericho agreement with the Palestinians, Lt. General Barak oversaw the IDF's redeployment in the Gaza Strip and Jericho. He played a central role in finalizing the peace treaty with Jordan, signed in 1994, and met with his Syrian counterpart as part of the Syrian-Israeli negotiations.

General Barak was awarded the "Distinguished Service Medal" and four other citations for courage and operational excellence.

Barak holds a B.Sc. in Physics and Mathematics from the Hebrew University in Jerusalem (1976), and an M.Sc. in Engineering-Economic Systems from Stanford University, California (1978).

He served as Minister of the Interior from July-November 1995 and as Minister of Foreign Affairs from November 1995 until June 1996.

Elected to the Knesset in 1996, he served as a Member of the Knesset Foreign Affairs and Defense Committee.

In 1996 Barak was elected Chairman of the Labor Party and in 1999 formed the One Israel Party from the Labor, Gesher and Meimad factions.

Ehud Barak was elected Prime Minister of Israel on May 17, 1999. He presented his government to the Knesset on July 6, 1999, assuming office as Prime Minister and Minister of Defense.

Source: Israeli Foreign Ministry

BRAVE & COURAGEOUS: EHUD BARAK



Ehud Barak took a big chance on a peace offering. He conceded to an historical unprecedented offer of Land for Peace for a Palestinian state which included: East Jerusalem as capital, 100% of the Gaza Strip and 97% of Judea & Samaria. But Arafat turned his back away from co-existence, peace and the unprecedented offer of a Palestinian State.

By Gary Fitleberg

Barak enlisted to the IDF in 1959 at the age of seventeen. He started his military service in an armored unit.He saw significant action leading a commando unit in the 1967 Six-Day War. His superiors noted his exceptional bravery and a coolness under fire.

For many years, he led Israel's elite anti-terrorist unit, on one occasion successfully storming a hijacked airliner in Tel Aviv, and on another -- disguised as a woman -- leading a raid against the organization that murdered Israeli athletes at the 1972 Munich Olympics. He also played a pivotal role in planning what has been described as the most audacious and perfectly executed special forces operation in history, the Entebbe raid and hostage rescue mission.

When hostilities erupted again in the Yom Kippur War of 1973, Barak commanded a tank battalion on the Sinai front.

In 1982 he was appointed head of the Planning Division in the General Staff. In the 1982 Lebanese War he served as commander of the force that operated in the Lebanon Valley. In 1983 he was appointed head of the Intelligence Branch and in 1986 commander of the Central Command. After being appointed Deputy Chief of Staff in 1987 became Chief of Staff in 1991. This honor and position of extreme importance is Israel's top military position.

After five distinguished years as Chief of Staff, Barak stepped down to become Interior Minister in the government headed by his mentor, Prime Minister Yitzhak Rabin. The former warrior who fearlessly faced death on the battlefield brought a different kind of courage to his new job, striving to engage the Arab Palestinian leadership in a productive dialogue.

Table of Contents













IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
Managing Editor: Hooshang Ebrami, Ph.D.

Contributing Writers (English Section):

Gary Fitleberg
Sam Yebri
Karmel Melamed
Rozita Ebrami
Moshe Spinowitz
Solange Borna
Dennis Prager
Rabbi Joseph Telushkin
Michal Meyer

Graphic Designer (English): Claudia & Jorge Pringles
Graphic Designer (Farsi): Minoo Hamodot
Marketing/Promotions: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia

With the help and cooperation of other board members: Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد .

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

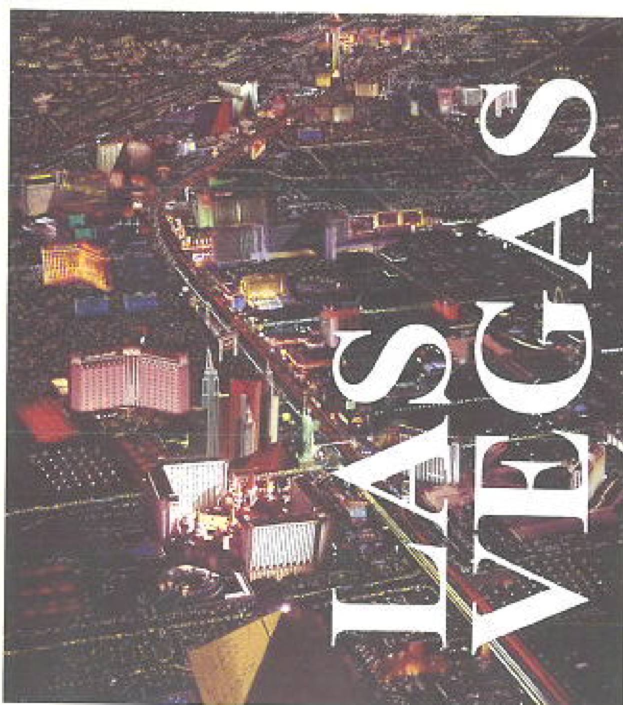
18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳٤٤-۷٤۷۳
۲۱۳-٦۲۲-۱۰۱۰
بیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰



بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر

از رحیم





بشنوید می توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879